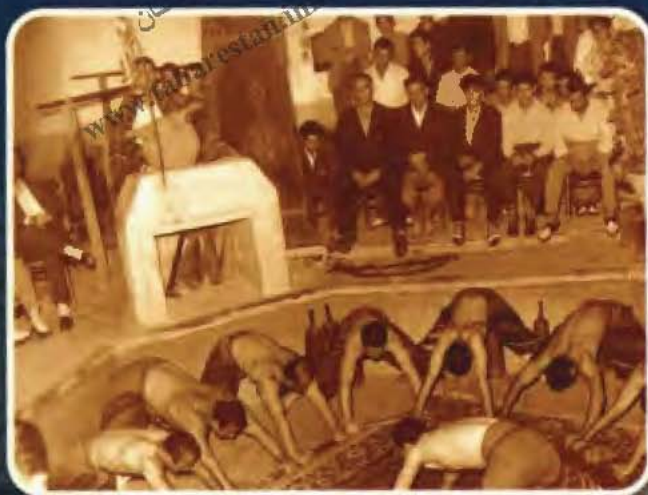


۱۳۰۰-۱۳۷۰

ساری باستانی ورزش



احمد داداشی

انتشارات پژوهشهای فرهنگی

با نظر تربیت بدنی استان مازندران

۱۳۸۹



تبرستان
www.tabarestan.info

به نام خداوند جان و خرد

تبرستان
www.tabarestan.info

زنیرو بودم در راستی

تبرستان
www.tabar.com.ir
ورزش باستانی ساری

۱۳۰۰-۱۳۷۰

احمد داداشی

انتشارات پژوهشهای فرهنگی

با نظر ترمیم بدنی اسان مانندان

۱۳۸۹

تبرستان

www.tabarestan.info

سرشناسه - داداشی، احمد - ۱۳۱۹

عنوان - ورزش باستانی ساری ۱۳۷۰-۱۳۰۰ - خ

مشخصات نشر - ساری - مرکز پژوهشهای فرهنگی ساختمان مروی خیابان دانشگاه -
کوچه شهید آبیان

تبرستان
www.tabarestan.info

محمدعلی مهدوی امیری. تلفن ۰۹۱۱-۱۲۳۰۵۲۱

شابک: ۹۸۲-۹۶۴-۶۹۱۲-۵۰۲

موضوع : ورزش باستانی - ایران - ساری

رده‌بندی ۷۹۶/۰۹۵۵۲۲۴۶

شماره کتاب شناسی ملی ۷۹۶/۰۹۵۵۲۲۴۶

- فیبا ۷۹۶/۰۹۵۵۲۲۴۶

شماره فرم قبل از چاپ ۱۰+۳۰

تعداد صفحات ۲۶۸

شماره پروانه نشر ۱۵۴۷

شمارگان - / ۱۱۰۰

لیتوگرافی ، چاپ و صحافی : نیما بابلسر

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۷.....	پیش سخن نصرالله (امیر) پریچهره
۱۸.....	پیشگفتار
۲۱.....	بخش نخست - گفتنی‌هایی از ورزش باستانی
۳۳.....	بخش دوم - زورخانه آداب و ابزار
۵۳.....	بخش سوم - زورخانه‌های ساری
۶۳.....	بخش چهارم - مرشدان ساری
۶۵.....	عباسعلی نجفی
۶۷.....	محمد نوریان
۶۸.....	هاشمی
۶۹.....	محمد باقر مستشرق
۷۰.....	محمد اسدزاده
۷۱.....	سید علی اصغر عمادی
۷۲.....	سید محمد حسین (احمد) مؤمنیان
۷۳.....	احمد داداشی
۷۴.....	علی راهبان
۷۵.....	عبداله شیرزادی
۷۶.....	حسن قربانی
۷۷.....	ایرج متانی
۷۸.....	علی رضا اکبری

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷۹	نصراالله (امیر) پریچهره
۸۰	حمید وفایی فر
۸۱	بخش پنجم - ورزشکاران ساری
۸۳	سید مهدی بصیری
۸۳	سید عبدالله صابونچی
۸۴	میرزا عبدالله انوری
۸۵	حسن اسدی
۸۶	یدالله رکوعی
۸۷	علی بریمانی
۸۸	غنی صعودی
۸۹	محمود تسلیمیان
۸۹	حبیب الله رهبر
۹۰	موسی اسلامی
۹۱	محمدعلی انوری
۹۲	رحمت زعفرانی
۹۳	فرج الله (حاجی) نیکنام
۹۳	عزت الله ابراهیمی کرمانی
۹۴	حسین ربیعی
۹۵	تقی کرباسی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹۶	محمدتقی خلیج
۹۸	یحیی یحیی زاده
۹۹	محمدرضا شکارچی
۱۰۰	رجب علی مزده
۱۰۱	عباس قلی اولیایی
۱۰۲	ابراهیم رکابی
۱۰۲	اسماعیل شتابان
۱۰۳	رحمت معتقدی
۱۰۴	عباس یوسف نژاد
۱۰۵	حسین فرهمند
۱۰۶	عباس پتکی
۱۰۶	اصغر خوشگویان
۱۰۷	علی سالخورده
۱۰۸	بزرگ ساداتی
۱۰۹	محمد حسین نفتی
۱۱۰	باباجان بابازاده
۱۱۱	اکبر کردکلایی
۱۱۲	ابوالفضل (عباس) منتظر نیا
۱۱۳	مهدی کرباسی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱۴	محمد نوع پرور.....
۱۱۴	زمان تبریزی.....
۱۱۶	قربان تقوی.....
۱۱۷	جلیل حقانی.....
۱۱۸	علی اکبر صخافی.....
۱۱۹	عبدالرحیم قائمیان.....
۱۲۰	عبدلکریم مجیدیان.....
۱۲۰	سید مصطفی اصفهانی.....
۱۲۱	قربان سیدی (سعیدی).....
۱۲۲	سید علی موسوی.....
۱۲۳	عاشقی.....
۱۲۴	محمد کیادهی.....
۱۲۵	ولی الله مرحمتی.....
۱۲۶	علی اصغر براتی.....
۱۲۷	سید مهدی خادمی.....
۱۲۸	سید بزرگ عقیلی.....
۱۲۹	فرج فرجپور.....
۱۳۰	محمد علی مهمانچی.....
۱۳۱	احمد (تقی) اصفهانی.....

فہرست مطالب

صفحہ	عنوان
۱۳۲	سید محمد مرادی
۱۳۳	سید محمد رضا مشک آبادی
۱۳۴	محمد علی نفتیان
۱۳۵	محمود آشکاری
۱۳۶	جلیل جلائی
۱۳۶	غلامرضا حسین زادہ
۱۳۷	باقر طریقتی
۱۳۷	محمد علی عددی
۱۳۸	مرتضی اژدری
۱۳۹	احمد افروختہ
۱۴۰	شاہپور ایرانپور
۱۴۱	سید علی اکبر پیرزادہ
۱۴۲	غلامحسین تبریزی
۱۴۳	احمد حبیب نژاد
۱۴۳	سلیم خسروانی
۱۴۴	سید آقا فرزادی
۱۴۵	حسین واقفی
۱۴۶	محمد وحیدی
۱۴۶	محمد حسن دانشور

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۴۷	رمضان شکریان
۱۴۸	پرویز غربی
۱۴۹	علی اکبر وحیدی
۱۵۰	ابراهیم تسلیمی
۱۵۱	محمد حسین (جلال) دهقان زاده
۱۵۱	ابوالحسن (محمود) نخعی
۱۵۲	رحیم تبریزی
۱۵۳	قربان علی رضایی فر
۱۵۴	غلامرضا پورحسن
۱۵۵	حسین چرم پرداز
۱۵۵	حسین خورشیدی
۱۵۶	علی دلیری راد
۱۵۶	حسین مستشرق
۱۵۷	مهدی نباتیان
۱۵۷	محمدعلی رحمانی
۱۵۸	نصرت اله بریمانی
۱۵۹	تقی احمدیان
۱۵۹	ناصر دلیری راد
۱۶۰	سید نصیر نبوی

فہرست مطالب

صفحہ	عنوان
۱۶۱	علی رضا آخوندیان
۱۶۱	علی رضا اکبری
۱۶۲	عزت اللہ خورشیدی
۱۶۳	بارالہ (مصطفیٰ) رضانی
۱۶۳	عباس قارنی
۱۶۴	رضا قلی زادہ
۱۶۴	مرتضیٰ وثوق
۱۶۵	عباس معلم کلایہ
۱۶۵	حمید آبیان
۱۶۶	فخرالدین اسلامی
۱۶۷	سید اسماعیل موسوی
۱۶۷	داریوش سبک خیز
۱۶۸	قاسم غلامی
۱۶۹	رضا مصلحی
۱۷۰	محمد معلم کلایہ
۱۷۱	سید مصطفیٰ منتظر
۱۷۱	حمید چاکر حسینی
۱۷۲	مہدی سلیمانخانی
۱۷۲	محمد احسانی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۷۳	رضا پریچهره.....
۱۷۳	سید کمال جعفری.....
۱۷۴	هادی سلیمانخانی.....
۱۷۵	غلامرضا شویی.....
۱۷۵	علی اکبری شهربندی.....
۱۷۶	مهدی وحیدی.....
۱۷۷	مصطفی خردی.....
۱۷۷	حشمت قلی زاده.....
۱۷۸	شهید علی معلم کلایی.....
۱۷۹	علی نورعالمی.....
۱۸۰	صمد اسدی.....
۱۸۱	شهید مرداد علی بابایی.....
۱۸۱	غلامرضا (حمید) پریچهره.....
۱۸۲	محمدعلی زعفرانی.....
۱۸۳	مهرداد کیادهی.....
۱۸۳	ابراهیم اسماعیلی.....
۱۸۴	مهدی اکبری شهربندی.....
۱۸۴	علی رضا غلام علی زاده.....
۱۸۵	هادی خدامیان.....

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۸۵	علی اکبر طایفه ارباب.....
۱۸۶	محمد رضا شعبانی.....
۱۸۶	اصغر عظیمی.....
۱۸۷	اصغر قاسمپور.....
۱۸۸	علی عددی.....
۱۸۹	عبدالحمید آذری.....
۱۸۹	مصطفی رضانی.....
۱۹۰	سید فخرالدین صفایی هندی.....
۱۹۱	بخش ششم - رویدادها و خاطره‌ها.....
۱۹۲	قزوین شهری کهن و دیدنی.....
۱۹۳	اهداء تخته سنگ.....
۱۹۴	دیدار ورزشکاران باستانی با زندانیان.....
۱۹۵	نامه‌ای توهین آمیز.....
۱۹۶	مسابقه ورزشکاران سالمند باستانی.....
۱۹۷	ورزشکاران باستانی نیشابور در ساری.....
۱۹۹	پهلوان حاج مصطفی توسی در ساری.....
۲۰۱	تنگ نظری.....
۲۰۴	مصلحت اندیشی یا فراموشی.....
۲۰۶	پایمردی.....

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
جوانمردی	۲۰۸
درجه زنگ در چرخ	۲۱۰
سخنی از دوست ادیب «احمد داداشی»	۲۱۱
گذشت	۲۱۴
حاضر جوابی	۲۱۴
ملک الشعرا بهار در زورخانه ساری	۲۱۵
چهارم آبان روز جشن ورزشکاران	۲۱۶
ورزش انفرادی باستانی	۲۱۷
یادی از پهلوان محمود ربّانی	۲۱۸
معجزه	۲۲۰
رسوایی	۲۲۲
شعبان جعفری	۲۲۳
حمیت شهروندی	۲۲۶
دروغی شگفت انگیز	۲۲۷
یکه تازی جاهلانه	۲۲۸
نقش بر آب	۲۲۹
تدبیر زیر کانه	۲۳۱
بخش هفتم - تصویرها	۲۳۳
ارزش تصویر	۲۳۴

بسمه تعالی

پیش سخن

صانع پروردگار حی توانا

اول دفتر بنام ایزد دانا

از سالهای نخستین مسئولیتیم در اداره تربیت بدنی بخاطر گرایشم به ورزش زورخانه‌ای و مطالعه یکی دو جلد از تالیفات انجام گرفته در خصوص این ورزش که در آن به اسامی زورخانه‌ها، پهلوانان، پیشکسوتان، آداب و رسوم، رخدادها و تاریخچه ورزش پهلوانی بعضی نقاط کشور عزیزمان پرداخته متأسفانه اثری از جایگاه خطه پهلوان خیز مازندران که به حق در ذهن و زبان تمامی مردم ایران زمین به این عنوان شهرت یافت مشاهده ننمودم و از کم و کیف این میراث گرانبهای نیاکان پاک اندیش و آزادمنش دیارمان خبری نیافتم که جای بسی تأسف بود این خلاء همواره فکرم را مشغول داشت و موجب رنجش خاطر می‌گشت. به قصد خدمت و پر کردن خلاء موجود، دغدغه خویش را با تنی چند از دوستان در میان نهادم که اتفاقاً یکی از آنها تلاشی چند بعمل آورد و مطالبی جمع‌آوری نمود که جالب هم بود اما به دلایلی و ملاحظاتی نصفه و نیمه رهایش کرد تا اینکه با پیشنهاد ادیب فرزانه و استاد گرانمایه جناب آقای احمد داداشی از فرهنگیان فرهیخته و ورزشکار باستانی، آشنا به رمز و راز این ورزش روبرو گشتم که برایم مسرت بخش بود. و در نتیجه کتاب حاضر حاصل پژوهش آن استاد ارجمند است که در زمان کوتاهی (قریب به یکسال به رشته تحریر درآمد و بدینوسیله از زحمات و مساعی آن عزیز نازنین در نگارش این اثر مفید تقدیر و تشکر بعمل می‌آید. البته انتظار میرفت جنابشان به این مقدار اکتفا ننموده و تاریخچه ورزش باستانی استان را قلم می‌زدند تا مورد استفاده بیشتر مردم ورزشدوست استانمان قرار گیرد.

نصرالله پریچهره

پیشگفتار

تاریخ واژه‌ای کلی است و همچون درختی تنومند و کهنسال پر از شاخه‌های بزرگ و کوچک و درهم است. تا یک سده پیش نگاه مردم بیشتر به تاریخ‌های عمومی کشورها - دوره‌ها و نیز تاریخ شاعران - دانشمندان - هنرمندان ... بوده است و جز پژوهشگران، دیگران چندان به تاریخ‌های کوچکتر مثل تاریخ خط - نقاشی - معماری ... نمی‌پرداختند. درخشش فرهنگ یک شهر تنها به فرهیختگان - دانشمندان - هنرمندان - و مانند اینها نیست. به گروهها و صنف‌های دیگر و به نادرست کم اهمیت‌تر هم است و بدون بررسی و شناخت فرهنگ قشرهایی مانند مسگران - کوزه‌گران - شانه‌تراشان - تنورسازان - ریسمان بافان - بند زنان ... دیروزی و خرازان - زرگران - قالی بافان - تعمیرکاران و دیگر تولیدگران و استادکاران ... امروزی، تدوین تاریخ هر شهر و آبادی ناقص و ابتر خواهد بود. تاریخ ورزش ایران دارای چندین شاخه بزرگ است که یکی از آنها ورزش باستانی است.

پژوهندگانی چند از استانها و شهرستان‌های کشور تاریخچه ورزش باستانی دیار خود را نگاشته و یادگاری ارزشمند برای نسل کنونی و آینده سرزمین‌شان برجا نهاده‌اند. مانند تاریخ ورزش باستانی یزد - تهران - کرمانشاه ... جای چنین تاریخچه‌ای در مرکز استان مازندران (ساری) خالی بود. سالها خارخار اندیشه این کمبود ره‌ایم نمی‌کرد. سرانجام گرایش درونی و نیز پیشنهاد و درخواست مصرانه دوستان ورزشکار برآرم داشت به پر کردن این خلأ بکوشم و ورزش باستانی ساری و دگرگونی‌های دست کم هفتاد ساله آنرا بنویسم و به شهروندان گرامی پیشکش کنم.

در اینجا یادآوری چند نکته ضروری است.



۱- بیشتر ورزشکاران باستانی مردانی مهربان و یاریگر ناتوانان بوده روش جوانمردانه داشته‌اند و اکنون هم آن را دنبال می‌کنند و خوشبختانه در میانشان ناجوانمرد و دغل بسیار اندک و نادر بوده است.

۲- مردم، بعضی از ورزشکاران باستانی ساری را برای خدمت مردمی‌شان در شمار نیکوکاران پرآوازه شهر می‌آورند و گرمی‌شان می‌دارند مثل علی‌سالخورده، بنیان‌گذار مسجدی که به نام اوست، علی اکبر صحافی، واقف باغی پهن‌آور و خانه‌ای ارزشمند و زمان تبریزی، کارگردان کوشای حسینیّه بهرام اتر و نیز موسی اسلاهی و محمدباقر مستشرق، واقفان و بنیان‌گذاران مسجد ابوالفضل (ع)...

۳- در معرفی ورزشکاران تنها ورزش و رویدادها و ماجراهای ورزشی آنان پیش چشم بوده است نه بخشهای دیگر زندگی آنان و اگر به شغل‌ها و حرفه‌هایشان اشاره کرده‌ایم برای این است تا اکنونیان و آیندگان دریابند، درآمد ورزشکاران باستانی در همه دوران از راههای شرافتمندانه و خدایسندانه بوده است.

۴- در این پژوهش، بسیاری از فرزندان و خانواده‌های ورزشکاران و نیز مرشدان و دوستان باستانی کار - محمد حسین مؤمنیان - عبدالله شیرزادی - مهدی اصطبار و ... به پرسش‌ها مهربانانه پاسخ دادند و تصویرهای لازم را در اختیار گذاشتند. از همه آن نازنینان صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

۵- به سبک و شیوه پژوهشی دائرةالمعارف نویسی، لقب‌ها و عنوان‌ها جز سید بقیه مثل مهندس - دکتر - دبیر - حاجی و نیز مرحوم - جنت مکان ... را از آغاز اسم‌ها برداشتیم و برای یکسانی، تنها نام و نام خانوادگی ورزشکاران را آوردیم.

۶- اگر چه در بخش معرفی ورزشکاران کوشیده‌ام نام کسی از قلم نیفتد؛ با این حال ممکنست چند تنی از یاد رفته و نام گرمی‌شان درج نشده باشد، از همه آنان و وابستگان‌شان می‌خواهم پوزش مرا بپذیرند.

۷- آقای نصرالله (امیر) پریچهره مدیر کل شایسته تربیت بدنی استان مازندران از ورزشکاران شناخته و زبده و نیز مرشدی هنرمند و جابکدست ورزش باستانی است. یک سال پیش همینکه ضرورت تألیف چنین کتابی را به ایشان در میان گذاشتم ابراز خوشحالی کردند و فرمودند: نیت خیر مگردان که مبارک فالی است و افزودند سازمان ما نه تنها شادمانه پذیرای آن است؛ از هرگونه همراهی هم به اندازه توان دریغ نمی‌ورزد. از خدمت ورزشی و کوشش فرهنگ گسترانه ایشان صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

- اگر چه از دانش سرشار و راهنمایی پژوهشی آقایان محمدعلی (سیروس) مهدوی مدیر فرهیخته فصلنامه وزین اباختر و حسین اسلامی بنیان‌گذار پژوهشکده ساری‌شناسی بهره‌ها برده و سپاسگزاری کرده‌ام همچنان سپاس ویژه‌ام را باز به پیشگاه آن دو نخبه گرمی ابراز می‌دارم. والسلام.

احمد داداشی

(ساری) ۱۳۸۹/۵/۲۰





تبرستان
www.tabarestan.info

بخش تحت

گفتنی‌هایی از ورزش باستانی

گفتنی‌هایی از ورزش باستانی

به گواهی دوست و دشمن، ایران یکی از خاستگاههای بزرگ فرهنگ و تمدن درخشان بشری است و ایرانی در همهٔ زمینه‌ها - علمی، هنری، دینی و اخلاقی - اثرهای ارزشمندی آفریده و جهانیان را از آنها برخوردار کرده است. در این میان منش او توانست نگاه بسیاری را جلب کند و به آفرین برانگیزد. به گفتهٔ شاهنامه سترگ، روش پهلوانی ایرانی تنها برای زورگری و شکست دشمنان نبود، بلکه جوانمردی و دستگیری و یاری ناتوانان را هم بدنبال داشت و زبانزد - شکرانه بازوی توانا به گرفتن دست ناتوان است - این نکته را خوب می‌نمایاند. پهلوانان و عیاران ایرانی همواره یاریگر حکومت‌های دادگر بودند و با بیدادگران پیوسته سرستیز داشتند. پاک‌نهادی و درستکاری و دوری از پلیدی و آزار و آزمندی ویژگی‌های دیگر نیرومندان ستبر بازوی ایرانی است. باید بکوشیم خویها و رفتارهای یاد شده نه تنها زنده بمانند بلکه روز به روز رو به گستردگی بنهند.

از بخت خوش آیین رادمردانه ورزش باستانی همچنان پابرجاست و ورزشکاران این رشته خلق و خوی انسان دوستانه پدران را به اندازه توان بکار می‌بندند و برای شادی دل‌های دردمند گام پیش می‌گذارند. این نکته در خور یادآوری است که گود مقدس همیشه چهره‌های ناپاک و پلید را می‌راند و رسوا می‌سازد و یا به درستکاری و زندگی دوباره و نیکو راهنمایی می‌کند. ورزش باستانی این ابتکار تبار ایرانی، پُر از راز و رمز آموزنده است.





و دریافت آنها شگفتی‌زاست و همچون تخت جمشید، عالی قاپو، مسجد شیخ لطف الله و مسجد نایین و شعر حافظ و صدها اثر هنرمندانه و سودمند دیگر ساعت‌ها بیننده را می‌ایستاند و به حیرت فرو می‌برد.

شعر و موسیقی همیشه در برانگیختگی و گسترش ذوق نقش داشته و جنبش گروه‌های گونه‌گون اجتماعی و بازده آنان را افزایش داده است و این نکته‌ای بسیار روشن می‌باشد. خوشبختانه ورزش باستانی با موسیقی همراه است و شاید یگانه رشته ورزشی در بهره‌مندی از آن بشمار می‌رود. در گود کنار هم مهربانانه ایستادن و زنجیروار حلقه زدن را می‌توان نمادی از پیوند قلبی و روحی ورزشکاران گرفت و چنانکه می‌بینیم این پیوند کمتر با گله‌مندی می‌گسلد و به پراکندگی می‌انجامد. پژوهشگران و ایران شناسان درون و برون مرزی همچنانکه برای شناختن اثرها و پدیده‌های ایرانی - معماری، نقاشی، گویش - ترانه - نسخه‌های خطی، درختان کهنسال ... - به جهانیان می‌کوشند در شناخت ورزش باستانی و ریشه و تحول آن هم گرایش زیادی نشان می‌دهند. ورود شو‌قمندانه آنان به زورخانه و عکس و فیلم‌برداری همه سویه و نیز پرسش از دست اندرکاران و ضبط یادداشت‌ها همه نشان می‌دهند آنان ورزش باستانی را موضوعی فرهنگی و در خور بررسی و مطالعه می‌دانند.

ورزش باستانی مانند هر پدیده اجتماعی و انسانی دارای قانون‌هایی است و ما اکنون به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.



۱- این ورزش تا سال ۱۳۵۷ اداره مرکزی (فدراسیون) نداشت. رئیس‌ان نظامی سازمان تربیت بدنی مانند تیمسار حجّت نه تنها اعتقادی به ورزش باستانی نداشتند بلکه در بدنامی و نابودی آن می‌کوشیدند.

پس از انتخاب شعبان جعفری (بی‌مخ) به سرپرستی ورزش باستانی کشور سازمان تربیت بدنی اعتبار مالی کلانی - در واقع برای برگزاری جشن‌ها و مراسم تبلیغی شاه دوستانه در اختیارش گذاشت. مدیران زورخانه‌های ایران اعتراض کردند و آن بودجه را برای زورخانه‌های ایران دانستند و سرانجام توانستند ماهانه مبلغ ۵۰۰۰ ریال و اندکی بیشتر به عنوان سهمیه دریافت کنند!

پس از پیروزی انقلاب به همت مسئولان رده نخست کشور، ورزش ایرانی - اسلامی باستانی هم مانند دیگر رشته‌ها دارای اداره مرکزی گردید و بخشی از بودجه سازمان تربیت بدنی به آن اختصاص یافت.

نخستین رئیس آن پهلوان مصطفی توسی بود. توسی افزون بر تعیین و تقسیم سهمیه برای زورخانه‌ها، ابزار ورزشی اضافی (- تخته شنا - میل - کباده - ضرب و زنگ و لنگ...) زورخانه و انبار باشگاه جعفری - شهید فهمیده کنونی - را میان زورخانه‌های ایران پخش کرد و گام‌های مفیدی برای سر و سامان دادن این ورزش برداشت. پس از توسی چهره‌هایی درخشان مثل حاجیان - شیرگیر ، خوش جان و دکتر عبدالله سجادی و آخرین آنها سردار صفارزاده به ریاست اداره مرکزی برگزیده شدند و هر یک در زمان خود در سامان بخشی ورزش باستانی کوشیدند.



در گذشته مسابقه و برد و باختی جز کشتی در زورخانه‌ها نبود. از سال ۶۲ با همت اداره مرکزی، مسابقه گروهی زورخانه‌ای و هنرهای فردی (چرخ، میل بازی و کیاده) براه افتاد. و برندگان یک تا سه جایزه‌هایی گرفتند و برخیشان هم برای شرکت در مسابقه‌ها و نیز شناساندن این ورزش به خارج از کشور رفتند. در آن میان از تشکیل دوره‌های داوری و نیز کلاسهای مرشدی و مسابقه ویژه آنان بازماندند. سال (۱۳۶۶)، با این تدبیرها توانستند ورزش باستانی را قانونمند کنند و گرایش گروههای همسن و سال به ویژه نوجوانان و جوانان را به این رشته ورزشی برانگیزند. امروز در بیشتر شهرستان‌ها هر گروهی با مرشد تا اندازه‌ای همسن ورزش می‌کنند و پیش می‌روند.

۲- در گذشته‌های دور شرط ورود به گود بلوغ سنی و نیز رستن موی بر صورت بود. امروز این قید کنار رفت و نوجوانان نابالغ هم می‌توانند به گود پا بگذارند و با مرشد همسال ورزش کنند. همچنین زنان، نه تنها اجازه یافتند با پوشش اسلامی برای دیدن ورزش باستانی خردسالان در مراسم به زورخانه بروند بلکه اگر بخواهند می‌توانند تیمی از همجنسان تشکیل دهند و با مرشدی زن در گود ورزش کنند.

۳- پیش از انقلاب روحانیان از ورود به زورخانه اندکی اکراه داشتند و بیشتر بامدادان پس از نماز به آنجا رو می‌نهادند، لیکن اکنون آزاد و سرفراز به زورخانه می‌روند و کنار دیگران و برابر جمعیت به کار مقدس ورزش می‌پردازند.

۴- درجه‌های ورزش باستانی با رشته‌های دیگر ورزشی متفاوت است. در ورزش باستانی درجه‌ها از - منکر علی (ع) لعنت - در چرخ آغاز و با ضرب و زنگ و صلوات ورود و خروج پهلوان و پیشکسوت پایان می‌یابد. (بالاترین درجه)

در گذشته دادن امتیاز و درجه به پیشنهاد مردمان و تأیید پیشکسوتان بود، ولی امروز با هیئت‌هاست و ورزشکار باید شرط‌ها و ویژگی‌های آماده در جدول امتیاز مثل پرهیزکاری - ورزش درست و پیایی - مهمان‌پذیری به اندازهٔ توان - همراهی در ادارهٔ زورخانه... را داشته باشد. گیرنده درجه ورزشی در دومین شب دریافت آن با شیرینی و میوه به زورخانه می‌آید و با آن به اصطلاح سور، موفقیت و موفقیت خوب جدید خود را به آگاهی همگان می‌رساند.

۵- در خانه بیشتر ورزشکاران باستانی ابزار ورزشی، دست کم تخته شنا و میل بود و هست. در دهه‌های پیش بعضی پهلوانان برجسته جفتی میل سنگین و خوش تراش را در دو سوی در ورودی آغاز حیاط می‌گذاشتند و مهمانان و دیگران با دیدن آن درمی‌یافتند صاحب خانه ورزشکار باستانی است.

هرگاه باستانی کاری از دنیا می‌رفت، بازماندگان چه بسا ابزار ورزشی او را با نوشتن نامش بر روی آن به زورخانه اهدا می‌کردند و یاد وی را میان یاران زنده نگاه می‌داشتند.

۶- در دهه‌های کنونی در برخی از شبهای شهادت امامان (ع) ورزشکاران در پایان ورزش در گود می‌نشینند و دقیقه‌هایی نوحه می‌خوانند و سینه می‌زنند.

۷- اداره مرکزی ورزش باستانی به تازگی پیشنهاد کرده است، برای شناخت و تبلیغ بیشتر این ورزش - ایرانی، اسلامی - پیش از مسابقه جهانی بعضی رشته‌ها در ایران، نخست یک دست ورزش مختصر باستانی را به نمایش بگذارند سپس مسابقه را آغاز کنند.



۸- در سردم‌ها اغلب یک مرشد گاهی دو مرشد می‌نشینند ولی برای گوده‌های بزرگ هفتاد هشتاد نفره مثل گود زورخانه استان قدس بیش از چهار پنج مرشد ضرب می‌گیرند. استادی و هنرمندی مرشدان یکسان نیست بعضی ضرب و دسته دیگر خواندنشان برتر است. در چنان وضعیتی با خواندن یکی و ضرب دیگری کار را بخوبی پیش می‌برند. چون مهمان نوازی اصلی مهم در ورزش باستانی است، مرشدان برای میانداران مهمان شعرهایی در خوش آمد او می‌خوانند و بجا گویی خود را نشان می‌دهند.

امشب به راستی شب ما روز روشن است	عید وصال دوست علی رهم دشمن است
هرگز نباشد از تن و جانست عزیزتر	چشمم که در سر است و روانم که در تن است
ای پادشه سایه ز درویش وامگیر	ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمن است

(سعدی)

و یا

ز درد رأی و شبستان ما منور کن	هوای مجلس روحانیان معطر کن
طمع به قند وصال تو حد ما نبود	حوالتم به لب لعل همچو شکر کن

(حافظ)

در مسابقه مرشدی کاربرد این نوع شگردها و نیز آهنگها و به اصطلاح (تکّه آوری‌ها) امتیاز به شمار می‌رود.





۹- ورزشکاران باستانی مانند هر صنف و دسته‌ای دیگر همواره در غم و شادی یکدیگر شرکت می‌جویند و یاری‌ها می‌رسانند. سال ۱۳۴۲ در مرگ پهلوان نامی بابل - محمود ربانی - انبوهی از ورزشکاران ساری به بابل رفتند و از جنازه وی تشییع کردند و بسیار همدردی نشان دادند.

۱۰- زورخانه‌ها بیشتر شخصی و کمتر دولتی و بعضی هم وقفی بودند. در سفر اخیر ۱۳۷۶/۱۲/۲ به زاهدان شبی با دوستی به یکی از دو زورخانه‌ی شهر - خیامیان - رفتم. زورخانه در یکی از خیابان‌های اصلی واقع بود و عظمت و زیبایی و معنویت داشت. گود هشت ضلعی منتظم و آراسته به سنگ‌های تزئینی و سقف گنبدی و دریچه‌های شیشه‌ای فراز آن، سردم آجری با نمایی هلالی، رخت کن و چند دوش آب گرم - نگاه را جلب می‌کرد. میل و تخته شنا و تخته سنگ و کباده‌ی خوش دست و دیگر وسیله‌ها مثل: ضرب، زنگ و لنگ همه نو و تمیز بود. بر روی دیوار سروده‌هایی رزمی و عرفانی از فردوسی و پوریای ولی خوارزمی و دیگران با خطی زیبا به چشم می‌خورد.

خوشدل نشوی از آنکه عنوان داری یا آنکه نژاد از کی و ساسان داری
بایست برهنه همچو شمشیر شوی تا جوهر خویش را نمایان داری

زورخانه را ورزشکاری باستانی و صاحب کسوت به نام خیامیان ساخته و وقف کرده بود و سازمان تربیت بدنی هم برای آن متولی برگزیده است. واقف در این خدمت ارزشمند تنها پاداشی که برای خود در نظر گرفته است دفن جسدش در بالای گود و زیر سردم مرشد بود. ورزشکاران همین که از در کوچک پا به داخل زورخانه می‌گذارند نخست

فاتحه‌ای بر مزار او می‌خوانند سپس به ورزش می‌پردازند. سنگ گور خیامیان زیبا و جمله‌ها و شعرهای روی آن هم پندآمیز است.

ورزشکاران باستانی سیستان و بلوچستان اگر چه خود را از نژاد پهلوانان شاهنامه می‌دانند ورزش آنان را چندان پیشرفته و به قاعده ندیده‌ایم. شاید نخبگانشان در آن شب غایب بوده‌اند^۱(؟)

۱۱- در سده پیش برخی سیاست‌بازان حتی مالکان بزرگ هزینه یکی دو زورخانه را می‌پرداختند آنگاه با تحریک پهلوانان و لوطیان ساده دل، رقیبان را می‌ترساندند و از میدان می‌رانند^۲ و این قضیه آسیبی سخت به پیکره ورزش باستانی رساند و بسیاری آنرا ورزش لات‌ها و زورگویان می‌شمردند و فرزندان را از روی آوردن به زورخانه بازمی‌داشتند. خوشبختانه در دهه‌های کنونی بر اثر کوشش دست اندرکاران دلسوز، این بدبینی رخت بر بست و ورزش باستانی ارزش والای پیشین را بازیافت و ورزش جوانمردان و راستان به شمار رفت.

۱۲- از سالهای پیش از انقلاب ورزش باستانی جسته‌گریخته به یکی دو کشور همسایه مثل عراق به ویژه در شهرهای کربلا و نجف راه یافته بود. لیکن پس از انقلاب اداره مرکزی (فدراسیون) با طرح برنامه‌ای سنجیده زورخانه‌هایی شکوهمند در افغانستان و تاجیکستان و چند سرزمین دیگر اسلامی ساخت و با فرستادن مرشدان و تشکیل کلاسهای آموزشی، ورزش باستانی را در آن کشورها نهادینه کرد.

۱- احمد داداشی - پرسه یکم ص ۱۵۱

۲- ویلم فلور - تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار - ج اول - ترجمه ابوالقاسم سرتی ص ۲۴۹

۱۳- بعضی مردمان برای هنرنمایی بیشتر و خوش آیندی ورزشکاران افزون بر ضرب از نی لبک هم استفاده می‌کردند و یکی دو حرکت ورزشی مثل- سه پا - را با آن می‌نواختند.

۱۴- در گذشته‌های اندکی دور مهم‌ترین ویژگی ورزشکاران باستانی کشتی بود. کسانی به گود درمی‌آمدند که تا اندازه‌ای می‌نواستند پنجه در پنجه حریفان احتمالی افکنند. ولی سالهاست کشتی (بجز کشتی پهلوانی) از گود به روی تشک رفته و آیین و مراسم ویژه آن هم کم و بیش کمرنگ شده است. اگر چه حذف کشتی از گود بخش زیادی از شاخصیت و درخشش ورزش باستانی را کاسته، ورود جنبش و پرش ورزش‌هایی مثل ژیمناستیک کمبود آنرا جبران کرده است. امروز کسانی در مسابقه هنرهای فردی یا گروهی زورخانه‌ای شرکت می‌کنند که بجای ورزش ساده پیشین، می‌توانند حرکت‌های گونه‌گون حتی پیچیده و پُر از خم و چمی را نشان دهند و شگفتی بیافرینند.

۱۵- گاهی مدیران زورخانه‌ها دو سه شب ورزش را تعطیل می‌کردند و فضا را برای نمایش در اختیار پهلوانان زورگر و یا تردستان و شعبده بازان دوره گرد می‌گذاشتند و از محل فروش بلیط درصدی می‌گرفتند. این قضیه تا اندازه‌ای کمبود درآمد سالانه را جبران می‌کرد و آنان را به ادامه کار امیدوار می‌ساخت.

۱۶- ورود و خروج به گود از ضلع روبروی سردم است ولی برخی زورخانه‌ها برای اینکه هنگام خروج به سردم مقدس پشت نشود از روبرو و ضلع کنار سردم بیرون می‌روند. در گود زورخانه‌های نوساز مثل شه‌میرزاد - محمودآباد سه چهار پله باریک وصل به ضلع روبروی سردم، ساخته‌اند تا ورود و خروج ورزشکاران به ویژه سالمندان آسان باشد.



ورزش باستانی



۳۰



۱۷- همچنانکه بعضی حرکتهای ورزشی قدیم مثل - شلنگ زدن - و از ریسمان آویخته در سقف گود بالا رفتن - و - وزنه‌های آهنی و کُرهای (پوتی) را بلند کردن و به هوا انداختن - کنار گذاشته شده است برخی واژه‌ها و اصطلاح قدیم مثل - کهنه سوار = مرتبی. نوچه = ورزشکار تازه کار. تنبان چرمی = شلوار گلدوزی شده باستانی و ... هم دیگر کاربرد ندارند.

۱۸- ورزشکاران باستانی زیر شلوار کمربنددار و بیرونی، همیشه زیرجامه می‌پوشند و بدون آن کمتر بیرون می‌روند. هنگام بستن لنگ بر روی زیرجامه، بجای اینکه نخست شلوار رویی و کمربنددار را از پا درآورند، اول لنگ را به صورت آویزان به کمر گره می‌زنند سپس کمربند را از زیر لنگ باز می‌کنند و پس از بیرون آوردن شلوار بیرونی، پیش قبض لنگ را از روی زیرجامه بالا می‌کشند و پشت گره لنگ پنهان می‌کنند.

۱۹- ورزشکاران زبده و کارکشته هرگاه به عنوان مهمان از در کوچک زورخانه درآیند از راه فروتنی در همان صندلی کنار در می‌نشینند و با این کار نشان می‌دهند ورزشکار و آماده لخت شدن هستند .

۲۰- اگر ورزشکاری دیر بیاید و ورزش درون گود به نیمه رسیده باشد و او نخواهد به درون گود برود باید در بالای گود هماهنگ با آنان ورزش کند. پشت کردن به گود و یا حرکت ورزشی دیگری غیر از حرکت آنان پیش گرفتن نادرست است.

۲۱- دارندگان خال یا بقول مولوی کبودی در بدن اجازه لخت شدن ندارند و باید با زیرپوش ورزش کنند.

۲۲- امروز ورزش باستانی دارای دو یا سه گروه هفده نفره تیم ملی است. عضوهای این تیم از نخبه‌ترین و شیرینکارترین ورزشکاران ایران برگزیده شده‌اند و ماهی سه چهار بار در تهران و دیگر شهرستانها تمرین می‌کنند و همواره برای شرکت در مسابقه‌ها و حضور در میدانهای جهانی آماده‌اند.

از ساری ورزشکار و مرشد و قهرمان جوان چرخ و میل بازی - روح الله طور سوادکوهی - عضو شایسته تیم ملی است.

تبرستان
www.tabarstan.info



ورزش باستانی





زورخانه، آداب و ابزار



۳۳

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش دوم

زورخانه، آداب و ابزار



زورخانه، آداب و ابزار

۱- زورخانه

درباره ورزش باستانی تا کنون چندین کتاب و مقاله نوشته‌اند.^۱ به گمان برخی پژوهشگران از جمله استاد مهرداد بهار، این ورزش برگرفته از آیین میتراپی - مهرپرستی - و ساختمان زورخانه هم همانند و یادآور پرستشگاه‌های آن کیش است.

با یک بررسی کوتاه می‌توان افزون بر آیین میتراپی، رسم‌ها و اعتقادهای کیش زردشتی مانند سوگند به آتش سردم را در آن یافت. لیکن آنچه امروز تأثیرش نمایان‌تر است؛ اسلام و رسم‌های عیاری و اندکی هم آداب خانقاهی و صوفی‌گری است.

ساختمان زورخانه در زمینی اغلب دایره‌ای به مساحت صد تا صدوپنجاه متر است. در ورودی آن کوچک و کوتاه است و ورزشکاران به نشان فروتنی خمیده در آن پای می‌نهند. **الف-گودی.** هشت ضلعی منتظم به درازی هر ضلع دو متر و نیم و عمق یک متر و کمی بیشتر در وسط نهاده است. در هر یک از ضلع‌های هشتگانه دو ورزشکار جای

^۱ -مانند: الف - تاریخ ورزش باستانی از پرتو بیضایی

ب- زورخانه‌های تهران - مهرداد بهار

ج- تاریخ و فرهنگ زورخانه - غلامرضا انصاف‌پور

د- نقش عیاری و پهلوانی - کاظمینی

ه- سفرنامه نیبور - ترجمه پیروز رجبی صص ۱۵۸-۱۶۲

^۲ - امروز زمین زورخانه‌ها چند برابر این مساحت است.



می‌گیرند و هماهنگ با میاندار ورزش می‌کنند و در مجموع هفده تن را تشکیل می‌دهند به نشان ۱۷ کمر بسته مولا^۱.

و اگر مرشد را هم بشمار آوریم، ۱۸ تن می‌شوند و باور اسطوره‌ای - خدای ۱۸ هزار عالم و آدم - را بیاد می‌آورند^۲ در سالهای اخیر به علت نقص زمین و ساختمان زورخانه، بعضی گودها را دایره‌ای و یا هشت و شش پهلوئی نامنظم ساخته‌اند^۳ ساخت گود کوچک به گنجایش هفده تن بیشتر برای ورزشکاران ساخته و آماده و دارای شرط‌های لازم است. پیداست چنان ورزشکارانی به اصطلاح غربال شده همیشه اندک بوده‌اند. امروزه در معماری گود زورخانه‌ها برای مقابله با سرما لوله‌های گرم‌آزا را از لایه دیواره و کف آن‌ها می‌گذرانند.

ورزشکار از پایین‌ترین نقطه - روبروی سردم - به گود در می‌آید سپس انگشت سیابه را به زمین می‌ساید و به لب می‌برد - گود را می‌بوسد - و سر جای خود می‌ایستد. در میانه‌های ورزش جز پیشکسوت سالمند دیگران حق ندارند لب گود بنشینند و نفس تازه کنند. در پایان هم از همان نقطه - ضلع ورودی - خارج می‌شود.

سقف بالای گود بلند و گنبدی و دیواره دور آن دارای دریچه و نورگیر است.

بلندی سقف افزون بر شکوه‌مندی برای این است، ورزشکار میل‌باز به آسانی بتواند آنرا به هوا بیاندازد و بچرخاند و هنرنمایی کند.

^۱ - در زورخانه‌های نوساز مثل آستان قدس گود بزرگ است و گنجایش نزدیک به صد نفر را دارد.

^۲ - یادنامه علامه امینی مقاله محمد پروین گنابادی - هجده هزار عالم یعنی همه عالم.

^۳ - مثل زورخانه‌های مشعل گرگان و دخانیات تهران و نیز زورخانه نوساز شهرستان نور



ب- سردم.

در لبهٔ یکی از ضلع‌های گود سکویی به بلندی دو متر یا کمی بیشتر به نام سردم ساخته شده که نشستگاه مرشد و ضربگیر است - پیشانی آن هلالی و میان هلالی زنگی بزرگ و برنجین آویخته است. از فضای خالی زیر سردم برای جای دادن تخته شنا استفاده می‌کنند. عکس فرضی حضرت علی^(ع) و یکی دو پهلوان برتر و نیز چند پر طاووس و چیزهای تزئینی دیگر در سردم نصب و آویخته است.

جز مرشد و دستیار او هیچ کس دیگر اجازه رفتن به سردم و زدن ضرب را ندارد. سردم جایی مقدّس است و در روزگاران پیشین هرچند گاه بیماران به ویژه ورزشکاران زمینگیر را زیر آن می‌نشاندند تا شاید تقدّس و معنویت مکان و فضا در بهبودش مؤثر افتد.

هرگاه ورزشکاران بیش از گنجایش گود بودند، هنگام شنا و میل دو نفر از کناره به میان می‌آیند و در دو سوی میانداز شنا می‌روند و میل می‌گیرند - لیکن پس از آغاز نرمش باید به کنار برگردند و برای باز شدن جا نیم‌رخ و رو به سردم نه پشت به آن، ورزش کنند.

سردم‌ها را بیشتر رو به روی در ورودی می‌ساختند تا مرشد بتواند ورود و خروج ورزشکاران را ببیند و حق نکوداشت ورزشی آنان را مناسب کسوت و سابقه‌شان بگذارد.

همواره کنار سردم جامی کوچک و پایه دار برای پرداخت انعام و دستمزد به مرشد بوده است.

ج - زنگ

زنگ و زنجیر یکی از نشان‌های دلیری و پهلوانی است^۱ این زنگ کاسه‌ای و بزرگ و برنجین است و مثل زنگوله آهنی گردن چهار پایان نیست. در سردم بعضی زورخانه‌ها غیر از زنگ سه چهار طبقه‌ای اصلی، زنگهای کوچک و بزرگ تزئینی هم آویزان است.

کاربرد زنگ برای ورود و خروج پهلوانان و پیشکسوتان بزرگ و میانین به زورخانه و ورود و خروج به گود و به صدا درآوردن آن در نوبت چرخشان است و نیز از آن برای تعویض حرکتها و پایان یک بخش و آغاز بخش دیگر استفاده می‌کنند. اگر زنگ کسی را بر اثر رویدادی تلخ و بد حذف کنند، آن را - کر شدن زنگ^۲ - می‌گویند.

د - ضرب

ضرب زورخانه سفالی و دو سه برابر تنبک فلزی و چوبی استادان موسیقی است^۳ اگر چه هنرمندان سفالگر بعضی شهرها ضرب‌های خوبی می‌سازند، ساخت استادان میبد و همدان خوبتر و صدا دهنده‌تر است. در گذشته‌های دور پوست تازه دباغی شده گوسفند و بز را از دباغ خانه می‌گرفتند و با سریش (امروز با چسب‌های کارخانه‌ای) روی کوزه می‌کشیدند و برای زودتر خشک شدن پشت تنور نانوايي می‌گذاشتند. ولی امروز پوست آماده را از مغازه‌های ویژه تهیه می‌کنند.

^۱ - پرتو بیضایی - تاریخ ورزش باستانی ص ۲۸

^۲ - پرتو بیضایی، تاریخ ورزش باستانی ص ۲۸

^۳ - ورزشکاران هرگز نام تنبک را بجای ضرب بکار نمی‌برند.





جز مرشد رسمی و دستیار او هیچ ورزشکاری اجازه زدن و به صدا در آوردن آنرا ندارد. مرشدان همواره باید نیم ساعت زودتر سردم بنشینند و ضرب را به صدا درآورند تا بگوش گذرندگان به ویژه مسافران ورزشکار برسد.

پاره شدن ضرب را از چشم بد یا بودن شخصی ناپاک در جمع می‌دانند. در این هنگام تا آماده شدن ضرب جایگزین، یک ورزشکار از درون گود به شیوه شمارش تخته سنگ می‌شمارد و بقیه - یا الله گویان وی را همراهی می‌کنند. و ورزش را ادامه می‌دهند.

ه- تخته سنگ

برای این ابزار ورزشی سه توجیه نمادین هست.

۱- نشانی از در دژ با عظمت خیر یهودیان است که حضرت علی^(ع) به آسانی آنرا از جای در آورد و دشمنان را سرافکنده ساخت.

۲- چون پهلوان پوریای ولی خوارزمی - قرن ۸ هـ. ق برای شادی دل مادر حریف به عمد کشتی را باخت، فرماندار شهر بدش آمد و او را از شهر راند. پهلوان به دامن کوهی منزل گزید سپس صخره‌ای از کوه را به اندازه‌ی تخته سنگ کنونی تراشید و به حالت خوابیده و غلطان بر روی زمین، با آن ورزش می‌کرد.

۳- همچنانکه هر یک از ابزار ورزش باستانی نمادی از آلت‌های رزمی است، تخته سنگ می‌تواند نمادی از سپر به شمار رود. تخته سنگ را از سه چهار قطعه چوب زمخت و در وزنه‌های گوناگون می‌سازند. و آن را بیرون گود روی سکویی ویژه و گاهی هم درون



گود می‌گیرند. هنگام گرفتن آن، مرشد یا دیگری با لحنی خوش برای گیرنده به سبک زیر تا بیست یاسی (اشاره به سی پاره قرآن مجید) و بیشتر می‌شمارد.

مقدمه شمارش اغلب دو بیت زیر است.

هر کار که می‌کنی بگو بسم الله
تا جان به تنت هست همین را برگو
تا جمله گناهان تو بخشد الله
لا حول ولا قوة الا بالله

۱- یزدان پاک ۲- دو نیست خدا ۳- سبب ساز کُل سبب ۴- چاره بیچارگان الله ۵- پنجه خیر گشای علی^(ع) ۶- شش گوشه قبر حسین (ع) ۷- یا امام موسی کاظم (ع) ۸- غریب ارض طوس ۹- نوح طوفان کربلا ۱۰- دهنده بی منت الله ۱۱- یازده نسل علی (ع) همه بر حقند ۱۲- دوازده گوهر پاک ۱۳- سیه دل و کینه دل لعنت ۱۴- چهارده معصوم پاک ۱۵- نیمه قرآن ۱۶- شانزده گلدسته‌های طلا^۱ ۱۷- هفده کمر بسته (فرمانبر) مولا ۱۸- خدای هژده هزار عالم و آدم^۲ ۱۹- ناز پنجه قوچانت ۲۰- سالار ما علیست. ۲۱- یک بیست گرفتیم ماشاءالله ...

و- تنکه - تنبان چرمی

پژوهشگران سابقه تنکه چرمی را بیش از لنگ می‌دانند و می‌گویند در سده‌های پیش نویسندگان به ویژه مسافران خارجی، مثل نیبور در سفرنامه‌ها بیشتر از تنکه و کمتر به

^۱ - اشاره به مجموع گلدسته‌ها مزار امامان شیعه (ع)

^۲ - یادنامه علامه امینی مقاله محمد پروین گنابادی - یعنی همه عالم

لنگ پای ورزشکاران اشاره کرده‌اند. تنکه ورزشی، نیمه چرمی و اندکی تا زیر زانوست و هر یک از لنگه‌ها با نخ‌های رنگین گلدوزی شده، ورزشکار هر چند لاغر را پهلوانی پر ابهت نشان می‌دهد و شکل سرو و کاج روی آن نمادی از سرسبزی و جاویدی است. استادان تهرانی و مشهدی تنکه پهلوانی را زیباتر از دیگران می‌دوزند.

ز- لنگ^۱

در ورزش باستانی لنگ نمادی از احرام مقدس است. از زمانی که ورزشکار آنرا به کمر می‌بندد باید از کارهای ناروا دوری جوید و با آن حتی به دستشویی نرود! بستن آن روی زیر جامه و به شیوه‌ای خاص است و جز پیشکسوت، دیگران اجازه ندارند میان (پیش قبض) آنرا از پشت گره بیرون بیاورند و با لنگی آویزان ورزش کنند. هرگاه پهلوان پیشکسوتی نخستین لنگ ورزش را به کمر جوانی ببندد، جوان آنرا سند و سابقه‌ای معتبر می‌گیرد و همواره احساس سربلندی می‌کند.

ح- لنگ انداختن.

هرگاه کشتی دو ورزشکار در گود به درازا بکشد و هیچکدام نتوانند یکدیگر را زمین بزنند و یا احتمال خطری به هر دو یا یکی از آنان برود، مرشد یا پیشکسوت پیر برای پیشگیری، لنگی را چهار تا می‌کند و از بیرون یا درون گود روی شانه و دست حریفان

^۱ - در یکی دو سال گذشته اداره مرکزی ورزش باستانی استفاده از لنگ را ممنوع کرده تنها تنکه (نطح چرمی قدیم) را مجاز دانسته است.



می‌اندازد. در این هنگام آنان برابر آیین ورزش باستانی از هم جدا می‌شوند و با بوسیدن سروروی هم و فرستادن صلوات از گود بالا می‌آیند.

کار ما با تو نمی‌سازد همی مرشد اینجا لنگ اندازد همی

(شهریار)

ط - لنگ کسوت

جز پیشکسوت شناخته، دیگران - نوچگان و نوخاستگان - اجازه ندارند، لنگی به شیوه کمر بند و به اصطلاح لچکی یا به صورت ریسمان و فتیله پیچ روی لنگ پیشین ببندند. اگر چنین کنند با این امر به ورزشکار بالا دست خود می‌گویند آماده‌اند با آنان کشتی بگیرند و پس از پیروزی جای آنان بایستند. ولی بستن چنین لنگی ناپیدا در زیر زیرپوش و پیراهن اشکالی ندارد و مجاز است.

ی - لنگ حرمت و نکو داشت

هر گاه ورزشکاری پیر و پیشکسوت به زورخانه بیاید و کنار تماشاگران بنشیند، میاندار پای آخر - بخش پایانی ورزش - می‌تواند لنگی را چهار تا کند و بسوی او بیندازد و از وی بخواهد بجای او دعا نماید و ختم ورزش را اعلام کند.

ک - لنگ دیرآمدگان

اگر ورزشکاری بهنگام به ورزش نرسد و دیر بیاید و بخواهد بالای گود بدون در آوردن همه لباس هماهنگ با ورزشکاران درون گود اندک ورزشی بکند، نخست باید چند دکمه پیش پیراهن را باز و با بستن لنگی بصورت کمر بند به ورزش بپردازد.



ل- شنا و تخته شنا

نویسندگان تاریخ ورزش باستانی تخته شنا را نمادی از شمشیر می‌دانند. آیا رزمجویان هنگام فراغت، شمشیر را روی زمین می‌نهادند و با تکیه بر آن شنا می‌رفتند؟ به یقین چنین نمی‌کردند. گمان می‌رود چون ورزش شنا بدون تخته‌ای باریک به درازی شانه و کتف و بلندی سه چهار سانت تا اندازه‌ای دشوار بود و پیشانی و بینی به زمین می‌سایید، چاره را در این دیدند از تخته شنا استفاده کنند. پیش از شنا همگان باید برابر تخته کنده بزنند. ستون کردن پای چپ و خم کردن پای راست و گذاشتن کف دستها روی زانو. کنده زدن برگرفته از داستان رزم رستم با اشکبوس در شاهنامه است.

ستون کرد چپ را و خم کرد راست فغان از بر چرخ چاچی بخاست^۱

م-انواع شنا

۱- با پای باز

۲- با پای جفت و کشیده.

و هر یک از آن دو با حرکت گردن و سرشانه آغاز می‌شود و پس از پشت سر گذاشتن شنای سنگین در شماره‌های یک - دو - سه و تند (شلاقی) پایان می‌یابد.



^۱- چرخ چاچی = کمان ساخت شهر چاچ (تاشکند) کنونی.

شمارگان شنا ۷۰ تا ۱۰۰ و گاهی هم بیشتر است - آنگاه بر می‌خیزند و به نرمش (خم‌گیری) می‌پردازند. شعر و آهنگ مرشد هنگام شنا بیشتر حماسی و کمتر غزل و غنایی است.

۳- شنای پیچ

شنای پیچ مانند شنا با پاهای جفت است بدون اینکه سینه به تخته شنا و زانوها به زمین بخورد، بدن را به چپ و راست می‌کشانند. مرشد شنای پیچ را می‌شمارد و ازده به بالا - یازده - دوازده را - یک ده و دو ده می‌گوید و گاهی هم بجای شمارش یکی دو بیت یا ترانه نغز می‌خواند.

ن - میل

میل (گورگه) را به شکل‌های گلابی و استوانه‌ای در وزنه‌های گوناگون می‌تراشند و برای زیبایی دایره‌هایی روی آن پدید می‌آورند. میل دسته سرخود (یکسره با دسته) ارزشمندتر از میل دو تکه (دسته وصل شده با چسب چوب و میخ به آن است. این ابزار ورزشی نمادی از گرز جنگی است. میل را نخست سید و پیش کسوت و سپس دیگران به ترتیب سابقه بلند می‌کنند و بعضی هم آنرا می‌بوسند و در پایان باز به همین ترتیب در جای ویژه آن می‌گذارند.

۱- میل‌بازی

میل‌بازی سبکتر از دیگر میل‌ها و بیشتر به رنگ پرچم ایران است. ورزشکاران چابک‌دست گاهی با سه تا پنج میل بازی می‌کنند. اگر هنگام بازی یکی از آنها به زمین





ببفتد به باور ورزشکاران از نگاه شوم یک یا چند شورچشم است! در این هنگام با شعار - نظر بد لعنت و نظر خوب هم صلوات - از دوباره افتادن آن به زمین پیشگیری می کنند.

۲- میل بیگانه فریب

در برخی از زورخانه‌های کهن درون میلی کوچک را خالی و آنرا با ساچمه پر می کردند! هرگاه ورزشکاری بیگانه و گستاخ و پر ادعا هنگام ورزش در گود فروتنی مردانه را کنار می گذاشت و دیگران را به چیزی نمی گرفت، پیشکسوت گود، رندانه او را به میانداری بر می گزید و آن میل به ظاهر کوچک و سبک ولی سنگین را پیش او می گذاشت. ورزشکار خودپسند همینکه آنرا بلند می کرد و کمتر از ده دور می چرخاند، کتف‌هایش از خستگی سرخ می شد و فوری آنرا به زمین می گذاشت و همان وقت در می یافت این شرمندگی اثر آن خودپسندی است.

میل‌ها را برای پیشگیری از موربانه خوردگی رنگ می زنند و گاهی هم نام حضرت علی^(ع) را با خطی خوش روی آنها می نگارند. میل را نخست سید سپس دیگران به ترتیب کسوت و سابقه بلند می کنند و در پایان باز به ترتیب کسوت در جای ویژه می گذارند.

س- چرخ

پس از میل همه یا چند تن به ترتیب و نوبت - نخست مبتدیان سپس سابقه داران - می چرخند. از نگاهی دیگر ورزش باستانی تمرین پنهانی جنگ و راندن دشمنان آب و خاک بود. در جنگ واقعی نخست سربازان جوان به میدان می روند سپس میانسالان و

پیران، در گود هم نخست کوچکتران تازه نفس می‌چرخند و کباده می‌کشند آنگاه بزرگان و سالخوردهگان.

چرخ پس از میل چمنی یا تیز است. درجهٔ ورزشی چرخندگان بر پایه کسوت از شعار - منکر علی^(ع) لعنت - آغاز و به صلوات و ضرب و زنگ پایان می‌یابد. چرخهای ورزشکاران یکسان نیست بعضی زیبا و تماشایی و برخی دیگر ساده و ناشیانه است. اگر نوبت چرخ ورزشکاری بگذرد و به اصرار دوستان بخواهد بچرخد باید پیش از چرخیدن چند پای تبریزی بزند و ورزش را به آغاز آن برگرداند آنگاه بچرخد. تعارف دو ورزشکار فروتن و با ادب در چرخ در برتری دادن یکی بر دیگری از صحنه‌های تماشایی است.

ع - حرکتهای پا

۱- پای سنگین - و آن قیچی‌وار گذاشتن پای راست بدرون پای چپ و برعکس و نیز جفت کردن هر دو پا و پیش نهادن و پس کشیدن آنها همراه با ضرب مرشد است. در این هنگام یکی دو شیرین‌کار از کنار گود به میان می‌آیند و با همان آهنگ می‌چرخند.

۲- پای تبریزی - و آن بالا آوردن پاها بدون خمیدگی زانو و هیچ مکئی، به دفعه‌های یک و دو و سه.

در اینجا باز هم شیرینکاران به میان می‌آیند و همراه و هماهنگ با شماره‌های پا می‌چرخند.

۳- پای یا فتاح





این پا هم با اندک پرشی به هوا، همراه با پای تبریزی و شماره‌های آن زده می‌شود و به انجام می‌رسد. پس از پای یا فتاح هنگام چرخ تک فر و سه چرخ و یک فر است. ورزشکار از کنار به میان گود می‌آید، نخست سه پا می‌رود. سه پا رفتن آرام آرام با سه شماره از یک گوشه گود به گوشه‌ای دیگر برای آماده کردن خود به چرخیدن است. هنگام سه پا نخواستگان نباید از نیمه پایین کف گود فراتر بروند و به نیمه بالایی - ویژه پیش کسوتان - پا بگذارند.

۴- چرخه آهسته با پرشی کم در سه چهار دور گود همراه با خواندن مرشد است.

۵- پای آخر - بخش پایانی ورزش گروهی در گود و آن بسیار مختصر است. در این پا زدن - نخست با پرشی اندک و کمتر از نیم متر به پیش و پس می‌روند سپس با پریدن‌های سه گانه در جا، ورزش را به پایان می‌برند.

ف - دعا

اجرای مراسم دعا با میاندار پای آخر یا یکی از پیشکسوتان است. دعای ورزش باستانی عبارت‌هایی معین و ثابت نیست و هر کس می‌تواند نیایشی مناسب را بر زبان بیاورد و شعری پندآمیز و آیه و حدیثی بخواند. دعا با عبارت - اول و آخر مردم بخیر - آغاز و با نام حضرت مهدی^(ع) پایان می‌یابد. ولی دعای سنتی و رایج زورخانه‌ها چنین است: «دم به دم، قدم به قدم، بر جمال یگه سوار عرب و عجم، زبده اولاد بنی آدم یعنی به نام، احمد، محمود، مصطفی محمد^(ص) صلوات ...» در دعا همواره از خدا برای بیماران،



مسافران آرزوی سلامت و برای بدهکاران و دیگر گرفتاران درخواست گره‌گشایی می‌کنند. دعای ورزشکاران پخته بیشتر مثبت و خیرخواهانه و کمتر منفی و نفرین است.

ص - کباده

کباده نمادی از کمان و هنگام گرفتن و زدن آن پس از دعاست.

کباده در وزنهای گوناگون است نخست آنرا نوچه و نوخاسته ... و آخر از همه پهلوان پیشکسوت و پس از همه آنان ورزشکار سید می‌زند- مرشد به تشخیص درست خود در کباده، ورزشکاران میان کسوت، یکی دو بیت می‌خواند ولی برای پهلوان پیشکسوت و زنگی می‌شمارد - ارزش شمردن بیش از خواندن است. کباده را به سه روش می‌زنند.

۱- بالای سر ۲- برابر سینه ۳- و در حالت کنده زده.

اگر کسی هنگام کباده‌کشی گود را دور بزند، پیام می‌دهد حریف می‌جوید و آماده کشتی گرفتن است. در سالهای کنونی بعضی با کباده حرکتهایی نمایشی انجام می‌دهند و شگفتی می‌آفرینند.

ق - کشتی

پیش از انتقال کشتی از گود به تشک، هرگاه ورزشکاری می‌پنداشت هم‌تا و یا برتر از ورزشکار بالادست خود است، به مرشد می‌گفت: آماده است در حضور همه به ویژه پهلوانان با او کشتی بگیرد و پس از چیرگی بالادست او درگود بایستد.

زمان کشتی پایان ورزش بود. کشتی گیران یا با حریفان شهروند و یا با ورزشکاران بیگانه و گستاخ پنجه در پنجه می‌افکندند. هیجان آن نه تنها مردم کوچه و بازار بلکه مقام‌های بلند پایه دولتی را هم به تماشا می‌کشاند! اگر کشتی‌گیری بجای بخاک مالیدن پشت حریف او را به بالای گود می‌انداخت، دو امتیاز می‌گرفت و اگر حریف ناتوان اندکی

پیش از شکست، عبارت - دست مریزاد - را به زبان می‌آورد همتای توانا و چیره همان دم وی را رها می‌کرد.

و - گل کشتی^۱

حریفان پس از بستن لنگی به صورت کمر بند بر روی لنگ پیشین، روبه‌روی هم برهنه می‌ایستند و پیش از پنجه در پنجه هم افکندن، کنده می‌زنند. آنگاه مرشد از بالای سردم شعری رزمی به نام گل کشتی می‌خواند و احساس و غیرت پهلوانی را در هر دو بر می‌انگیزد.

دو بازو و دو جنگی دو مرد دلیر یکی ازدها و دگر نره شیر

و یا

خوشدل نشوی از آنکه عنوان داری یا آنکه نژاد از کی و ساسان داری
بایست برهنه همچو شمشیر شوی تا جوهر خویش را نمایان داری

^۱ - گل صورت دگرگون شده - قول - بمعنی شعر و آواز است (پرتو بیضایی) ص ۹۱ دلم از پرده بشد حافظ خوش
نغمه کجاست تا به قول و غزلش ساز نوایی بکنیم. (حافظ)



وزش باستانی



و یا

در معرکه‌ها درنگ می‌باید کرد خون در جگر پلنگ می‌باید کرد
پوشند یلان زره به پیکار، اینجاست جایی که برهنه جنگ می‌باید کرد

تبرستان

www.tabarestan.info

و می‌افزاید:

«نه یکبار، دوبار، بلکه سیصد هزار بار تحفه سلام و صلوا با برکات به آن شهی که به معراج رفت... و خدش خواند به مجموع انبیا اشرف خدا را سجود - پیران را عزت جوانان را قدرت ... ربّ المشرقین و ربّ المغربین - فبایّ الاءربکما تکذبان»^۱ آنگاه پیشکسوت دست حریفان را در دست یکدیگر می‌گذارد و مرشد زنگ را به صدا درمی‌آورد و کشتی آغاز می‌شود.

ش - بازوبند

بازوبند پهلوانی به احتمال زیاد برگرفته از بستن تهمینه - مهره رستم را بر بازوی پسرش سهراب است. و آن افزون بر آراسته به یاقوت و زُمرّد و دیگر سنگهای قیمتی و نشانه بر چرم، دارای دعا و تعویذ مقدّس و دور کننده شور چشمی هم بوده و است و هر سه چهار سال یکبار (گویا در شب چهارشنبه سوری) رهبر وقت کشور بر بازوی پهلوان پهلوانان کشتی می‌بسته است.



زورخانه، آداب و ابزار

^۱ پرتو بیضایی - تاریخ ورزش باستانی ص ۹۲



ت- مشتمال چی

در زورخانه‌های کهن افزون بر آبدارچی یکی هم به نام مشتمال چی بود. پس از پایان ورزش نخست او ورزشکاران را به شیوه‌های گوناگون مشتمال می‌داد سپس آبدارچی با قنذاق گاهی هم چهارتخمه از آنان پذیرایی می‌کرد. دستمزد مشتمال چی و پول آبدارچی جدا از پول سردم بود.

ث - گل ریزان^۱

۲- ورزش باستانی پدیده‌ای ملی - دینی است و اساس آن بر راستی، جوانمردی و ایران دوستی استوار است. اگر چه کتاب‌ها، مقاله‌ها و فیلم‌هایی چند از آن فراهم کرده‌اند برخی نکته‌ها و ظرافت‌های آن هنوز ناگفته مانده است.

گل‌ریزان یکی از آیین‌های ستودنی این ورزش مرد پرور است.

هرگاه ورزشکاری پیش کسوت و محترم در چنگال بیماری سخت و پرهزینه‌ای بیفتد و یا ورشکستگی کسبی ببیند و طلبکاران بخواهند آبرو و آرامش او را به بازی بگیرند و یا اگر ساختمان زورخانه نیاز به بازسازی پیدا کند، دست‌اندرکاران طرح جشنی را می‌ریزند به نام گل ریزان.

پس از دادن دعوت‌نامه به مقام‌های اداری، بازرگانان و دارندگان اسم و رسم، زورخانه را می‌آرایند و بر سر در و سقف چراغ و کاغذ رنگین می‌آویزند، آن وقت قالیچه‌هایی خوش



^۱ - احمد داداشی - پرسه یکم ص ۴۰۸



نقش و نگار کنار ضلع‌های هشتگانه‌ی گود مقدس حتی زیر صندلی‌ها می‌افکنند و نیز یکی از زیباترین آن‌ها را به دیوار روبه‌روی در ورودی و دیدرس مهمانان می‌آویزند و رویش را با پنبه جمله و یا مصرعی مانند - امشب ای دوست به دلداری ما آمده‌ای - می‌نگارند. سپس به آرایش سردم - جایگاه مرشد - می‌پردازند و هلالی دو سوی زنگ و نیز دور قاب عکس حضرت علی (ع) را با شاخه‌های بید و کاج می‌پوشانند و از لابه‌لای آن‌ها لامپ‌های کوچک می‌گذرانند. لامپ‌های روشن و رنگی در میان شاخه و برگ زیبایی چشم‌نوازی پدید می‌آورد. آن گاه مرشد جلیقه‌ی ویژه را می‌پوشد و عرق چین نگارین را بر سر می‌گذارد و کنار دو ضرب گرم و آماده یا به اصطلاح - چاق - می‌نشیند. ضرب دوم برای این است که اگر در حین ورزش اولی پاره شد از دومی استفاده کند.

کنار مرشد یک جام پر از گل سرخ یا محمدی هست. یک ساعت پیش از آغاز جشن، گل پر، کُندر و عود در آتشدان می‌ریزند تا فضا خوش بو شود. در جشن گل‌ریزان مبتدیان یا به اصطلاح نوحاستگان را اجازه‌ی لخت شدن و به میدان آمدن نمی‌دهند.

مدیر زورخانه تنها شانزده ورزشکار ساخته و شیرین کار را با یک میاندار ورزیده و با سابقه با ترتیبی ویژه به گود می‌فرستد. ورزشکاران در حالی که لنگ بسته و یا شلووارک چرمی و پرنقش و نگار پوشیده‌اند، پس از آمدن به گود و بوسیدن زمین، دو به دو در یکی از ضلع‌های هشتگانه به ترتیب درجه و کسوت می‌ایستند و هماهنگ با میاندار ورزش می‌کنند.

این هفده تن نشانی از ۱۷ کمر بسته (فرمانبر) مولا (ع) و اگر به اضافه‌ی مرشد - هجده - تن بگیریم نشانی از عدد مقدس هجده در عقیده به خدای هجده هزار عالم و

آدم است. پیش از آغاز ورزش مدیر در یک سخنرانی کوتاه به مهمانان خوش آمد می‌گوید. آن گاه ورزش باستانی با تخته سنگ و حرکت شنا آغاز می‌شود و با کباده پایان می‌پذیرد.

مردم می‌کوشد در آن شب مناسب‌ترین شعرها و دلپذیرترین آهنگ‌ها را بخواند. او هنگام چرخ زدن بعضی از ورزشکاران از بالای سردم یک دو مشت پرگل محمدی بر سرشان می‌ریزد و با این کار معنای گل‌ریزان را به همه می‌نماید. پس از کباده زمان دعا فرا می‌رسد.

میاندار بعد از دعا بر مردم راستگو، خدمتگزار، دیندار و نفرین بر پلیدان، ستمگران و خیانتگران بدون این که نام ورزشکار نیازمند را ببرد محترمانه از دعوت شدگان می‌خواهد، فراخور توان مالی هر یک نقدی و یا حواله‌ای به وی کمک کنند. برای دریافت کمک حواله‌ای مدیر یا یکی از پیشکسوتان خوشنام و شناخته دفتر و قلم برمی‌دارد.

نخست آنرا نزد بلندپایه‌ترین مقام رسمی می‌برد و از وی می‌خواهد مبلغ اهدایی خود را در ستون ویژه بنویسد. سپس با همان دفتر و قلم نزد دیگران می‌رود. آنان هم به ترتیب مبلغ اهدایی‌شان را در آن می‌نویسند. هر یک از آن شخصیت‌ها دقت می‌کنند بیش از مقام بالاتر از خود در دفتر ننویسند و نبخشند زیرا پرداخت وجهی بیشتر از وجه مقام بالاتر نشانه بی‌احترامی و خوار داشت به آن مقام است.



ورزش باستانی





زورخانه‌های ساری



تبرستان
www.tabarestan.info

بخش سوم

زورخانه‌های ساری

زورخانه‌های ساری

چندی پی درس و بحث رفتم	دیدم ره دور و پای لنگ است
با خیل قلندران نشستم	دیدم همه حرف چرس و بنگ است ...
پیر خردم به گوش گفتم	اینها همه صحبت جفنگ است
برخیز و بیا به زورخانه	آنجا که سخن زمیل و سنگ است
این یک به دلاوری چوشیر است	و آن یک به شقاوری نهنگ است
گردیدن بر گرد پیل است	غریدن شیر با پلنگ است ...

ساری مرکز استان مازندران از شهرهای باستانی و پرآوازه ایران است^۱ و ما بسیاری از نمودهای فرهنگی و تمدنی برجسته‌ای را در آن می‌بینیم، این شهر در درازنای تاریخ همواره نه تنها در عرصه‌های علم و هنر بلکه در ساحت‌های دیگر از جمله ورزش به ویژه باستانی هم درخشش خیره کننده‌ای داشته است. با اینکه مازندران سرزمینی کشتی خیز و پهلوان پرور بوده است، متأسفانه از زورخانه‌های شهرهای آن آگاهی چندانی در دست نیست و یاد مانده‌های پیران در این زمینه از ۱۳۰۰/ خ فراتر نمی‌رود. در ساری کهن‌ترین زورخانه در کوچه حاجی آباد پشت گرمابه سابق پاک واقع بود و مدیریت آن را هم پهلوانی به نام - اسماعیل جغلی داشت.^۲

^۱ - حسین اسلامی، تاریخ دو هزار ساله ساری

^۲ - چون تأسیس سازمان ثبت احوال در ۱۳۰۷ - خ - است تا آن تاریخ هنوز مردم نام خانوادگی به شیوه امروز نداشتند.



پس از تعطیل و ویرانی آن، ورزشکاران، تابستانها در باغهای دوستان و زمستانها در یکی دو مغازه بزرگ و خالی درون کوچه‌ها ورزش می‌کردند.

۱- باشگاه آزاد

ورزش در باغ و نیز دکان چندان دلخواه نبود. برای پایان دادن این نابسامانی سخت به تکاپو افتادند و سرانجام در محله همت آباد (خیابان فرح آباد - مدرس کنونی) توانستند ساختمانی وقفی نیمه ویرانه را از سازمان اوقاف در اختیار بگیرند و پس از بازسازی در آن ورزش کنند. (سالهای ۲۲-۱۳۲۶ خ) نام این باشگاه آزاد بود. در باشگاه آزاد، رشته پرورش اندام و نیز ورزش ایرانی - اسلامی باستانی هم به اجرا در می‌آمد. متولی و اداره اوقاف استفاده ورزشی از آن را بی‌اشکال می‌دیدند. مسئول باشگاه مردی پاک نهاد و خداجو به نام - محمد نوریان - بود. هر روز عصرگاهان به باشگاه می‌آمد و پس از آب و جارو در را به روی ورزشکاران می‌گشود بر اثر نگاه نافذ و پرابهت او، هیچکس نمی‌توانست کج برود و نظم و آرامش باشگاه را بهم بزند - چون درآمد آن اندک بود، توان استخدام مرشدی را برای اداره بخش ورزش باستانی نداشت. به ناچار خود سردم می‌نشست و ضرب می‌گرفت. اگر چه گاهی ورزشکاران یکی دو رشته با همتایان باشگاه دیگر شهر مسابقه می‌دادند، متأسفانه از فروش بلیط مبلغ در خور اعتنا و کارسازی بدست نمی‌آمد! لیکن نوریان با همه دشواری مالی شوقمندان نمی‌گذاشت چراغ باشگاه خاموش شود. یادم نمی‌رود، روزی گوشه تشک به تماشای تمرین کشتی ایستاده بودم، مرتبی بی‌فرهنگ ولی زورمند به کشتی‌گیران جوان، همراه آموزش فن‌ها، شیوه دقیق دعوا کردن را هم می‌آموخت!! «اگر سیلی و لگد نخست را به حریف بزنید کتک خوردن بعدی چندان



مهم نیست و بینندگان صحنه، شما را پیروز می‌دانند، فراموش نکنید بهترین راه شکست حریف در زد و خورد، گرفتن و کشیدن بیضه اوست» این سخنان نشان می‌دهد برخی مردم آن روزگار ورزش و نیرومندی را بیشتر برای زورگویی و ترساندن دنبال می‌کردند. پس از سه سال و اندی نوریان به علتی ناروشن دست از باشگاه و ورزش کشید و گوشه گرفت و به بندگی و نیایش خداوند روی آورد و اندکی پس از بازنشستگی به دیدار دوست شتافت. ۱۳۷۲ خ بر روی باشگاه آزاد، مسجد با عظمت کنونی - ابوالفضل - را برآوردند.

۲- باشگاه پیروز

پس از تعطیلی باشگاه آزاد ورزشکاران به ساختمان کهنه و کوچک کنار تکیه - علی جان بیک - کوچیدند. ساختمان از آن عطاری به نام پیرزاده بود. خوشبختانه او ارزش و سودمندی فردی و اجتماعی ورزش را می‌دانست و در همان دیدار نخست با رغبت و بی‌چون و چرا پیشنهاد ورزشکاران را پذیرفت و با قول و قرار زبانی، ساختمان را به سرپرست آنان - سید علی اصغر عمادی - اجاره داد. ۱۳۲۶ خ - نام زورخانه پیروز و اجاره بهای آن بسیار اندک بود و این اندک را هم مدیر زورخانه به علت کمی درآمد، بهنگام نمی‌پرداخت، و هر چند گاه به ویژه در جشنها از مالک می‌خواست، از دریافت آن چشم‌پوشد و او هم می‌پذیرفت. اگر چه در این باشگاه ورزش اصلی و اول، باستانی بود، به رشته‌های دیگر مانند کشتی، وزنه برداری، پرورش اندام، پارالل، بارفیکس و بلند کردن سنگهای توزینی آهنی و کره‌ای شکل هم می‌پرداختند.

ورزش‌های نامبرده پیش یا پس از ورزش باستانی انجام می‌گرفت و هنگام آغاز آن همگی تعطیل می‌گردید.



معماری زورخانه پیروز زیبایی و شکوهمندی ویژه‌ای داشت.

گودهشت ضلعی منتظم با چهار ستون بلند و استوانه‌ای و رو به روی هم و نیز نورگیرهای زیر سقف، خانقاه و پرستشگاههای کهن را بیاد می‌آورد. کف گود را با لایه‌ای از خار و گاه و گیاهان تمیز می‌پوشانند، سپس روی آنرا گل نرم و خشک می‌ریختند و صاف می‌کردند. هنگام ورزش و جست و خیز، کف گود همانند فنری جنیان در می‌آمد و بسیار خوش آیند بود - ریسمانی ضخیم به اندازه ده متر روی تیر چوبی سقف فراز گود بسته و آویزان بود. برخی ورزشکاران آنرا کمندوار می‌گرفتند و چابکانه بالا می‌رفتند. حوضچه‌ای پُر آب هم پشت سر دم بود و ورزشکاران در پایان کار پای را در جدول آن می‌شستند.

سردم یا نشستگاه مرشد هلالی بود و با پر طاووس و تصویر فرضی حضرت علی (ع) و نیم تنه لخت پهلوان برتر و نیز فرش پوست تخت و یکی دو گلدان نقره‌ای... تزیین شده بود و همه اینها همراه با صدای ضرب و زنگ و شعر و ترانه مرشد صحنه‌ای دیدنی و دلپذیر پدید می‌آورد. عکسهای پهلوانان خوش اندام چه فردی و چه گروهی در حالت‌ها و صحنه‌های گوناگون در جای جای دیوارها نصب بود و چه بسا شوق ورزش را در بینندگان برمی‌انگیخت.

زورخانه رختکن و حمام نداشت و ورزشکاران لباس‌شان را بر میخ‌های روی دیوار می‌آویختند و پیش چشم بود. زمان ورزش، شبها، پس از نماز شام و خفتن و تعطیل بازار و صبح‌ها اندکی پس از اذان، ولی در ماه روزه دو ساعت و نیم و سه ساعت بعد از افطار بود و تا دیرگاه به درازا می‌کشید.



۳- باشگاه ایران

سومین باشگاه در پایان خیابان انقلاب (شاه سابق) روبه روی سبزه میدان واقع بود و نام ایران بر پیشانی داشت. بنیان‌گذار آن اصغر ملک آرای (۱۳۰۴-۱۳۸۷) باستانی کار و کشتی‌گیری زبده و برجسته بود (سالهای ۳۰-۱۳۳۳) ملک آرای پیش از آن در باشگاه پیروز ورزش می‌کرد. شبی یکی از دوستان صمیمی و جوان وی - منوچهر والاتبار - پیش یا پس از ورزش باستانی بسوی سردم می‌رود و ضرب گرم یا به اصطلاح - چاق - را به صدا درمی‌آورد و شاید هم با آن یکی از آهنگهای عروسی را ناشیانه می‌نوازد و می‌خندد. مدیر باشگاه - عمادی - بدش می‌آید و اعتراض می‌کند و کمی تندی نشان می‌دهد. ملک آرای به دفاع از وی برمی‌خیزد و قهر می‌کند و هنگام بیرون رفتن می‌گوید نامردم! اگر تا یکی دو ماه دیگر زورخانه‌ای به راه نیندازم!

گود باشگاه ایران کوچک بود و گنجایش بیش از ده دوازده تن را نداشت. متأسفانه حق عضویت این عده، حقوق مرشد و هزینه‌های دیگر را تکافو نمی‌کرد. پس از نزدیک



دو سال مدیر به ناچار گود را پُر کرد و روی آن تشک کشتی انداخت. درآمد کشتی و نیز وزنه برداری و پرورش اندام هم چندان خشنود کننده نبود. و چون باشگاه کنار یکی از خیابان‌های مرکزی و گردشی و پُر رفت و آمد شهر واقع شده بود، رو به راه کردن بازی کرایه‌ای پینگ پنگ تا اندازه زیادی جبران کمبود در آمد را می‌کرد. میز بازی نخست یکی بود و پس از انتقال باشگاه به ساختمان نوساز و اهدایی شهرداری به چهار میز افزایش یافت.

ملک آرای از کارمندان سازمان یا نیروی ژاندارمری بشمار می‌رفت.

۴- باشگاه و یشتاسب (عمادی)

بیست و چند سال از تأسیس باشگاه پیروز گذشته بود. تا آن زمان بر اثر کمی درآمد و بی‌مهری اداره تربیت بدنی، هیچ کوششی برای تعمیر و زیباسازی آن نشده بود. سقف از چند جا چکه می‌کرد رنگ دیوارها ریخته و ساختمان به صورت نیمه ویرانه درآمدن بود. خوشبختانه در همین هنگام - ۴۲-۱۳۴۳ - ادارهٔ عمران ملی دستور یافت باشگاهی ورزشی با یاری شهرداری و نظارت تربیت بدنی بسازد و باشگاه پیروز را به آنجا انتقال دهد و همچنان مدیریت آن را به سید علی اصغر عمادی - بسپارد. باشگاه در کنار شهر و خیابان بعثت واقع بود و بیش از چهار صد متر زیر بنا داشت. بجای نام باشگاه پیشین - پیروز - نام و یشتاسب را بر آن نهادند - در این باشگاه بخشهای کشتی و پرورش اندام و باستانی از هم جدا ولیکن بزرگترین و شکوهمندترین بخشها باستانی بود و همه ویژگی‌های یک زورخانه را داشت - این باشگاه هم پس از سی و چند سال رو به خرابی و فرسودگی نهاده به صورت پیغوله‌ای در آمده بود. سازمان تربیت بدنی استان یکی دو بار به تعمیر و لکه گیری آن کوشید ولی آن چندان کارساز نبود. سرانجام اندیشید با بدست آوردن خشنودی بازماندگان شادروان عمادی، آنرا یکسره فرو بکوبد و بر روی آن افزون بر زورخانه، اتاقهای ورزشی دیگر و یک باب خانه ویژه مدیر کل و نیز چند دهنه مغازهٔ انتفاعی هم برآورد. (سال ۶۹-۷۰) باشگاه نوساز و یشتاسب گنبدی و دارای پلکانی سنگی از سه سو و گود و سردمی بقاعده و زیباست.





۵- باشگاه دخانیات

اداره دخانیات چون دریافت گرایش برخی کارمندان و کارگران به ورزش باستانی زیاد است به پیروی از اداره مرکزی (تهران) یکی از اتاقهای بزرگ و چهارگوش کنار حیاط را به ورزش باستانی اختصاص داد و با کندن گود هشت ضلعی و استاندارد و ساخت سردم و سکوی ویژه تخته سنگ و تهیه ابزار ورزشی، آنرا به صورت زورخانه‌ای رسمی درآورد. ورود ورزشکاران دیگر به باشگاه دخانیات مثل امروز آزاد بود. مدیریت نخستین آن را چندی تقی اصائلو و پس از وی حسین چرم پرداز داشت. و اکنون با رحمانی است. مرشدان هم از دیگر باشگاهها بودند ولی شناخته‌ترینشان علی راهبان بود و امروز این مهم را علی رحمانی و علی رضا اکبری به عهده دارند.

۶- زورخانه نکا چوب

در دهه ۶۰-۷۰ مدیر کل اداره نکاچوب مردی بالا بلند و نیرومند به نام - مُصدقی - بود او در دیار خود (?) باستانی کاری زبده بشمار می‌رفت. هنوز کمتر از یکسال از مسئولیت مهم اداری‌اش نگذشته بود، که به انگیزه ورزش دوستی و روحیه پهلوانی و نیز درخواست کارمندان و کارگران ورزشکار، تصمیم گرفت در گوشه‌ای از نمایشگاه صنایع چوبی منطقه سورک و نیز گوشه انبار آن اداره، دو زورخانه بسازد. دیوار و سقف و در و پنجره و کف گود و خلاصه همه پیکره آنها از چوب بود و هیچ آهن و آجر در آنها بکار نرفته بود هر دو زورخانه زیبایی ویژه‌ای داشت. مصدقی گشایش آنها را یکی دو شب از شبهای خجسته گویا ۱۳ رجب - تولد حضرت علی (ع) و بعثت پیامبر (ص) گذاشته بود.



در آن شب‌ها مردم بسیاری آمده بودند سخنرانی مدیر کل در اهمیت ورزش باستانی همگان را به وجد آورده بود. پس از آن ورزشکاران به گود رفتند و با ضرب مرشد مؤمنان ورزشی شیرین و تماشایی کردند.

زورخانه‌های نکا چوب تا پایان دوره مدیر کلی مصدقی در کار بود سپس به عتقی ناروشن تعطیل گردید و همراه ساختمان‌ها و غرفه‌های نمایشگاه بتدریج از میان رفت. در همان سالها رئیس ورزش دوست - صنایع چوب فریم - بهره‌مند - در سنگده سوادکوه زورخانه‌ای برای کارمندان و کارگران ساخت. ورزشکاران ساری هر چند گناه به عنوان میهمان به آنجا می‌رفتند و با هم‌تایان میزبان ورزش می‌کردند. این زورخانه با همه ابزار ورزشی هنوز برجاست لیکن صدای ضربی از آن بگوش نمی‌رسد!

۷- زورخانه (باشگاه علی بن ابیطالب)

تاریخ تأسیس زورخانه علی بن ابیطالب سال ۱۳۷۱ است. این زورخانه را آموزش و پرورش ناحیه دو ساری در گوشه مجتمع ورزشی شهید منتظری ساخت و چون ما در این کتاب از رویدادهای ورزشی پس از سال ۱۳۷۰ سخنی نمی‌گوئیم. درباره باشگاه علی بن ابیطالب به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

تبرستان
www.tabarestan.info



مرشدان ساری

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش چهارم

مرشدان ساری

مرشدان ساری

از زمان تأسیس رادیو و پخش هر روزه صدا و ضرب مرشد جعفر شیرخدا، این هنر اهمیت بیشتری یافت و دسته‌ای از جوانان به فراگیری آن روی آوردند. تا دو دهه پیش دوره‌ای رسمی برای آموزش این هنر نبود و دوستداران از روی ذوق و ایستادن کنار دست مرشد و چه بسا گرم و آماده کردن ضرب و نیز باد زدن با بادبزن حصیری و دستی در تابستان به مرشدان و خدمت‌هایی از این دست، به زیر و بم کار آشنا می‌شدند و آرام آرام پا به سر دم می‌گذاشتند. نخستین کلاس رسمی مرشدی مازندران در سال ۱۳۶۶ با مربیگری مرشد جعفر توسلی تشکیل شد و از ساری هم تنی چند در آن شرکت کردند، مدت کلاس ۱۲ روز بود و پس از امتحان به قبول‌شدگان گواهینامه می‌دادند. مرشدان جز شماری اندک همگی دارای شغل و حرفه بودند و اگر از روی غفلت تنها به درآمد ناچیز مرشدی بسنده می‌کردند بی‌چیز می‌ماندند، شعرهای برگزیده‌شان بیشتر از فردوسی، سعدی حافظ و کمتر از صفی‌علی‌شاه، صغیر اصفهانی شاطرعباس صبحی و مانند آنها بود.

از مرشدان پیش و پس از ۱۳۰۰ - خ - تا سالهای ۱۳۱۰ - ۱۳۱۵ - خ - آگاهی چندانی نداریم و اگر از دو سه ضربگیر پراکنده آن سالها بگذریم، نخستین مرشدان رسمی و شناخته ساری را باید - نوریان و هاشمی - دانست. آنان به ترتیب تاریخ تولد عبارت بودند از :



درباره باستانی





۱- عباسعلی نجفی

۱۳۸۲-۱۲۷۵

عباسعلی نجفی از مرشدان چابک دست زورخانه‌های سبزه‌وار در چهار دهه پیش بود. ورزشکاران هنرش را می‌پسندیدند. نجفی مرشدی دوره گرد بود و پهلوانان نامداری در شهرهای کشور به ویژه ساری و بابل با ضرب وی ورزش کردند. پیش از کوچ وی به گنبد، آن شهر زورخانه نداشت و مردم کمترین آشنایی به این رشته ورزشی نداشتند. او پس از ورود به گنبد زورخانه‌ای ساده با هزینه‌ی شخصی ساخت و بسیاری از طبقه‌های اجتماعی را به این ورزش آشنا کرد. نجفی فرزند مرشد صفر سبزه‌واری^۱ بود.

قد بلند و ریش انبوه و کلاه گرد لبه‌دار و مشکی و در زمستان پوستین و دستمال یزدی از حبیب بیرون زده و پالتوی دراز روی شانه و نیز انگشتری‌های عقیق و باباقوری و فیروزه و تسبیح دانه درشت و ریز کهربایی و شاه مقصودی در دست، ابهتی به مرد می‌داد

^۱ - به نقل از فرزندش فرامرز نجفی تهرانی.

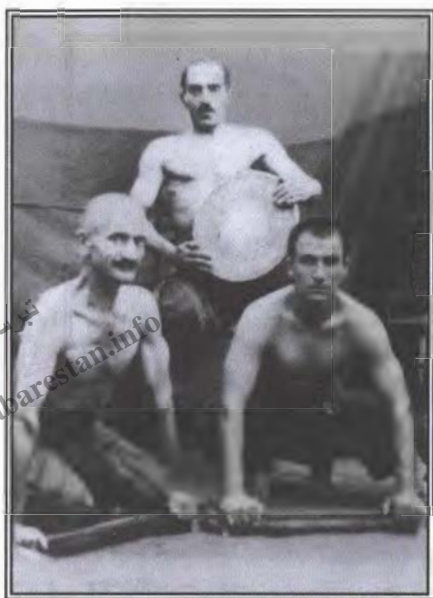
و داشهای سده گذشته را بیاد می‌آورد. مرشد نجفی آیه، حدیث و دعا و شعر زیاد از بر داشت و آنها را بیشتر هنگام برچیدن سفره می‌خواند و از مهمانان و دیگران آمین و صلوات می‌گرفت. هنگامی که فایده غذاهای طبیعی و خانگی و زین خوراک‌های آماده و کارخانه‌ای را درست و نادرست بر می‌شمرد همگان به شگفتی می‌افتادند و برخی هم باور می‌کردند. مرشد هنر قالی‌بافی و فن خال کوبی هم می‌دانست. در تن او خالها یا به گفته مولوی کبودی‌های زیبایی کوبیده شده بود. افزون بر اینها دستی هم در خراطی به ویژه میل تراشی داشت. عشق به شاهنامه و داستانهای آن او را بر انگیزخته بود نام فرزندان را - گیو و گودرز و فرامرز - بگذارد. نماز را سر وقت می‌خواند و خواب سرشبی را حتی در مهمانی‌های شبانه ترک نمی‌کرد.

سفرهای او برای دیدار با پهلوانان نامی شهرستان‌ها و ضرب در زورخانه‌ها و بدست آوردن درآمد بود.

از نجفی مرشدانی مثل عمید خراسانی - حسین خداداد، جعفر توسلی، آموزش دیدند و به سردم راه یافتند و سالها به ورزش باستانی خدمت کردند.^۱

فرزندان به ویژه گودرز و فرامرز هنر مرشدی را از پدر فرا گرفته بودند و در نبود وی سردم می‌نشستند. فرامرز نجفی اکنون در زمره مرشدان خوش پنجه و استاد کشور است. مرشد نجفی سالهایی از دهه ۴۰-۵۰ را در ساری بسر برد و در زورخانه پیروز و ویشتاب ضرب می‌گرفت و در واقع مهمان مدیر آن - عمادی - بود

^۱ - به نقل از فرزندش فرامرز نجفی تهرانی.

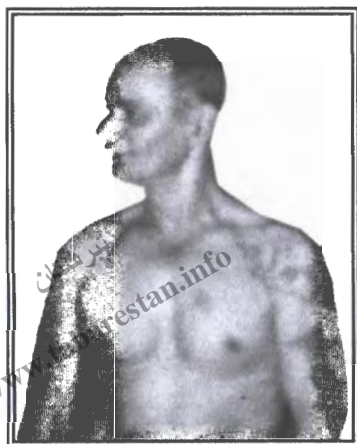


محمد نوریان (نفر وسط) (سمت چپ حسن اسدی و سمت راست فرزندش) نورالله

۲- محمد نوریان ساروی ۱۲۸۹-۱۳۷۲

محمد نوریان

از کارکنان خوشنام و خداجوی اداره فرهنگ استان بود. در روزگار سربازی در تهران به ورزش باستانی و هنر مرشدی آشنایی یافت. اگر چه از دسته مرشدان میانین به شمار می‌رفت در اداره زورخانه توانا و در خدمت به ورزشکاران بسیار کوشا بود. نوریان بیشتر سروده‌های اخلاقی و پندآمیز را بر می‌گزید و از شعرهای مبتذل و بدآموز دوری می‌جست.



۳- هاشمی ۱۲۹۷-۱۳۷۸

هاشمی از مردم شاهرود و خود ورزشکاری ساخته و ورزیده بود. یکبار مدیر باشگاه پیروز - عمادی - هنگام عروسی تقی خلج، ورزشکار زبده وقت، از وی خواست به فرخندگی این پیوند به همراه تنی چند از ورزشکاران شیرین کار در دبیرستان پهلوی سابق (طالقانی و اداره آموزش و پرورش ناحیه ۲ کنونی) یک دست ورزش باستانی را به نمایش بگذارد. بدون شک قصد او از این کار تبلیغ و شناساندن ورزش باستانی هم بوده است. گفته‌اند چرخ زدن و کباده کشیدن او دلاورانه و نیز خواندن و ضرب گرفتن وی هم بسیار دلنشین بوده است - هنوز برخی از ورزشکاران آن روزگار از شگردها و شیرین‌زبانی‌های وی به ویژه بازی وی با سه میل آن هم با چشم بسته یاد می‌کنند! هاشمی مردی فروتن و خوش برخورد بود و در سوگواری محرم سنگین‌ترین علامت و طبّق دسته‌ها را می‌کشید. او راننده خودروهای سبک و سنگین بود.



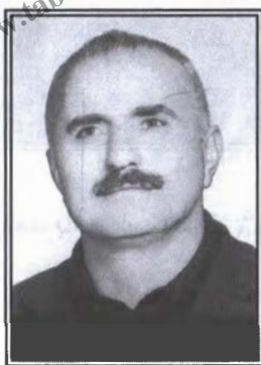


۴- محمد باقر مستشرق ۱۲۹۹-۱۳۸۱

محمد باقر مستشرق نخست در کار شگری پزی - نوعی قنادی - بود. سپس به کرایه دوچرخه و تعمیر و فروش لوازم آن روی آورد و در پایان به صنف فروشندگان موتورسیکلت پیوست - مستشرق خواندن و نوشتن می دانست و همان او را در گزینش شعر خوب و شور انگیز و خواندن درست آن یاری می کرد. صدای او تا واپسین دم زندگی همچنان دلپذیر بود. او بیشتر از سبک جعفر شیرخدا - مرشد پر آوازهٔ رادیو ایران - پیروی می کرد. پیش از تأسیس رادیو، شهرداری ساری. بلندگویی فراز برج ساعت گذاشته بود و هر روز ساعت ۴ یا ۵ بعداز ظهر گوینده‌ای خبرهای مهم شهر را به مردم می داد. مرشد باقر به دستور شهرداری اندکی پیش یا پس از پخش خبر، در یکی از دکانهای دوروبر میدان ساعت می نشست و ده دوازده دقیقه ضرب می گرفت و سروده‌هایی در ایران دوستی



می‌خواند. این برنامه کوشش مفیدی برای تبلیغ ورزش باستانی بود و جوانان بسیاری را به زورخانه می‌کشاند او در سالهای ۲۳-۲۴ خ هفته‌ای دو شب هم از ساری به قائم‌شهر (شاهی سابق) می‌رفت و در یکی از اتاقهای بزرگ و بدون گود کارخانه نساجی، برای کارگران ضرب می‌گرفت، مستشرق مثل مرشد پیش از خود - هاشمی - ورزشکاری تندرست و توانا بود و در محرم در دسته سینه‌زنی محله هم توجه‌هایی جانسوز می‌خواند.



۵- محمد اسدزاده ۱۳۰۳-۱۳۸۱

اگر هنر مرشدی را به دو بخش خواندن و ضرب گرفتن خلاصه کنیم، ضرب استادانه اسدزاده از خواندش برتر بود. ورزشکاران دوست داشتند با ضرب وی تن و با شعر و صدای محمدباقر مستشرق دل و جانشان را نیرومند و شاد کنند. بدرستی خدمت سی و اند ساله او به ورزش باستانی ساری فراموش نشدنی است.

اسدزاده خود ورزشکاری توانا و خوش اندام بود و چرخ تیز او به اصطلاح نمکی داشت. شغل وی آزاد و خرید و فروش سرپایی بعضی کالاها بود.



تبرستان
www.tabarestan.info

سید علی اصغر عمادی (نفر وسط) سمت راست باقر مستشرق و سمت چپ - محمد اسدزاده

۶- سید علی اصغر عمادی ۱۳۱۰-۱۳۷۰

سید علی اصغر عمادی پس از سی و اند سال مدیریت باشگاه پیروز و پس از آن ویشناسب و برپایی مسابقه‌های فراوان، در یکی دو دهه پایانی زندگی چون دریافت، درآمد باشگاه کاهش و دستمزد مرشدان افزایش یافته است بناچار خود بجای آنان سردم می‌نشست و ضرب می‌گرفت و با دشواری و خستگی زیاد یک دست ورزش را می‌چرخاند! اگر چه در سالهای میانین باشگاه داری اندک ماهانه‌ای از تربیت بدنی دریافت می‌کرد متأسفانه آن چندان کارساز نبود و هزینه زندگیش را نه از درآمد باشگاه بلکه از فروشگاه خواربار خود واقع در مرکز شهر بدست می‌آورد. عمادی باستانی کاری استاد و در جوانی کشتی‌گیری چابک و فنی بوده است.





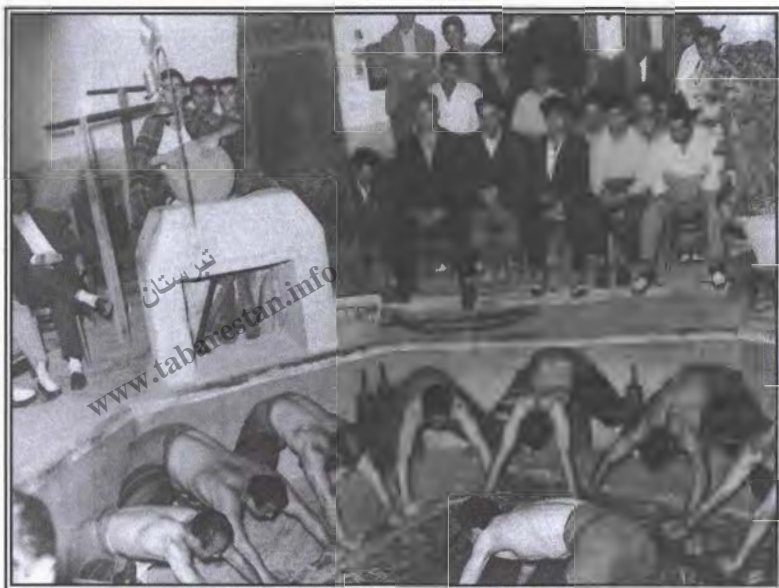
سمت راست - محمد علی مهمانچی و وسط مرشد مؤمنیان سمت چپ - احمد داداشی

۷- سید محمد حسین (احمد) مؤمنیان تولد ۱۳۱۷

سید احمد مؤمنیان از صنف نانوایان و خود شاطر و خشکه‌پزی با ذوق بود. در دکانی نزدیک باشگاه پیروز، نانی بسیار دندان‌گیر می‌پخت.

همجواری زورخانه هر چند گاه وی را به تماشای ورزش باستانی می‌کشاند. صدای دلنشین و نیز تشویق دوستان او را هم مثل برخی از چهره‌های یاد شده بر انگیخت هنر مرشدی را دنبال کند و سرانجام به آن دست یابد. از برتری‌های کار مرشدی او دانستن شعرهای فراوان عرفانی و خواندن آنها در سردم با لحنی حال‌انگیز بود. مؤمنیان مرشدی سفر کرده و استاد دیده و شناخته در کشور و ورزش او هم درست و به قاعده است.

کتابخانه کوچک خانگی او گنجینه‌ای از دیوانه‌های شاعران بنام گذشته ایران و نیز شماری از تذکره‌های نفیس فارسی است.



۸- احمد داداشی تولد ۱۳۱۹

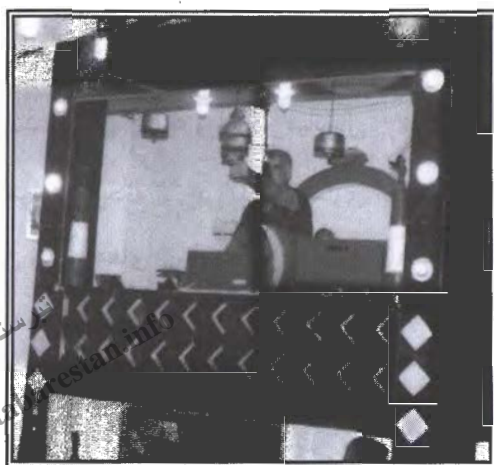
احمد داداشی دانش آموز دوره نخست دبیرستان در سالهای ۳۴-۳۵ بود. بر اثر نزدیکی خانه به زورخانه هر چندگاه به آنجا می‌رفت و هنر مرشدان را می‌نگریست. کم کم گرایشی به آن هنر در خود یافت. آنرا جدی گرفت و به تمرین پرداخت و پس از بازنشستگی مرشد محمدباقر مستشرق بجای او نشست و بیش از پنج سال برای ورزشکاران شهر ضرب گرفت. داداشی دبیر بازنشسته آموزش و پرورش و دوستدار راستین ورزش باستانی است.



۹- علی راهبان - تولد ۱۳۲۷

برابر تصویرهای جمعی و ورزشی موجود، پای راهبان از خردسالی به زورخانه باز بود. پس از فراگیری و آشنایی زیر و بم این هنر در جوانی به سردم رفت. آغاز کار مرشدی او نخست در زورخانه نوساز ویشناسب (عمادی) سپس دخانیات بود راهبان از مرشدان خوش پنجه و پر دوستدار شهر است. و در رادیوی مازندران هم هر چند گاه ضرب می‌گیرد. مرشدانی مثل امیر پریچهره وی را استاد خود می‌دانند او در بازار از فروشندگان گشاده رو و با انصاف خواربار به شمار می‌رود.





۱۰- عبدالله شیرزادی تولد ۱۳۲۹

عبدالله شیرزادی دبیر شایسته و از مریبان آگاه و توانای ورزش آموزش و پرورش است. سالهای نوجوانی و جوانی کشتی می‌گرفت و همواره در مسابقه‌های گونه‌گون استانی و کشوری شرکت می‌کرد و به برتری‌هایی دست می‌یافت. نزدیک به سه دهه گذشته به ورزش باستانی روی آورد و به دسته ورزشکاران هر شبه پیوست- عشق بسیار به این رشته ورزشی او را بر می‌انگیخت، هنر مرشدی را هم فراگیرد و با شرکت در کلاسهای رسمی و گذراندن آنها، سردم بنشیند و به مدیر باشگاه ویشناسب (عمادی) در کار ضرب یاری رساند.

شیرزادی در انتخاب شعر دقیق است و بیشتر سروده‌های شاعران بزرگ را می‌خواند و افزون بر آنها از ترانه‌های اخلاقی و پندآمیز خوانندگان صدا و سیما هم بهره می‌گیرد. او چندین سال رئیس هیئت ورزش باستانی و کشتی پهلوانی استان مازندران بود و در آن مقام برای گسترش هر چه بیشتر این رشته ورزشی از هیچ کوششی فروگذار نکرد. حتی

فرزندش سینا را هم به این راه کشانده تا اندازه‌ای به هنر مرشدی آموزش داده است. اکنون دو سه سالی است این مهم را به ورزشکار میانسال - فخرالدین اسلامی - سپرده‌اند. شیرزادی مدیر و مرشد زورخانه علی‌بن‌ابیطالب ساری است و این زورخانه در زمرة گرم‌ترین پر عضوترین زورخانه‌های استان به شمار می‌رود. هفته‌ای یک شب مرشد حمید وفایی‌فر، شیرزادی را در کار ضرب یاری می‌کند.



۱۱- حسن قربانی تولد ۱۳۳۵

حسن قربانی مرشدی بی‌ادعا و فروتن و اندکی درویش مسلک است. از سالهای پیش از انقلاب پیوسته در زورخانه‌های ساری ضرب می‌گرفته و ورزشکاران را از هنر خود بهره‌مند می‌کرده است. صدای شورانگیز و خواندن خانقاهی او پسند بسیاری از جمله بازاریان هم بود. آنان همواره او را به نشست‌ها و دوره‌های سالم صنفی فرا می‌خواندند و در صدای گرم او سردی و خستگی زندگی را از یاد می‌بردند.

مرشد قربانی یک دهه پیش از ساری کوچیده است و اکنون در شهرهای باختری مازندران بسر می‌برد و همچنان در زورخانه‌های آن دیار خدمت می‌کند.



۱۲- ایرج متانی

تولد ۱۳۳۸

سالها پیش ورزشکاران باستانی پیوسته او را در باشگاه میان تماشاگران می‌دیدند و چون دریافتند از لحن و صدایی خوش برخوردار است هر چند گاه از وی در همان بالای گود می‌خواستند، در آغاز و میان ورزش یکی دو بیت به آواز بخواند و تنوعی به ورزش ببخشد. پس از چندی مرشدان پُر سابقه و رسمی او را به یاری فراخواندند و شیوه کار را به وی آموختند. و سپس کنار دست خود نشاندند. صدا و سیمای مازندران در برنامه ورزشی چند بار از هنر وی بهره جست متانی اکنون در شمار مرشدان خوش نغمه شهر است. او بازنشسته ادارهٔ نکاجوب و انسانی دوست داشتنی و مردمی است.



۱۳- علی رضا اکبری

تولد ۱۳۴۵

علی رضا اکبری مرشدی است جوان و خوش پنجه . چندی در تهران نزد فرامرز نجفی آموزش دید سپس در هر سه زورخانه کنونی ساری سردم نشست. چون ضرب را استادانه می‌نوازد، او را در جشن‌ها کنار دیگر مرشدان می‌نشانند و از گوناگونی و زیر و بم ضرب هنرمندانه وی بهره می‌گیرند.

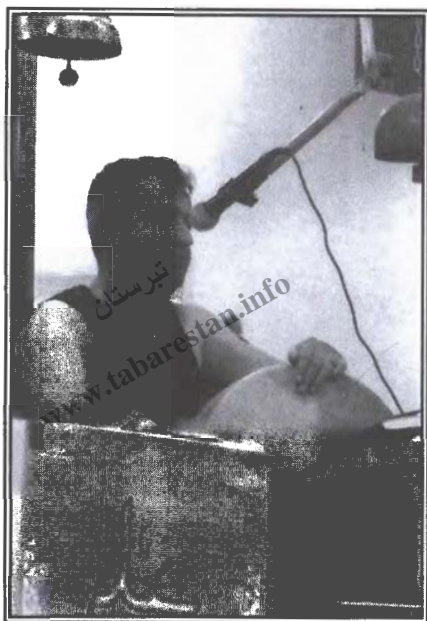
اکبری راننده یکی از بنگاههای تاکسی تلفنی است.





۱۴- نصرالله (امیر) پریچهره تولد ۱۳۴۵

رفت و آمد او به زورخانه به تشویق پدر بزرگوارش اسدالله پریچهره قبل از دوره دبیرستان بود و گه‌گاهی همراه ورزش باستانی دستی هم به ضرب می‌زد. پریچهره چه پیش از ورود به دانشگاه و چه پس از آن نزدیک به یک دهه سردم نشست و فروتنانه و بی‌ریا برای ورزشکاران دو باشگاه ویشتاسب و دخانیات - ضرب گرفت. او شعر را درست می‌خواند و ضرب را هنرمندانه می‌نوازد و آهنگهایش همه نه تقلیدی بلکه ابتکاری است. پریچهره در چندین کلاس مرشدی تا سطوح عالی کشوری شرکت نموده در دستگاه تربیت بدنی هم دوره‌ها و مرحله‌های گوناگونی را پیموده است. چندی گوینده خبرهای ورزشی استان مازندران در رادیو بود پس از آن نخست به ریاست تربیت بدنی شهرستان ساری آنگاه به قائم مقامی استان قزوین و مدیر کلی استان مازندران دست یافت.



۱۵- حمید وفایی فر تولد ۱۳۴۵

حمید وفایی فر، جوانی است دوستدار ورزش باستانی و کوشا در تبلیغ و گسترش هر چه بیشتر آن، پس از گذراندن دوره‌های مرشدی و آشنایی با آداب و آیین ورزش باستانی، به درخواست بسیاری از ورزشکاران به سردم رفت. ذوق او در ساخت آهنگهای تازه زیاد است و همین دلبستگی‌اش را به هنر والای مرشدی نشان می‌دهد. شبها در نوبت ضرب وی ورزشکاران بیشتری لخت می‌شوند و به گود می‌روند. کارگردانان ورزشی در جشن‌ها همواره او را یکی از دو مرشد سردم برمی‌گزینند.

وفایی فر عضو هیئت ورزش باستانی استان است و وظیفه محوله را با دل و جان انجام

می‌دهد.





ورزشکاران ساری



۸۱



بخش پنجم

ورزشکاران ساری

ورزشکاران ساری

ورزشکاران باستانی مثل بسیاری از رشته‌های دیگر از گروه‌های گوناگون اجتماعی بودند. ولیکن بیشترین‌شان را بازاریان و کمترین را کارمندان تشکیل می‌دادند.

جوانمردی و غیرتمندی و نیز اندکی داش مسلکی همراه با دینداری، خوی و روش برترشان بود. بعضی تا واپسین سالهای زندگی همچنان به زورخانه می‌آمدند و بعضی دیگر پس از ازدواج یا کوچ و مرگ زن یا فرزند و رویدادهایی از این دست، ورزش را کنار می‌گذاشتند و تنها بیاد و خاطره ورزش سالهای نخستین دل خوش بودند! غیبت و حضورشان به زورخانه، بستگی زیادی به حرفه و شغل‌شان داشت. در سالهای پیش از بیست و دو سه برق به فراوانی و گستردگی امروز نبود و آغاز شب بازاریان ورزشکار مغازه‌ها را تعطیل می‌کردند و به زورخانه می‌رفتند ولی امروز مغازه‌ها به دنبال نورافکن‌های بزرگ برقی تا دیری از شب باز است و ورزشکاران باستانی ایستادن در مغازه و فروش کالا را بر رفتن به زورخانه ترجیح می‌دهند و این آسیبی بزرگ به ورزش شبانه زده است.

باستانی کاران به پاکدلی و راستی آوازه داشتند و همگی از روش امامان به ویژه حضرت علی (ع) پیروی می‌کردند. اگر لغزشی از یکی سر می‌زد، همگان دست کم تا یک سال احساس سرافکنندگی می‌کردند!

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد نه مه را منزلت ماند نه که را

(سعدی)

شناخته‌ترین ورزشکاران باستانی هفتاد سال گذشته ساری به ترتیب تاریخ تولد عبارتند از:



سید مهدی بصیری (؟)

سید مهدی بصیری معروف به غراب، از ورزشکاران دهه‌های ۱۲۹۰ تا ۱۳۱۰ خ - ساری است سید در زورخانه پشت گرمابه سید معصومه (کوچه تکیه حاجی آباد) ورزش می‌کرد و سالخوردگان دهه‌های گذشته خاطره‌های شگفتی از دلیری و نیرومندی وی بازمی‌گفتند. پرخاش و کوچک شماری وی به مأموران ستمگر انتظامی رضاشاهی و نیز کشتی پیروزمندانه او با ورزشکاری مسافر و مدعی پهلوانی از جمله است. او نانوا و نیای نوحه سرای شناخته شهر، سید رضا بصیری بود.



سید عبدالله صابونچی

(۱۳۴۵-۱۲۶۸)

سید عبدالله صابونچی اگر چه سالها پایش به زورخانه و گود باز بود و در زمرة پیش کسوتان زندگی به شمار می‌آمد، بسیار ساده ورزش می‌کرد. او هیچ گاه تنها به زورخانه نمی‌رفت، همیشه همراه وی سه چهار ورزشکار همسال بودند. صابونچی دهنی گرم داشت

و در گل ریزان‌ها به ویژه گردآوری اعانه و نیز هفتگی برای مرشد بسیار کوشا بود و همواره این بیت را می‌خواند:

بلبل به باغ و جُعد به ویرانه تاخته است هر کس بقدر همت خود خانه ساخته است.

شغل او حق‌العمل‌کاری کالاهای گرانبها و سنگین بازرگانی بود.



میرزا عبدالله انوری

۱۳۵۴-۱۲۷۰

از بازاریان و فروشندگان پارچه و انسانی پاک نهاد و ارجمند بود. ورزشکاران او را همچون پدر گرامی می‌داشتند و پند و راهنمایش را بجان می‌پذیرفتند. انوری در پایمردی و آشتی میان دو ورزشکار گله مند بسیار کوشا بود و تا رشته گسسته دوستی را گره نمی‌زد، دست از آن بر نمی‌داشت. حریفان هنگام کشتی باستانی تنها لنگ انداختن او و یکی دو تن دیگر را وقع می‌نهادند و از هم جدا می‌شدند. یکی از فرزندان انوری - محمد علی - به پیروی از پدر ورزش باستانی می‌کرد و از زیدگان بود.





حسن اسدی

۱۳۶۶-۱۲۷۷

حسن اسدی اندکی لاغر میان لیکن بسیار پُر جنب و جوش بود. او را می‌توان یکی از دوستداران و پیش‌کسوتان راستین ورزش باستانی شهر به شمار آورد. به گفته یکی از فرزندان در پانزده سالگی بیماری یرقان بسراغ وی می‌آید. دارو و درمان نتیجه‌ای نمی‌بخشد نزدیک بود ناامیدی زندگیش را سیاه کند. ناگهان مردی کارآموده او را به ورزش فرا می‌خواند. خوشبختانه با یکی دو ماه تمرین بهبودی روی می‌نمایند. همان وقت با خود پیمان می‌بندد تا زنده است دست از ورزش نکشد! اسدی را می‌توان مانند میرزا عبدالله انوری از ورزشکاران پیش از ۱۳۰۰- خ - (دوره محمدعلی شاه و پسرش احمدشاه) دانست. او در جوانی به شوق زیارت حضرت رضا (ع) دو سفر پیاده به مشهد رفت. در یکی از این سفرها راهزنان ترکمن در نزدیک زیدر و میامی همینکه خواستند به وی و همراهان آسیبی برسانند با دلی شکسته دعایی می‌خواند و امام (ع) را به درگاه خدا شفیع می‌سازد و معجزه وار آرام و آسوده می‌گذرد اسدی در مشهد با پهلوان نامدار - اکبر خراسانی - آشنا شد و این آشنایی به دوستی انجامید، او پهلوان را یکی دو بار به ساری

آورد و به باستانی کاران شناساند. شوق ورزش همواره وی را برمی‌انگیخت افزون بر زورخانه در خانه هم ورزش کند و نیز گاهی از یکی از پسران بخواهد هنگام ورزش ضرب را هر چند ناشیانه به صدا درآورد تا به اصطلاح ورزش، بیشتر به وی بچسبد. اسدی شعرهای اخلاقی و دینی زیاد از بر بود و آنها را در گود به آهنگی ویژه برای ورزشکاران می‌خواند. چایخانه او افزون بر مشتریان گوناگون پاتوق ورزشکاران هم بود.

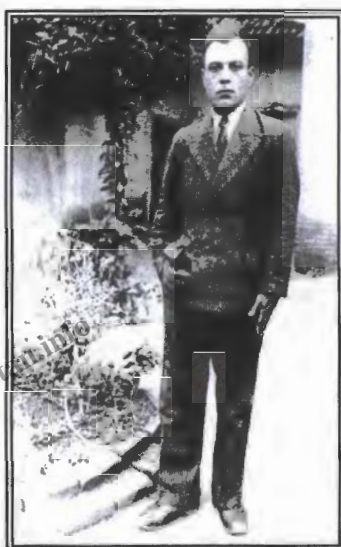


یدالله رکوعی

۱۳۵۶-۱۲۷۸

یدالله رکوعی نه تنها در حرفه خود - درودگری - به اصطلاح حرف اول را می‌زد، در ورزش باستانی هم از یلان یکه تاز به شمار می‌رفت. در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۶ عضو پیوسته زورخانه آزاد بود و پس از تعطیل آن در باشگاه پیروز ورزش می‌کرد. با همه گشاده‌رویی و نرم زبانی چندان به دوستی تن در نمی‌داد و تک رو بود ولی اگر کسی بسویش می‌آمد؛ با دل و جان پذیرایی می‌کرد.

رکوعی مانند یکی دو پهلوان دیگر شهر حق زنگ داشت و تخته سنگ بزرگ و زیبایی کنونی باشگاه عمادی، ساخته دست هنرمندانه و یادگار اوست.



علی بریمانی

۱۳۳۲-۱۲۸۲

دهه ۲۰-۳۰ علی بریمانی در زمره ورزشکاران زبده شهر بود. همسالان خاطره‌هایی پراکنده از انسان دوستی و ادب وی باز می‌گویند. در یکی از شبهای ماه رمضان مدیر و مرشد زورخانه به علتی ناروشن شتاب می‌ورزند و بجای اینکه دو ساعت و نیم یا سه ساعت بعد از افطار ورزش را آغاز کنند، یک ساعت و نیم زودتر و ورزشکاران روزه گیر و افطار خورده و سیر را به گود می‌فرستند. متأسفانه در میانه‌های ورزش ناگهان قلب بریمانی می‌ایستد و پس از یکی دو ساعت جان می‌سپارد. او در شمار کارمندان جوان راه آهن بود.



غنی صعودی^۱

۱۳۵۵-۱۲۸۳

غنی صعودی هر شب پس از نماز شام و خفتن تنها یا با یکی دو تن از همسایگان ورزشکار مغازه - عباس منتظری و حسین ربیعی - به زورخانه می آمد. صعودی انسانی ساده و درست و از اندک عضوهای همیشگی زورخانه پیروز - بود.

جز سنگ و کباده از عهده دیگر بخش های ورزش بخوبی برهی آمد - اگر در مراسمی از میان چهل پنجاه داوطلب بیست تن شیرینکار می بایست لخت می شدند و به میدان می رفتند، صعودی یکی از آنان بود. چرخ چمنی او اگر چه اندکی با خمیدگی همراه بود، نمکی داشت و مرشدان هنگام چرخ او همواره لطیفه ای کوتاه می گفتند و خستگی می زدودند.

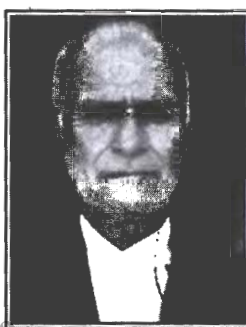
امشب تو گود زور خونه

مش غنی میل می چرخونه!

مغازه او و برادرش عمده ترین فروشگاه کاسه کوزه گلی (و ظرفهای ساده سفالی) در

شهر بود.

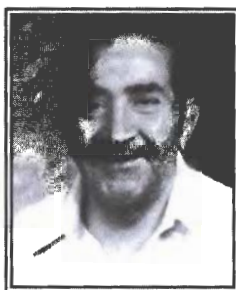
^۱ - ر.ک. به بخش تصویرها



محمود تسلیمیان

۱۳۴۷-۱۲۸۴

محمود تسلیمیان کارمند راه آهن بود. مهربان و خیرخواه، هیچگاه از شرکت در نشست‌ها برای پیشرفت هر چه بیشتر ورزش پا پس نمی‌کشید و در ادارهٔ حسینیّه محلّه خود نوتکیه هم مانند دیگر پیران، گامهای سودمندی برمی‌داشت - حضور او در گود برشکوه ورزش می‌افزود.



حبیب الله رهبر

۱۳۵۶-۱۲۸۸

حبیب الله رهبر سمنانی بود لیکن در آغاز جوانی به ساری کوچیده تا پایان زندگی در این شهر به سر برده بود. اندام ورزیده و ساخته‌ای داشت. شبها پس از گزاردن نماز در

مسجد نزدیک مغازه (جامع) با دوستانی چند به زورخانه می‌آمد و یک دست کامل ورزش می‌کرد هنگام میانداری او بعضی تاب شنای زیادش را نمی‌آوردند و میان کار می‌بریدند و کنار می‌رفتند.

رهبر دو مغازه و انبار بزرگ در شهر داشت. در یکی خشکبار و در دیگری گچ و دیگر مصالح ساختمانی می‌فروخت. او انسانی شایسته و رفتارش با کارگران و زیردستان مهربانانه بود.



موسی اسلامی

۱۳۷۹-۱۲۹۶

موسی اسلامی عضو پیوسته زورخانه نزدیک خانه خود - آزاد - بود و از ورزشکاران نیرومند و خوش قامت و بسیار درستکار و با تقوی به شمار می‌رفت. از میان حرکت‌های ورزشی باستانی، گرایشی زیاد به شنای پیچ داشت و در آن کمتر کسی می‌توانست با وی برابری کند اسلامی آدمی آرام بود و از بگو مگو و کشمکش گاهگاهی ورزشی بر سر





ایستادن در بالا دست و پایین دست، دوری می‌جست او هر سال در ماههای سوگواری و تعطیل - زورخانه نیمه وقفی محله، پس از نماز شام و خفتن به منبر تکیه می‌داد و از روی دفترچه با لحنی حزین برای شنوندگان نوحه می‌خواند. فرزند پژوهشگر او - حسین اسلامی - همه زندگی پدر به ویژه درون خانوادگی را در کتاب گرانسنگ - آن روزها - آورده است - شغل او فروش خواربار در مغازه کوچک نزدیک خانه و زورخانه (مسجد ابوالفضل) بوده است.



سمت چپ - انوری و سمت راست - ایران پور

محمدعلی انوری

۱۳۸۸-۱۲۹۸

استاد نخستین محمدعلی انوری در ورزش پدرش میرزا عبدالله بود. کمتر شی بود با همتایان به زورخانه بیاید و یک دست ورزش درست و شیرین نکند. انوری افزون بر لنگ کمر، همیشه لنگ دومی هم روی شانه می‌انداخت و با آن آبهتی به کارش می‌داد. اگر چه

اهل چرخ نبود، بخش‌های دیگر ورزش را خوب به انجام می‌رساند. از کسانی بود که کباده را برابر سینه می‌گرفتند و زیباتر می‌زدند. در دهه‌های پایانی زندگی به تهران کوچید و در زورخانه‌های آن شهر با بسیاری از پهلوانان نامدار ورزش می‌کرد و با آنان دوستی و نشست و برخاست ورزشی داشت، دعای پایان ورزش او شیوا و سنتی بود. بزازان انوری را از برجستگان صنف خود می‌شمردند.



رحمت زعفرانی

۱۳۷۵-۱۲۹۸

رحمت زعفرانی در جوانی و پیش از ازدواج هر شب و پیوسته، پس از آن با فاصله به زورخانه می‌آمد. صدای بسیار خوش و دلنشین داشت و هر چند گاه در آغاز ورزش، روی تخته شنا، یکی دو دهان آواز می‌خواند و بخشی از زحمت مرشد را می‌کاست. او و یکی دو ورزشکار درودگر دیگر، چون چوب و تنه درختان را در کارگاه، ازّه ورنده می‌کردند، رفت و برگشت دست و باز و را همان شنای روی تخته می‌گرفتند و دیگر چندان به شنا اهمیت نمی‌دادند. در واقع ورزش این گروه از نرمش و (خم گیری) پس از شنا آغاز می‌شد سکوت و سنگینی و مهربانی زعفرانی کم مانند و نشانگر منش والایش بود.



فرج الله (حاجی) نیکنام^۱

۱۳۶۲-۱۲۹۸

فرج الله نیکنام ورزشکاری شایسته و به راستی نیکنام بود. چهره سرخ و سفید و دست و بازوی نیرومند، اُبھتی به مرد داده بود. گرایش زیادی به کباده داشت و آنرا زیبا و پهلوانی می‌زد. فروتنی و نیز ارادت و شگفتی او به امام حسین (ع) خالص و بی‌ریا بود و در ماههای سوگواری محرم و صفر یکی از کِشندگان علامت‌سنگین و چلندین تیغه محله به شمار می‌رفت.

نیکنام گاهی از سر تفنن مانند پهلوانان میدان نمایش، چند تن از دوستان ورزشکار را بر روی دست و شانه و گردن می‌نشاند و صحنه‌ای تماشایی پدید می‌آورد. شهروندان او را از اندک معماران استاد و پیمانکاران درستکار می‌دانستند.



عزت الله ابراهیمی کرمانی

۱۳۷۱-۱۲۹۹

عزت الله ابراهیمی ورزشکاری توانمند و به اندام بود. قد بلند و شانه پهن و خلاصه هیكل درشت وی پهلوانان کهن را بیاد می‌آورد. هر دو سه نوع چرخ را راست و بدون

^۱ - ر.ک. به بخش تصویرها

کمترین خمیدگی و کجی می‌گرفت. چون خانه وی از تنها زورخانه شهر دور بود یکبار تصمیم گرفته بود، زورخانه‌ای نزدیک خانه بسازد و وقف کند ولی به علتی ناروشن موفق نگردید.

ابراهیمی مردی مهربان و بسیار آراسته و خوش پوش بود و در اداره دانیات از کارمندان بلند پایه بشمار می‌آمد.



حسین ربیعی

تولد ۱۲۹۹

حسین ربیعی بازاری ارجمند و در ورزش باستانی هم‌دوره با موسی اسلامی و تنی چند از پیشکسوتان بود. بیشتر شبها پس از نماز همگام با همکار و همسایه مغازه عباس منتظری - به زورخانه می‌آمد. ربیعی ورزشکاری آرام و دور از برخی رقابت‌های ستیزه جویانه بود و از ورزش هدفی جز حفظ تندرستی نداشت. فروشگاه پارچه وی در بازار - چهار سو - شناخته همگان است.

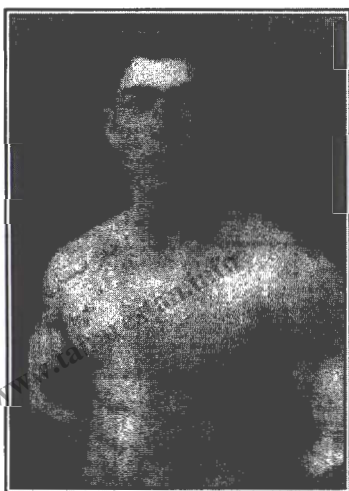




تقی کرباسی

۱۳۸۶-۱۲۹۹

تقی کرباسی از ورزشکاران دهه ۲۰ تا ۳۰ - خ - و همدوره با نام اورانی همچون میرزا عبدالله انوری - خلیج، ساداتی ... بود. نخست در باشگاه آزاد و پس از تعطیل آن در زورخانه پیروز ورزش می کرد. کرباسی اندک گرایشی به هنر مرشدی داشت، لیکن از رفتن به سردم کمی خجالت می کشید و تنها صبحها آن هم در غیبت مرشد برای دوستان صمیمی ضرب می گرفت - او مردی پاک و درست اندیش و در کارهای اجتماعی به ویژه مذهبی پیشگام و در راهنمایی کجروان به راه راست دلسوزانه کوشا بود. کارمندان راه آهن از همکاری و همکناری با وی می بالیدند.



محمدتقی خلیج

۱۳۶۸-۱۳۰۰

محمدتقی خلیج از چند چهره برجسته ورزشی پنج دهه پیش مازندران به شمار می‌رفت. سیمای مردانه و اندام متناسب او را کمتر ورزشکاری داشت. در آغاز جوانی گرایش او به فوتبال بیش از دیگر رشته‌های ورزشی بود. این گرایش اگر چه برای او آوازه‌ای به دنبال آورد متأسفانه از درس بازش داشت و نتوانست از سال سوم - چهارم دبیرستان پا فراتر بگذارد. پس از خدمت نظام در اداره دارایی به استخدام دولت درآمد لیکن همچنان به ورزش میدانی و نیز وزنه برداری و گاهی هم کشتی می‌پرداخت و در این رشته‌ها کم و بیش در کشور می‌درخشید. تا اینکه در مسابقه‌ای در تهران با ورزشکاری باستانی و روحانی به نام حجة الاسلام پرویز ابری آشنا شد. ابری چون قامت راست و بلند و شانه پهن او را دید گفت اگر به گود برود و ورزش باستانی پیش بگیرد، بدن او ده چندان زیباتر





و برای کُشتی آماده‌تر می‌شود. خلع پیشنهاد او را پذیرفت و بیش از یک ماه در تهران تمرین کرد و همه ریزه‌کاری و آیین ورزش باستانی را از ابری فرا گرفت. آن سالها ۱۷- ۱۸ خ زیبایی و شیرینی ورزش ابری و مصطفی توسی و اسماعیل قربانی و یکی دو تن دیگر نمونه بود. قهرمان جوان ما وقتی به مازندران - ساری - برگشت دیگر کمتر به فوتبال رو می‌آورد بلکه بیشتر به زورخانه می‌رفت و آنچه از استادش ابری آموخته بود همه را به کار می‌بست. ورزش او از تخته سنگ تا کباده همه درست و به قاعده بود. مردم به ویژه بازاریان شب‌ها برای تماشای ورزش زیبای او به زورخانه می‌آمدند و تا پایان می‌نشستند. خلع گوش ضرب آشنا و درک شعری بالایی داشت. اگر مرشد از ردیف ضرب خارج می‌شد یا بیتی و واژه‌ای را نادرست می‌خواند با اشاره‌ای او را به اصلاح وا می‌داشت. سال ۱۳۱۸- خ هنگام ازدواج ولیعهد پهلوی اول با فوزیه مصری، جشنی در میدان بهارستان برگزار گردید. از ورزشکاران باستانی تهران هم خواستند در آن جشن شرکت کنند و نمونه‌ای از هنر ورزشی شان را نشان دهند. آنان برای هر چه زیباتر در آمدن کار، میانداری را به قهرمان نوحاسته مازندرانی - خلع - دادند و او هم با شایستگی بسیار آن مهم را به پایان بُرد.^۱

در بیست و سه چهار سالگی دختری پاکدامن و خداجوی را بزنی گرفت و برعکس بسیاری از متأهلان همچنان به زورخانه می‌رفت. در زورخانه ابزار ورزشی او ویژه و شخصی بود. یک بار که میان او و مدیر باشگاه درگیری سبکی پیش آمده بود، چندی به باشگاه نرفت و در خانه به تنهایی با مرشدی اختصاصی ورزش می‌کرد.

^۱ - به نقل از مرشد زورخانه هنر تهران - کاظم جباری



قهرمان ما افزون بر زورخانه‌های ساری و تهران در زورخانه‌های بیشتر شهرستان‌های ایران هم ورزش کرده و نکته‌ها آموخته بود. رفت و آمد سنجیده زورخانه‌ای و نیز خوش سخنی و شعرشناسی، برتری‌هایی به مرد داده بود. اگر چه همه حرکت ورزشی او زیبا بود چرخ تک فرو پای تبریزی‌اش آنی داشت. سرپرستی برخی تیم‌های اعزامی به شهرستان‌ها از جمله کشتی را اغلب به خلج می‌دادند. گاهی خانواده‌های زندانیان توده‌ای از وی می‌خواستند از آشنایی و دوستی با شعبان جعفری - بی‌مخ - ورزشکار با نفوذ درباری بهره جوید و برای آزادی آنان بکوشد. در این کوشش‌ها به موفقیت‌هایی دست می‌یافت.

برتری‌های ورزشی یاد شده همه در دوره نخست عمر او بود ولی در دوره دوم به علت پیری و سستی و بیماری، دیگر آن آدم پُر جُنب جوش پیشین نبود. تشییع جنازه او شکوهی داشت مراسم چهلمین روز درگذشت او در یکی از زورخانه بابل و سالگرد با عظمت او در زورخانه ساری از یاد نرفته‌اند است.

یحیی یحیی زاده^۱

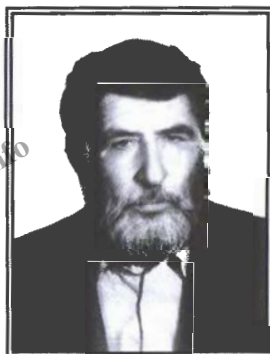
۱۳۸۷-۱۳۰۰

یحیی یحیی زاده در جوانی در مدرسه و محله اجتماعی‌تر و سخنگوتر از همسالان بود. اگر چه در فوتبال و کشتی به پیشرفت‌هایی هر چند اندک دست یافته بود، ورزش اصلی و دلخواه وی باستانی بود. یحیی زاده در گود به علت کسوت برتر همیشه در زیر سردم می‌ایستاد و هر چند دور چرخهای او کم بود، بلند و فاصله‌اش از زمین زیاد بود او یکی از

^۱ - ر.ک. به بحث‌نویسها



کارگردانان حسینیه امام زاده یحیی به شمار می‌رفت و در دسته سینه‌زنی وظیفه به اصطلاح جوش‌گیری داشت. سازمان اوقاف و امور خیریه استان از کارمندی و همکاری وی می‌بالید.



محمد رضا شکارچی

۱۳۷۵-۱۳۰۱

قد بلند و چهره مردانه و چشمان نافذ و درشت محمد رضا شکارچی اُبته‌تی داشت و بسیاری از زورگویان را سر جای شان می‌نشاند لیکن برتری او مهربانی و همدردی ورزشکارانه به ناتوانان بود. همگان گرامیش می‌داشتند و بسیاری هم میانجیگری و خواهش وی را در چشم پوشی از لغزش لغزشکاران و آسیب رسانان بی‌خرد می‌پذیرفتند و دست از شکایت و انتقام می‌کشیدند. شرکت او در مسئله‌های چه بسا دردسر آفرین نیمه سیاسی، اگر چه نشانگر عدالت‌خواهی و مردم دوستی‌اش بود متأسفانه چندی از زورخانه و ورزش بازش داشت. شکارچی ورزش را برای نگاهداشت تندرستی می‌خواست و برای همین بیشتر کنار گود ورزش می‌کرد و هرگز برای میانداری به ویژه در مراسم به چون و چرا نمی‌پرداخت. او در شهرداری یکی از مسئولان فنی برق شهر بود.



رجب علی مژده

۱۳۸۵-۱۳۰۱

رجب علی مژده از ورزشکاران خوش برخورد سالهای ۲۰-۴۰ بود لیکن پس از آن به علت کار و گرفتاریهای روزانه زندگی، پیوستگی پیشین ورزشی را از دست داد و به اصطلاح چند خط در میان به زورخانه می آمد. مژده اندکی دست به ضرب بود و تا اندازه ای می توانست یک دست ورزش ساده را پیش ببرد. گرایشی هم به درویشی و خانقاه نشینی داشت و پس از مرگ او فرزندان ابزار ظاهری درویشی پدر - کشکول، تبرزین منتشا ... را همچنان به یادگار نگاه داشته اند. رفتار او نه تنها در بازار بلکه در اداره اش ثبت و اسناد نیز دوستانه و فروتنانه بود.



ورزش باستانی





عباس قلی اولیایی

۱۳۸۳-۱۳۰۲

عباس قلی اولیایی قذی بلند و شانهای پهن و بدنی بسیار مویین داشت. هرگاه لخت می شد نگاه بینندگان بیشتر به تن پُرمویش بود.

چون بخش زیادی از سالهای جوانی را در بیرون ساری به ویژه تهران بسر برده و در زورخانه های آن شهر ورزش کرده بود، برخی به نادرست می پنداشتند کسوت و سابقه ورزشی او دیرین نیست. بنابراین ناآگاهانه بر مقام بالادستی و زنگ او ایراد می گرفتند. لیکن پس از یک بررسی کوتاه دریافتند اشتباه کرده اند و برتری و کسوت ورزشی او بحق است. اولیایی میل را هرگز به بدن تکیه نمی داد و سردست می گرفت و پا را هم شیرین می زد. او ورزشکاری خوش پوش و تمیز بود و در بهداری راه آهن از بلند پایگان به شمار می آمد.





ابراهیم رکابی ۱۳۰۲ (؟)

ابراهیم رکابی برادر بزرگتر علی رکابی ورزشکاری شناخته در سالهای ۲۴-۳۲ خ - بود. همسالان او را مردی پر دل و جرئت و عدالت خواه می دانستند. آغاز ورزش او در روزگار سربازی و دنباله آن در باشگاه پیروز ساری و نیز در زورخانه‌های تهران بود. رکابی مثل بسیار از نیرومندان زیاد و سنگین ورزش نمی کرد. همینکه او را به جرم اندیشه چپ گرایانه و ضدشاهی از کارخانه روغن کشی ورامین بیرون کرده بودند یگراست به دیدار نخست وزیر - رزم آرا - شتافت و گفت: درخواستم از شما یاری مالی نیست بلکه اینست اجازه دهید به یکی از کشورهای عربی خلیج فارس بروم و در آن سرزمین‌ها لقمه نانی فراهم کنم و به ایران برای زن و فرزندان بفرستم. رزم آرا سخت متأثر شد و همان وقت دستور داد بی چون و چرا وی را به کارخانه بازگردانند و نیز همه حقوق ماههای بیکاری را به وی بپردازند رکابی دستی هم در نقاشی داشت.

اسماعیل شتابان^۱

۱۳۷۲-۱۳۰۲

اسماعیل شتابان انسانی بی‌آزار و گشاده رو و برآستی دوست داشتنی بود. با اینکه سابقه ورزشی او از برخی بیشتر بود هیچگاه دم از آن نمی زد و ادعای برتری نمی کرد. چون قامت و بدن اندک فربه او همانند پهلوان نامدار کشور - اسماعیل قربانی - بود

^۱ -رک. به بخش تصویرها

بسیاری این اسماعیل را همتای آن اسماعیل می‌دیدند و کلان مرد و بزرگ می‌شمردند. کار شتابان نانوايي بود و کمتر کسی مثل او می‌توانست خوب و بد آرد را بشناسد.



رحمت معتدی

۱۳۷۰-۱۳۰۲

رحمت معتدی افزون بر ورزش باستانی در زمره کشتی‌گیران فنی و پر دل و جرئت بود. هرگاه ورزشکاری بعنوان مهمان از شهری دیگر به زورخانه می‌آمد و پس از پایان ورزش محترمانه درخواست کشتی و حریف می‌کرد، یکی از اندک کسانی که در برابر او می‌ایستاد و پنجه در پنجه وی می‌کرد معتدی بود. کشتی پرمسئله او با پهلوان پرآوازه کشور - آقا رضا هاشمی لاهیجانی - اگر چه به شکست وی انجامید بسیار چابکانه و آفرین برانگیز بود. معتدی اندک وابستگی به یکی از حزبهای چپ ضد شاهنشاهی داشت و در این مبارزه چند ماهی به زندان افتاد لیکن پس از آزادی دیگر به سیاست



نیندیشید. معتقدی انسانی شوخ طبع و جوانمرد و در دوستی بسیار فداکار بود و نیز کفش‌های دست ساخت وی از زیباترین و بادوام‌ترین نوع خود بشمار می‌رفت.



عباس یوسف نژاد

۱۳۰۲-۱۳۳۲

این بنده در نوجوانی بارها عباس یوسف نژاد را در گود زورخانه پیروز دیده است. جوانی فرز و چابک و بسیار گشاده رو بود. در بازار - کوچه بهرام اُتر - کنار پدر محترم و نورانی خود به صنعت بسیار با اهمیت آن روزی نعلبندی روزگار می‌گذراند و شوقمندان به پله‌های پیشرفت ورزشی را یکی پس از دیگری می‌پیمود. ناگهان مرگ بیدادگر بسراغش آمد و در جوانی، زندگی را از وی در ربود.



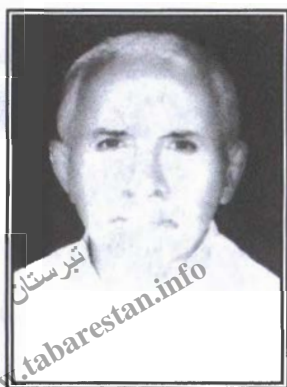


سمت چپ ایستاده روی صندلی - فرهمند سمت راست - شکارچی

حسین فرهمند

۱۳۷۹-۱۳۰۳

حسین فرهمند مردی فروتن و مهربان بود. سینه‌ای ستبر و دست و بازو و ماهیچه‌ای نیرومند داشت. در بیشتر جشن‌ها و مراسم ورزشی چه در زورخانه و چه در میدان‌های ورزشی شرکت می‌کرد و همیشه پیش از آغاز و برپایی آن به یاری مدیر و دیگر دست اندرکاران می‌شتافت. متأسفانه عشق زیاد به ورزش گاهی او را از کار روزانه باز می‌داشت و آسیبی به درآمدش می‌رساند! فرهمند دوزنده‌ای استاد بود و بیشتر سفارش دهندگان لباس و مشتریان، دوستان ورزشکارش بودند.



عباس پتکی

۱۳۸۰-۱۳۰۴

قد بلند و چهره مردانه و سیل پر پشت اُبتهتی به عباس پتکی داده بود. شبها پس از تمرین کشتی به گود می آمد و همراه با دوستان یک دست کامل ورزش می کرد شگفتا در پایان ورزش او و یکی دو تن دیگر، همیشه به زبان حال به مرشد می گفتند: از ورزش سیر نشده اند و اگر ممکن است دوباره برایشان ضرب شنا و میل را بگیرد! پتکی در کشتی باشگاهی درون شهری و دو سه بار هم میان شهری به برتری هایی دست یافته بود. او انسانی آرام و آبرومند بود و پس از کسادی و تعطیل صنعت نعلبندی، پیشه خوراک مرغان را برگزید و تا پایان زندگی در آن شغل بود.

اصغر خوشگویان^۱

تولد ۱۳۰۴

خوشگویان تا همین چند سال گذشته به زورخانه می آمد و در گود همراه پیر و جوان ورزش می کرد. از میان نرمش و جنبش ورزشی گرفتن میل (گورگه) را بیشتر می پسندید.

^۱ - رک. به بخش تصویرها



پاکدلی و بی‌غشی به ویژه سفره اندازی و دست و دل بازی او را دوستان فراوان دیده و ستوده‌اند. خوشگویان در جشن‌های تبلیغی ورزشی همیشه پیشگام بود و در هر چه بهتر برگزاری آنها می‌کوشید. در مسافرت با ورزشکاران سازگاری آفرین برانگیزی نشان می‌داد. هر چند گاه ورزشکاران بیکار در مغازه لبنی او گرد می‌آمدند و ساعت‌ها از رویدادهای تلخ و شیرین ورزشی حرف می‌زدند.

تبرستان
www.tabarestan.info



علی سالخورده

۱۳۵۷-۱۳۰۴

علی سالخورده مردی بالا بلند و پراپهت و در دوره نخست زندگی از ورزشکاران بنام بود. او در یک دوره به عنوان پهلوان برتر و بی‌رقیب کشتی پهلوانی استان برگزیده شد و برای مسابقه به پایتخت رفت و مقام دوم و یا به گفته بعضی چهارم (?) را بدست آورد. پس از بازگشت و چند سال ورزش پیاپی زورخانه‌ای، ناگهان آنرا کنار گذاشت و زهد پرهیز پیشه کرد. آنگاه برای خدمت به دین و اخلاق مسجدی شکوهمند ساخت و در گروه نیکوکاران راستین و جاوید نام درآمد.

سالخورده در راه اندازی دسته سوگواری حسینیه محله نقش داشت و از کشندگان علامت سنگین و چندین تیغه آن بود.

قهوه‌خانه بزرگ و سنتی او در محوطه امام زاده یحیی هنوز از بهترین چایخانه‌های شهر است.



سمت راست - ساداتی و سمت چپ - علی اکبری شهربندی

بزرگ ساداتی

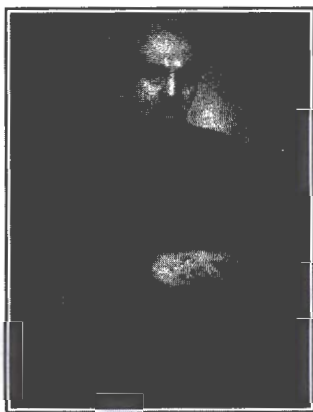
۱۳۸۰-۱۳۰۴

بزرگ ساداتی و شوهر خواهرش محمدتقی خلیج دو تن از ورزشکاران برجسته و نامدار شهر بودند. ساداتی افزون بر ورزش باستانی به وزنه برداری هم گرایش داشت و سال‌هایی چند قهرمان کشور و نیز مربی آن رشته بود. او سلامت و شادی آفرینی ورزش را خوب می‌دانست و آنرا بر بسیاری کارهای روزانه ترجیح می‌داد. گویی ورزش با خون وی درآمیخته بود. همواره در نشست و گپ و گفت ورزشی شرکت می‌کرد و نظرهایی راه گشا





می‌داد. شیوه ورزش به ویژه میانداری او سنجیده و منش و الایش هم سرمشق بود. ساداتی ورزش پیوسته با یک مرشد را چندان نمی‌پسندید و دوست داشت با مرشدان گوناگون ورزش کند. نوارهایی از مرشدان خوشخوان و چابک دست ایران را گردآورده بود و گه گاهی هم در خانه با آنها ورزش می‌کرد. او در دو سه سال نخست پیروزی انقلاب، رئیس هیئت ورزش باستانی ساری بود. ساداتی دکترای داروسازی داشت. چند سالی در دواخانه شخصی نسخه می‌پیچید سپس آنرا کنار گذاشت. و بعنوان کارشناس دارو به استخدام بهداری استان درآمد.

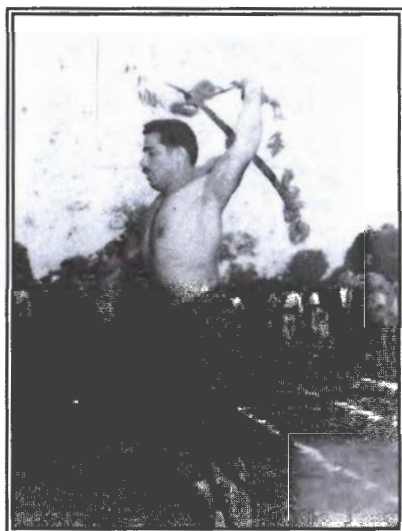


محمد حسین نفتی

تولد ۱۳۰۴

محمد حسین نفتی ورزشکاری فرز و چابک بود و تا چهل و چند سالگی پیوسته به زورخانه می‌آمد. در یکی از سالهای ۳۰-۴۰ شوی ورزشکاری مهمان و مسافر پس از پایان ورزش همچنان در گود قدم می‌زد و بالا نمی‌رفت گویی برای کشتی حریف می‌طلبید.

نفتی دلیرانه پیش آمد و با او کشتی گرفت. ورزشکار بیگانه چون نمی‌توانست کاری از پیش ببرد خشمگینانه و ناجوانمردانه انگشت شست را زیر گلوی او گذاشت و فشار داد نزدیک بود خفه‌اش کند. نفتی دلیرانه دست او را کنار زد و با پیچاندن انگشت کوچک وی از چنگش رهایی یافت. در این هنگام مدیر باشگاه به حمایت از مسافر برخاست و در برابر چشمان دیگران اندکی به نفتی تندى گردن تاپ نیاورد و به قهر رفت و دیگر به زورخانه برنگشت او استاد هنر پیرایش بود و بیشتر ورزشکاران برای اصلاح سر و صورت به پیرایشگاه وی می‌رفتند.



باباجان بابازاده

تولد ۱۳۰۵

با اینکه بسیاری ورزش باستانی را با وزنه برداری ناهمخوان می‌پنداشتند، بزرگ ساداتی، باباجان بابازاده، محمد حسن دانشور به ویژه قهرمان بزرگ جهان محمود نامجو





با پرداختن به هر دو رشته و دست یابی به مقام‌های کوچک و بزرگ قهرمانی نشان داده‌اند، نگاه یاد شده نادرست است و ورزش باستانی بازدارنده و زنه‌برداری نیست. بابازاده باستانی کاری به اندام و شناخته و عضو هر سه زورخانه شهر بود. بسیاری از میانه روی و نیز رفتار درست و ادب و نرم سخنی وی پیروی می‌کردند و سرمشق زندگی می‌ساختند. او پس از بازنشستگی از اداره پست به بازار روی آورد و چند سالی را در فروش دوچرخه و لوازم آن سپری کرد و اکنون با عزت هر چه بیشتر روزگار سالدیدی را می‌گذراند.

اکبر کردکلایی^۱

تولد ۱۳۰۵

اکبر کردکلایی اندکی سیاه پوست است. چابکی و جست و خیز زیادی داشت و هنگام چرخ به ویژه تک فر همیشه به لب گود می‌پرید و چند پشتک و واروی تماشایی می‌زد. و گاهی هم در گود تفننی با این و آن دست و پنجه نرم می‌کرد. کار نظامیگری (ژاندارمری) و مأموریت‌های دور و دراز آن نمی‌گذاشت مثل دیگران پیایی و هر شب به زورخانه بیاید. او ورزشکاری فروتن و نیز پدر شهید است.

^۱ - رک. به بخش تصویرها



ابوالفضل (عباس) منتظر نیا^۱

۱۳۸۲-۱۳۰۵

عباس منتظری انسانی آرام و سنگین و اندکی کم حرف بود. سودمندی تنی و روانی ورزش را بر دیگر جنبه‌های آن مثل شهرت و شناختگی ترجیح می‌داد و هرگز از ایستادن در بالا دست کسی شادمان و پایین دست وی افسرده نمی‌شد و حتی در مراسم هم خواهان میانداری نبود. لیکن دیگران مقام و کسوت ورزشی او را می‌شناختند و رعایت می‌کردند. منتظر نیا و همکار صنفی او حسین ربیعی دو ورزشکار بسیار منظم و وظیفه‌شناس بودند و پرداخت بموقع حقوق مدیر و مرشد را هرگز از یاد نمی‌بردند.

چرخ تیز و دیگر بخشهای ورزش او شیرین و تا اندازه زیادی هنرمندانه بود. منتظر نیا پس از بهم زدن فروشگاه پارچه به اداره برق رفت و تا سن بازنشستگی در آنجا خدمت کرد. او و دو سه تن دیگر از خوش پوش‌ترین ورزشکاران بودند.

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها



مهدی کرباسی

۱۳۷۹-۱۳۰۵

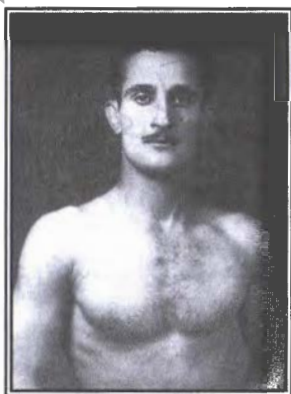
مهدی کرباسی برادر کچتر تقی کرباسی از هفت هشت ورزشکار صنف بزآز ساری بود. مردی آرام و بی‌آزار و بسیار خوشنام.

از دهه ۳۰ - خ - به آن سو، شبها پس از تعطیل مغازه با یکی دو تن به باشگاه پیروز می‌رفت و در گود سرچایش می‌ایستاد و در اوج بی‌پیرایگی ورزش می‌کرد. کرباسی تا از او نمی‌خواستند و خواهش نمی‌کردند، هرگز خودسرانه به میانداری نمی‌پرداخت. استفاده از لنگ همگانی باشگاه را خوش نداشت و همیشه لنگ تمیز و بهداشتی شخصی‌اش را به کمر می‌بست و در این کار نمونه و سرمشق بود.

محمد نوع پرور^۱

۱۳۸۸-۱۳۰۵

محمد نوع پرور پیشه آرایشگری داشت، چون شبها به اقتضای شغل و آمدن ناگهانی مشتری نمی‌توانست سر وقت به زورخانه بیاید به ناچار صبح‌ها به ویژه جمعه‌ها به یاران ورزشکار می‌پیوست. نوع پرور پیشکسوتی آرام و کم حرف و از برخی بگومگوهای ورزشی دور بود.



زمان تبریزی

تولد ۱۳۰۶

صدا و سیمای مازندران گاهی آزادانه به موضوع‌هایی مردم‌شناسانه و ارزشمند می‌پردازد. به سراغ شخصیت‌های علمی - هنری - ورزشی دهه‌های پیش رفتن و برتری و ابتکار آن روزی ایشان را دریافتن و به نسل کنونی شناساندن یکی از فرهنگی‌ترین کوشش آن سازمان است.

^۱ -رک. به بخش تصویرها



چندی پیش خبرنگار سیما در یکی از کاروانسراهای نیمه وقفی و نیمه شخصی و قدیمی شهر دقیقه‌هایی با آقای زمان تبریزی به گفت و گو نشست.

تبریزی از ورزشکاران برجسته باستانی و کشتی و دوچرخه سواری سالهای ۲۶ تا ۴۶ بوده قهرمانی‌های او در رشته‌های یاد شده به ویژه رکاب زدن وی با دو تن دیگر به مشهد و از آنجا به تهران و بازگشت به ساری در خاطر و یاد مردم ساری مانده و همه شنیدنی است.

ایشان از سال ۴۶ به این سو به علت‌هایی از جمله بیماری خفیف قلبی دست از ورزش زورخانه‌ای کشیدند و پس از کار روزمره، بیشتر وقت را در ادارهٔ حسینیهٔ محله بهرام اتر می‌گذرانند. با کوشش بی‌ریای او اکنون تکیه بهرام اتر با نظم‌ترین حتی پُر نذورترین تکیه‌های شهر است. سالدیدگان کشتی پر مسئله و پر سروصدای او با ورزشکاری به نام قاسم بابلیان را تا چندی پیش به عنوان یک رویداد مهم ورزشی شهر باز می‌گفتند ولی بیش از دو دهه است دیگر به آن اشاره نمی‌کنند. تبریزی افزون بر شرکت در مسابقه‌های فراوان کشتی استانی و کشوری و بدست آوردن مقام‌هایی بالا و برتر، در ورزش باستانی هم از پیشکسوتان و بلند نامان است. چرخ چمنی او زیبایی زیادی داشت و در مراسم و جشنهای دینی و ملی ورزشی هم از برجستگان بود. خدمتگزاری دینی و خوش رفتاری اجتماعی او را همگان می‌ستایند و زبانزد است. وی یکی از چهره‌های درخشان و امین بازار و از فروشندگان عمده برنج بشمار می‌رود و ضمانت و گواهی و امضای وی میان بازاریان حتی دولتیان اعتبار ویژه‌ای دارد.



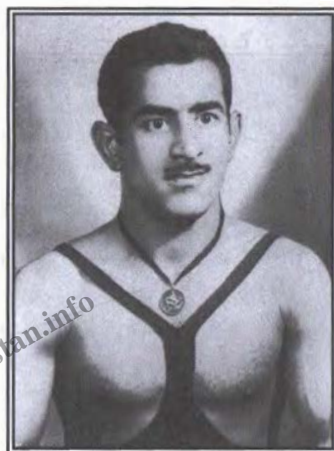
نفر دوم از راست - تقوی - شعبانی - عمادی - پشت سر عمادی شکارچی

قربان تقوی

۱۳۷۹-۱۳۰۶

قربان تقوی از کشتی‌گیران و نیز ورزشکاران باستانی پر آوازه شهر، در سالهای ۳۰ تا ۴۵ بود. کشتی‌های چابکانه و پیروزمندانۀ درون استانی به ویژه کشتی پر سروصدای وی با مهندس ناهید را همگان ماهها اینجا و آنجا نقل می‌کردند. متأسفانه مسئولان تربیت بدنی وقت نه تنها به قهرمانی‌های وی و همتایان واقعی نمی‌نهادند بلکه در دادن همان جایزه‌های کم بها ولی امیدبخش هم خشک دستی نشان می‌دادند. این قضیه غیر مستقیم آنان را دلسرد و آرام آرام از میدانهای ورزشی دور می‌کرد! ورزش باستانی تقوی درست و بی‌نقص بود و چرخ تک‌فر وی آفرین بسیاری را برمی‌انگیخت. او در زمره کارمندان جوانمرد اداره راه بشمار می‌آمد.





جلیل حقانی

تولد ۱۳۰۶

جلیل حقانی هر شب پس از اذان و نماز همینکه صدای ضرب باشگاه را می شنید مغازه را می بست و به زورخانه می رفت. حقانی کشتی گیری فنی بود و این رشته را هم آموزش می داد. برابر پیمان با همتایان، یک شب کشتی و شب دیگر باستانی تمرین می کرد. در مسابقه های استانی چند بار به مقام دوم و سوم دست یافت. اگر چه سالها در گود ورزش کرده بود شیرینکاری چندانی نداشت و ساده ورزش می کرد. پس از بهم زدن مغازه به میدان بزرگ تره بار رفت و در خرید و فروش روزگار می گذراند. متأسفانه دو سال پیش بیماری قند بسراغ او آمد و سخت وی را در چنگ فشرده بناچار هر دو پایش را بریدند و اکنون به حالت زمینگیر در خانه بسر می برد.



علی اکبر صحافی

تولد ۱۳۰۶

شهروندان علی اکبر صحافی را ورزشکاری شیرینکار و نیز مسلمانی راستین و پرهیزگار می‌دانند از آغاز تا همین چند سال گذشته (میانسالی) همهٔ بخشهای پنج شش گانه ورزش باستانی را درست و دقیق انجام می‌داد لیکن گرایش وی به چرخ و نیز میل بازی بیشتر بود بینندگان هنگام چرخ او به هیجان می‌آمدند و پیایی کف می‌زدند و یا صلوات می‌فرستادند، صحافی اندک آشنایی به ضرب داشت و گاهی آغاز ورزش و پیش از شنا یکی دو بیت هم به آواز می‌خواند. در دعای پایانی همیشه دردمندان و گرفتاران را بیاد می‌آورد و برای آنان از جمع - صلوات و آمین - می‌گرفت. او در یکی دو دههٔ گذشته چند



بار در مسابقه‌های گروه سنی شرکت کرد. خاطره‌های وی از فراز و فرود ورزش شهر شنیدنی است. اکنون پس از بازنشستگی از بانک ملت، روزگار را در باغداری و بندگی و نیایش خداوند می‌گذراند.



سمت راست - قائمیان و سمت چپ - صحافی

عبدالرحیم قائمیان

تولد ۱۳۰۶

عبدالرحیم قائمیان از سالهای ۲۴ تا ۳۵ پیوسته به زورخانه می‌آمد و در گود کنار دوستان ورزش می‌کرد. پس از پیروزی در یک کشتی پر مسئله و نیز ازدواج، دیگر به ورزش نیندیشید و آنرا دنبال نکرد. قائمیان ورزشکاری خوش استعداد و کشتی‌گیری پر دل و جرئت بود و آجیل مغازه او هم در شهر از نوع بهترین و خوردنی‌ترین بشمار می‌رفت.

عبدالکریم مجیدیان^۱

۱۳۷۵-۱۳۰۶

عبدالکریم مجیدیان هم در خانه و هم در زورخانه ورزش می‌کرد و بیشتر از دسته ورزشکاران صبح بود. با اینکه قامتی کشیده و تنی نیرومند داشت و در ورزش او هم نقصی نبود. از شرکت در جشن‌ها و مراسم دوری‌هی‌جست و همواره جایش را به دیگری می‌داد. دور چرخ تک فر او کم بود لیکن با پرش و بلند بود. یاری مالی پنهان او به باشگاه در گردش کار تأثیر فراوان داشت. مجیدیان انسانی فروتن و عاطفی و نیز بسیار خوش پوش بود و در اداره‌داری از کارمندان بلندپایه به شمار می‌رفت.



سید مصطفی اصفهانی

۱۳۰۷

سید مصطفی اصفهانی از ورزشکاران دهه ۲۶ تا ۳۷ و هم‌دوره با باستانی‌کاران بنام مانند - ساداتی - خلج - انوری‌ها ... بود.

^۱-رک. به بخش تصویرها



اصفهرانی ورزش باستانی را از روزگار سربازی در زورخانه پادگان گرگان آغاز کرد. خاطره‌های ورزشی او از پهلوانان و شریک‌کاران آن روزگاران زیاد است و گزارش آنها در اینجا به علت مختصرنویسی و محدودیت صفحه‌های کتاب ممکن نیست. او گرفتن تخته سنگ را از دیگر بخشهای ورزش برای زیبایی بدن کارسازتر می‌دانست و بیش از دیگران به آن می‌پرداخت. درست اندیشی و گشاده‌رویی، انگیزه بسیاری به هم‌نشینی با وی است. اصفهرانی کارمند بازنشسته صنایع چوب و کاغذ است.

قربان سیدی (سعیدی)^۱

۱۳۸۵-۱۳۰۷

قربان سیدی از ورزشکاران پای‌بند و عضو همیشگی زورخانه‌های شهر بود. قامتی برکشیده و بدنی درشت داشت. هرگاه به میانداری می‌پرداخت هیکل ورزیده او شکوهی ویژه به گود می‌داد. ورزش زیاد و بیش از اندازه او به ویژه در گرفتن میل، گاهی دوستان را خسته می‌کرد و به گله‌ای نرم بر می‌انگیخت. سیدی در جوانی چندی به کشتی، سپس به وزنه‌برداری روی آورد و در مسابقه‌های استانی به پیروزی‌هایی دست یافت و جایزه‌هایی دریافت کرد.

سیادت و نیز ورزش پیوسته و میانداری در جشن‌ها کسوتی درست و آوازه‌ای بلند برایش به دنبال آورد. همگان او را بزرگ می‌دانستند و گرامی می‌داشتند. در سالهای پایانی زندگی بیشتر در زورخانه اداره‌اش - دخانیات - ورزش می‌کرد. او هر سال در ماه‌های

^۱ -رک. به بخش تصویرها

محرم و صفر افزون بر شرکت در دسته سینه‌زنی، چند روزی هم صبح‌ها در خانه روضه حسینی برگزار می‌کرد.



موسوی در حال میانداری

سید علی موسوی

۱۳۷۰-۱۳۰۷

آوازه جوانمردی و مردم دوستی سید علی موسوی بیش از کوشش ورزشی‌اش بود. نخست به وزنه‌برداری پس از آن به ورزش باستانی روی آورد. سیمای مردانه و مهم‌تر از آن دلیری و رک‌گویی و نیز سر و وضع آراسته، شخصیتی به وی داده بود. اگر چه در شمار ورزشکاران هر شبه نبود، پیوسته به آن می‌اندیشید و برای گسترش هر چه بیشتر آن





گامها بر می‌داشت و یاری‌ها می‌رساند. موسوی در دههٔ پایانی زندگی به درویشی گرایید و دست ارادت به پیری به نام - صفا علی سنگسری - داد.

در چهلمین شب درگذشت او، درویشان فرقه، از تهران بسیاری آمدند و در خانه او مراسمی شکوهمند از جمله سماع برگزار کردند. موسوی کارمند بازنشسته ادارهٔ قند و شکر بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

عاشقی

۱۳۰۸ - (؟)

از ورزشکاران غیر بومی و پرآوازه دههٔ ۲۷-۳۴ ساری یکی هم عاشقی بود. سالمندان خاطره‌های شگفت‌انگیزی از ورزش سنگین وی نقل می‌کنند.

عاشقی از روی جوانی بجای راه رفتن عادی با دستی بازتر و سینه پیش‌انداخته‌تر راه می‌رفت و اگر کسی به این ادا ایراد می‌گرفت و نگاهش را بر می‌تافت، اندکی می‌خروشید. با این حال انسانی عاطفی و مهربان و در جوانمردی از برتران بشمار می‌رفت. او راننده قطار (دیزل) بود.



محمد کیادهی

تولد ۱۳۰۸

محمد کیادهی در سالهای ۲۸ تا ۳۸ جوانی با قامت میانین و شانه‌ای پهن و دست و بازویی نیرومند بود و کشتی می‌گرفت او در بیشتر مسابقه‌های شهرستانی و استانی شرکت می‌کرد و به مقام‌های دوم و سوم دست می‌یافت. در مبارزه با حریف، همیشه یکی دو فن را بیش از فن‌های دیگر بکار می‌بست و آن به اصطلاح شگردش بود. ورزش اصلی و اول او کشتی و باستانی ورزش دوم و تفنّنی‌اش بود. بر روی هم کیادهی را می‌توان در زمره ورزشکاران جوانمرد و شناخته و مطرح شهر دانست. او بازنشسته اداره جنگلبانی است.



ورزش باستانی





ولی الله مرحمتی

۱۳۶۷-۱۳۰۸

ولی‌الله مرحمتی از ورزشکاران سالهای ۲۶ به آن سوست. بدن ساخته و چهره مردانه‌ای داشت. شیرین سخن می‌گفت و در برابر جمع کوچک و بزرگ بدون کم‌رویی حرفش را می‌زد. زمان رئیس جمهوری عبدالکریم قاسم در عراق، دشمنی سختی میان تهران و بغداد پدید آمده بود، شهرهای ایران علیه آن کشور راه‌پیمایی می‌کردند در ساری هم هر چندگاه مراسمی در این زمینه برگزار می‌شد. در یکی از آنها دست‌اندرکاران نوشته و قطعنامه‌ای به مرحمتی دادند و او آنرا شمرده و روان برابر جمعیت خواند و شعارهای مناسب داد.

مرحمتی نانوا و شاطری استاد بود و چندی هم شغلش را در مشهد دنبال کرد. با همه فراز و فرود زندگی چه در ساری و چه در مشهد دست از ورزش نکشید و در شمار ورزشکاران پا پر و قرص بود.

علی اصغر براتی

۱۳۶۸-۱۳۱۰

علی اصغر براتی را شاید بتوان خوش قلب‌ترین و مهربان‌ترین ورزشکار پیشکسوت ساری دانست. انسانی ساده و بی‌غش و بسیار گشاده‌رو. جوایز او را دوست می‌داشتند و از خاطره‌های ورزشی وی کام‌جان را شیرین می‌کردند. براتی گرفتن میل را از دیگر بخش‌های ورزش بیشتر می‌پسندید و چرخ تک فر کم و بیش بلند او هم بی‌بهره از زیبایی نبود.

شبه‌های ماه رمضان دوستان پس از پایان ورزش از زورخانه به چایخانه او می‌رفتند و تا نزدیک سحر به گفت و شنود می‌نشستند و صفا می‌کردند. نه تنها از پذیرایی آنان خم به ابرو نمی‌آورد بلکه بسیار هم شاد می‌شد. براتی اگر به علت گرفتاری شغلی نمی‌توانست هر شب و منظم به زورخانه بیاید، پیوسته خبرهای ورزشی را دنبال می‌کرد و در جریان حال و کار ورزشکاران بود. همکاری این پیر زنده دل و دیندار در برپایی جشن‌ها به ویژه تولد پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) بی‌ریا و از سر باور قلبی بود.





تبرستان
www.tabarestan.info

سید مهدی خادمی

۱۳۸۶-۱۳۱۰

سید مهدی خادمی همچنانکه از نامش برمی آید، خادم مسجد بزرگ شهر (جامع) بود و این سِمَت مقدس را از پدر و نیای خود داشت. شگفتا بیشتر سالهای ورزش زورخانه‌ای وی پس از بازنشستگی و کمترین در زمان اشتغال بود. قدمیانین و بدن تا اندازه‌ای ورزیده و چهره نجیب او شکوهی ویژه به گود می داد. همواره با پیراهن رکابی ورزش می کرد و در هوای گرم هم آنرا از تن بیرون نمی آورد. ورزش او ساده ولی درست بود و گاهی به درخواست مرشد میاندری میل را می پذیرفت.

نزدیک به سی و اند سال پیش، مرگ یکی از پسران جوان و باستانی کار او، (مسعود) لبخند را از لبان پدر دور کرده بود. فرزند دیگر سید مهدی خادمی - سید مرتضی - معلم موسیقی و استاد ضرب است و چندی هم در سردم زورخانه‌های شهر به خدمت و هنر مرشدی پرداخت مرگ دلخراش وی در تصادف نه تنها ورزشکاران بلکه نمازگزاران مسجد جامع را هم سخت متأثر کرده بود.



از راست: ساداتی - سید بزرگ عقیلی

سید بزرگ عقیلی

۱۳۸۵-۱۳۱۰

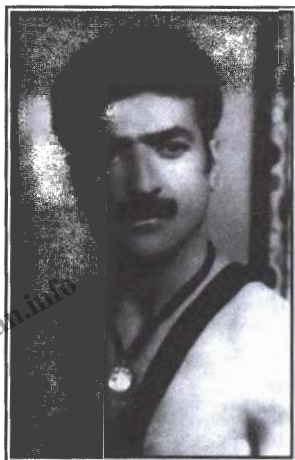
آغاز ورزش سید بزرگ عقیلی از سالهای ۳۳-۳۴ به بعد است - او تا پیش از انقلاب اسلامی هیچ دست از ورزش نمی‌کشید نه تنها به گود می‌رفت بلکه کُشتی هم می‌گرفت و در مسابقه‌های استانی و گاهی کشوری مقام‌هایی بدست می‌آورد. لیکن پس از انقلاب جسته گریخته و نامنظم به زورخانه پا می‌نهاد. ورزش باستانی به ویژه پای تبریزی و نیز چرخ تک فر سید تا اندازه زیادی شیرینکارانه بود. عقیلی از ورزشکاران فروتن و پر دوستدار بشمار می‌رفت و در میان صنف خود - بزآزان - احترام بسیار داشت.



ورزش باستانی



۱۲۸



فرج اله فرجپور

تولد ۱۳۱۰

فرج فرجپور از زمره نانوایان بنام و شاطران نیک پنجه به شمار می‌آمد. اوج ورزش او سالهای ۲۸-۴۸ بود. چون فاصله مغازه او تا زورخانه بیش از چند گام نبود. افزون بر شبها، صبح‌ها هم پس از پختن یک طشت خمیر فوری به آنجا می‌رفت و بی‌ضرب ورزش می‌کرد. چرخ چمنی به ویژه تک فر وی آنی داشت و زیبا بود.

فرجپور ورزشکاری خویشتن دار بود و همواره از تفریح‌های ناسالم دوری می‌جست.



محمدعلی مهمانچی

۱۳۸۱-۱۳۱۰

محمدعلی مهمانچی از آغاز نوجوانی در زورخانه‌های ساری ورزش می‌کرد. سپس به نکا کوچید و چون آن شهر زورخانه نداشت با کوششی مردانه نخست زورخانه‌ای به نام ذوالفقار ساخت و ورزش باستانی را به مردم شناساند آنگاه خود با آنان به ورزش پرداخت. او ساخت زورخانه را بر ساخت خانه شخصی و رهایی از اجاره‌نشینی، مقدم داشته بود! مهمانچی ورزشکاری به درستی جوانمرد بود و به اندازه توان به یاری نیازمندان آبرومند





می‌شتافت و گاهی هم پنهان و آشکار طلبکاران کاسبان و بازاریان بی‌گناه ورشکسته را فرا می‌خواند و از آنان می‌خواست فرصتی دیگر برای پرداخت تدریجی بدهی به ایشان بدهند. او قامتی کشیده، بازوانی ستبر و چهره‌ای سرخ و سفید و درخشان داشت و در مسابقه‌های کشتی استانی اغلب برنده بود. بسیاری از شرم و کم‌رویی زیادش بهره‌ نادرست می‌گرفتند و خواهش نابجا و چه بسا آزمندانه می‌کردند! مهمانچی افزون بر کارمندی دخانیات، سرپرستی روزنامه اطلاعات را هم در منطقه نگاه داشت.

احمد (تقی) اصفهانی^۱

۱۳۸۲-۱۳۱۱

احمد اصفهانی و برادرش قاسم هر دو کشتی‌گیر بودند. قاسم گرایشی به ورزش باستانی نداشت لیکن در کشتی سرآمد بود. بر عکس او، احمد به ورزش باستانی دلبستگی زیادی نشان می‌داد و دست کم هفته‌ای سه شب به گود می‌رفت. ورزش او ساده و دور از جلوه‌گری‌های شیرینکارانه بود و چون باشگاه گرمابه نداشت او گاهی به ویژه صبح‌ها پس از ورزش، دوستان ورزشکار را به گرمابه پدر، نزدیک باشگاه مهمان می‌کرد. اصفهانی کارمند اداره برق و مردی خوش قلب و ارزشمند بود.

^۱-رک. به بخش تصویرها



سمت راست - مرادی و سمت چپ - اشکاری

سید محمد مرادی

۱۳۷۵-۱۳۱۱

سید محمد مرادی ورزشکار وابسته به گود و تشک کشتی بود و هر دو رشته را یکسان دوست داشت. به مانند بیشتر پیشینیان از ورزش خردسالان و نابالغان در گود به ویژه میانداری آنان در برابر پیش کسوتان سخت مخالف بود و می گفت: سالها باید بالای گود کار کنند و پس از بیست سالگی نه کمتر، آن هم با اجازه بزرگتران به گود درآیند. مرادی کشتی گیری فنی بود و در مسابقه های استانی به پیروزی هایی دست یافته بود. به علت





داشتن بدن ورزیده دست‌اندرکاران جشن‌ها و مراسم، شرکت وی را در آن‌ها همواره بر دیگران مقدّم می‌داشتند. سید مردی خوشخو بود و درآمدش از کفش دوزی فراهم می‌آمد.



سمت راست وسط با دستمال گردنی و با دوچرخه - مشک آبادی و سمت چپ وی - طریقتی

سید محمدرضا مشک آبادی

۱۳۷۵-۱۳۱۱

آغاز ورزش باستانی سیدمحمدرضا مشک آبادی سال ۳۲ خ به آن سوست آن هنگام جوانی خوش سیما و راست بالا و بسیار پر دل و جرئت بود و نیز اندکی خشن می‌نمود، لیکن دلی نرم و مهربان داشت. در یک صبح زمستان همینکه از خانه بیرون آمد و چند گامی رفت پیری بی‌چیز و ژولیده را لرزان میان برف و باران دید. دلش سوخت. فوری



بخانه برگشت و بالاپوش پدربزرگ را گرفت و نزد او آمد و به تن وی پوشاند سپس در سطلی حلبی آتشی کوچک برافروخت و جوانمردانه مرگ را از مرد دور ساخت.

مشک آبادی افزون بر ورزش باستانی و وزنه برداری به دوچرخه‌سواری هم می‌پرداخت یک بار او و محمود طریقتی با دوچرخه از جاده خاکی فیروزکوه به تهران رفتند و پس از دریافت گواهینامه رسمی از باشگاه ویژه دوچرخه سواران (تاج) برگشتند و در میدان شهرداری از نکوداشت و تشویق شورانگیز و صمیمانه شهروندان برخوردار گردیدند. گاهی گروه‌های حزبی چپ از خوش باوری سید بهره می‌گرفتند و او را به دشمنی با مخالفان برمی‌انگیختند، خوشبختانه قضیه را زود می‌دریافت و از چنان حمایت‌هایی دست می‌کشید. او در دهه‌های پایانی عمر پرهیزگاری پیش گرفت و دمی لب از یاد خدا فرو نمی‌بست و می‌گریست. سرپرستی و خط و ربط کارگران کارخانه پنبه دولتی با او بود.

محمدعلی نفتیان^۱

۱۳۶۳-۱۳۱۱

محمدعلی نفتیان به علت حرفه پزشکیاری و رسیدگی به بیماران نمی‌توانست پشت هم و منظم به زورخانه بیاید. بیشتر در خانه ورزش می‌کرد. با این حال جدا از یاران و رویدادهای تلخ و شیرین ورزشی نبود. نفتیان در مسافرت‌های گروهی ورزشی و نیز جشن‌ها شوقمندانه شرکت می‌کرد. ورزش او ساده و خودش هم مردی یک رو و یک زبان و به مهمان نوازی شهره بود.

^۱ -رک. به بخش تصویرها



اولین از سمت چپ - آشکاری - داداشی - حامدی - صالحیان - وسط دانشور

محمود آشکاری

تولد ۱۳۱۲

محمود آشکاری پس از نزدیک به دو دهه ورزش پیاپی، به دنبال رویدادی تلخ و نیز مأموریت‌های پراکنده اداری چندین سال از ورزش بازماند. لیکن در سالهای نزدیک به بازنشستگی و بازگشت آرامش، دوباره به ورزش رو آورد و در شمار ورزشکاران منظم و پیوسته زورخانه علی بن ابیطالب درآمد. آشکاری بیش از چهار دوره در مسابقه گروهی و زورخانه‌ای همسالان و پیشکسوتان شرکت کرد و همراه تیم به مشهد و قزوین و دیگر شهرهای کشور رفت او در اداره قند و شکر از زمره رانندگان فنی و ماهر بود.



جلیل جلایی^۱

۱۳۱۲-۱۳۶۰

جلیل جلایی با اینکه در کار سخت و خستگی آور بنایی بود، از ورزش روگردان نبود همیشه در نوبت چرخ خود بجای چرخیدن پشتک و وارو می‌زد و تنوعی به ورزش می‌بخشید. ادب و شرم و نیز همکاری ورزشی، وی را در شمار ورزشکاران پُردوستدار درآورده بود.

غلامرضا حسین زاده^۲

تولد ۱۳۱۲

در دهه ۳۰-۴۰ خ- پیروزی‌های پیاپی غلامرضا حسین‌زاده در کشتی همه جا بر سر زبان بود. هنگام بازگشت پیروزمندانه از مسابقه‌ها، ورزش دوستان با هلهله و شادی به پیشباز می‌رفتند و با گذاشتن حلقه گل بر گردن او یکی دو دُور در شهر می‌گرداندند. چون بیشتر چابکانه حریف را در کمترین زمان می‌انداخت با نگاه به نام کوچک - غلامرضا - وی را غلامرضای تختی مازندران نامیدند- حسین زاده ورزشکار برجسته هر شبه باستانی نبود و تفتنی به گود می‌رفت، لیکن مدیر زورخانه همیشه در مراسم او را همراه دیگر باستانی کاران لخت می‌کرد و بر شکوه کار می‌افزود. او نخست به صنف صنعتی نعلبندان و پس از فروپاشی آن به ماهی فروشان پیوست.

^۱ -رک. به بخش تصویرها

^۲ -رک. به بخش تصویرها

باقر طریقتی^۱

تولد ۱۳۱۲-۱۳۸۰

باقر طریقتی از ورزشکاران هر شبه و پیوسته زورخانه‌های شهر بود. در جشن‌ها همواره او را به عنوان ورزشکاری ساخته و برجسته، همراه دیگران به میدان می‌فرستادند. طریقتی شیفته ورزش باستانی بود. هنگام خاک‌برداری و تخته کوبی کف گود زورخانه و پشتاسب، مدیر را مهربانانه یاری‌ها رسانید. چون دوره داوری ورزش باستانی را دیده بود، در مسابقه‌های درون و برون استانی همواره از تجربه و آگاهی وی بهره می‌گرفتند. او انسانی دل پاک و معلمی بی‌پیرایه بود و در حسینیة نوتکیه هم از کار بدستان بشمار می‌رفت.

محمدعلی عددی^۲

۱۳۸۸-۱۳۱۲

محمدعلی عددی از سالهای ۲۸-۲۹ ورزش باشگاهی را آغاز کرد- نخست به رشته پرورش اندام و پس از سه چهار سال به ورزش باستانی رو آورد. بدن ساخته و ورزیده‌اش نشان می‌داد افزون بر باشگاه در خانه هم ورزش می‌کند. او تا یک دهه پیش از مرگ، تخته سنگ می‌گرفت و کباده هم می‌زد ولی پس از آن بر اثر افزایش سن و کاهش نیرو آن دو بخش را کنار گذاشت. عددی ورزشکار پاکدل و مردمی بود و شناساندن و تبلیغ این ورزش را وظیفه می‌دانست. او فرزندان خود - علی - اسداله - را از دوره دبستان و

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

^۲ -ر.ک. به بخش تصویرها





راهنمایی به زورخانه آورد. علی پسر بزرگتر او در کمترین زمان خم و چم ورزش را فرا گرفت و همچنان پیش رفت و سرانجام توانست به مقام قهرمانی دست یابد. عددی در آشتی و پیوند دو ورزشکار گله‌مند بسیار کوشا بود و با خواندن تک بیت‌هایی پندآمیز تیرگی پدید آمده را می‌زدود. آگاهی او از سرگذشت پهلوانان دهه‌های گذشته شهر شگفتی‌آور بود.

در میانسالی نه تنها خود در مسابقه‌های گروهی زورخانه‌ای شرکت می‌کرد بلکه با حوصله سرپرستی و راهنمایی تیم را هم می‌پذیرفت و همراه آنان برای مسابقه به این شهر و آن شهر می‌رفت. او معلمی دلسوز بود و در رشته خود ریاضی توانایی بسیار داشت.

مرتضی اژدری^۱

۱۳۸۸-۱۳۱۳

آغاز ورزش مرتضی اژدری به سالهای ۲۹-۳۰ می‌رسد. از ورزشکاران دو رشته‌ای باشگاه پیروز بود. اگر چه بیشتر به وزنه‌برداری می‌پرداخت و در مسابقه‌های آن شرکت می‌کرد و امتیازهایی بدست می‌آورد؛ به گود هم می‌رفت. ورزش باستانی او ساده و بدون هیچ شیرینکاری بود. اژدری مردی آراسته بود و در اداره ثبت و اسناد میز و رتبه‌ی کارمندی داشت.



^۱ - رک. به بخش تصویرها

احمد افروخته^۱

تولد ۱۳۱۳

احمد (محمد) افروخته از خردسالی مثل بسیاری از همسایگان زورخانه، جسته گریخته به آنجا رفت و آمد می‌کرد و به تماشا می‌نشست. همان زمان او و چند بچه دیگر، به پیروی از بزرگسالان هر چه می‌کوشیدند به گود بروند دست اندرکاران زود می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند. بناچار در گوشه‌ای از میدان و محوطه امام زاده یحیی پاره آجرها را کنار هم گذاشتند و به شکل دایره درآوردند و در آن بدون ابزار ورزشی - میل و تخته شنا - ورزش و نرمش می‌کردند. ضرب آنان سطلی حلبی و مرشد هم یکی از بچه‌ها بود! افروخته نزدیک به دو دهه پیایی به گود می‌رفت، لیکن به علت گرفتاری‌های زندگی به ویژه حضور در جبهه جنگ چند سالی از ورزش دور افتاد لیکن پس از آن باز به ورزش روآورد.

او روشندلی جانباز و در زمره پیشکسوتان ورزش باستانی است. افروخته چندین شغل مثل رانندگی در اداره صنایع و نگهداری مصلی را دست بدست کرد. پرهیزگاری و مهمان دوستی وی زبانزد ورزشکاران است.



^۱ -رک. به بخش تصویرها



شاهپور ایرانپور

تولد ۱۳۱۳

نظم و وقت شناسی و پای بندی ورزش ایرانپور را کمتر ورزشکاری داشت. چون انسانی سحرخیز و مرد پیاده روی بود همیشه ورزش باستانی بامدادی را بر شبانه ترجیح می داد. صبح ها حتی در غیبت مدیر یا مرشد کلید زورخانه را می گرفت و پس از اذان در را می گشود و با دو سه تن دیگر تا آغاز وقت اداری ورزش می کرد. بدن ورزیده و ساخته او نشان دهنده تمرین پیاپی و هر روزه او بود. ایرانپور کارمند بازنشسته دادگستری و مردی پاک نهاد است.



ورزش باستانی



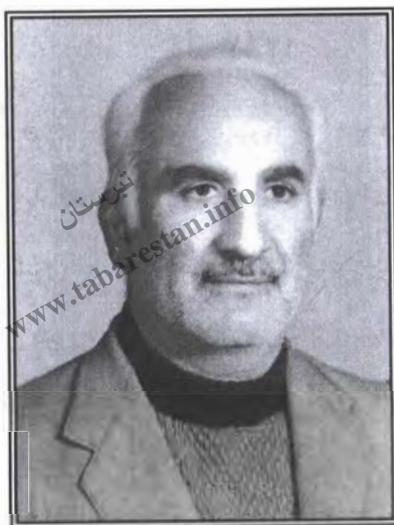
سید علی اکبر پیرزاده^۱

تولد ۱۳۱۳

سید علی اکبر پیرزاده فرزند مالک زورخانه پیروز است. از میان هفت برادر، تنها او به زورخانه می‌آمد. به ورزش باستانی گرایش زیاد داشت و در اندک زمانی آداب و آیین آنرا فرا گرفت. پیرزاده کشتی‌گیری توانا و به اصطلاح قَدَر بود و چندین بار به مقام قهرمانی کشوری دست یافت. چون دوره‌های رسمی داوری کشتی آسیایی را گذرانده بود، همواره از وی برای داوری مسابقه‌های بزرگ استفاده می‌کردند. در سالهای ۴۰-۵۰ از زبده‌ترین ورزشکاران باستانی بشمار می‌رفت - مرشد عمادی گرامیش می‌داشت و میانداری بخش میل را بیشتر به وی می‌داد. به علت خویشاوندی دور با قهرمان کشتی جهان غلامرضا تختی دو سه بار او را به زورخانه ساری آورد و با این کار بر شناسایی هر چه بیشتر ورزش باستانی در شهر افزود - پیرزاده کارمند اداره قند و شکر (غله) بود و اکنون روزگار بازنشستگی را در سوئد سپری می‌کند.



^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها



غلامحسین تبریزی

تولد ۱۳۱۳

غلامحسین تبریزی از آغاز کارمندی در شهرداری به ورزش روی آورد. به پیروی از برادر بزرگتر خود - زمان تبریزی - هم کشتی می‌گرفت و هم ورزش باستانی می‌کرد او ورزشکاری منظم و نیک رفتار بود پس از دو سه دوره شرکت در مسابقه‌های کشتی باشگاهی و یکی دو بار استانی و بدست آوردن مقام دوم و سوم قهرمانی، آنرا کنار گذاشت و همه وقت ورزش را به باستانی داد. چرخ تک فر او اگر چه هفت هشت دور بیشتر نبود بلند و با پرش بود. تبریزی اکنون روزهای بازنشستگی را در مغازه وصل به خانه به عرضه و فروش مرغ پرکنده می‌گذراند.





احمد حبیب نژاد^۱

تولد ۱۳۱۳

احمد حبیب نژاد ورزشکاری فروتن و بی‌آلایش بود و بسیار از دل رنجانی پرهیز می‌کرد. تصویرهای گروهی وی در دفترچهٔ عکس دوستان، شرکت پیوسته وی را در مراسم نشان می‌دهد. حبیب نژاد در سفرهای گروهی ورزشی به شهرستانهای استان همیشه پیشگام بود و از پذیرفتن مسئولیتی هر چند کوچک پا پس نمی‌گذاشت. حرفهٔ او ساخت بخاری نفتی و دودکش فلزی و منقل و مانند اینهاست.

سلیم خسروانی^۲

تولد ۱۳۱۳

سلیم خسروانی در دهه‌های ۳۲ تا ۵۲ در شمار ورزشکاران پر شور و حال بود. آسودگی خاطر و روبراه بودن تعمیرگاه بزرگ خودرو، وی را برمی‌انگیخت هر چند گاه با تنی چند از جمله مرشد باقر به سفرهای درون استانی و برون استانی برود و با مرشدان آن دیار ورزش کند و تجربه بیاندوزد. پس از آن به علت‌هایی چند ناگهان آن شادمانی کاهش یافت و

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

^۲ -ر.ک. به بخش تصویرها

همه وقت او در سامان بخشیدن کارگاه و فروشگاه بزرگ گذشت و تا اندازه زیادی از ورزش زورخانه‌ای بازماند.

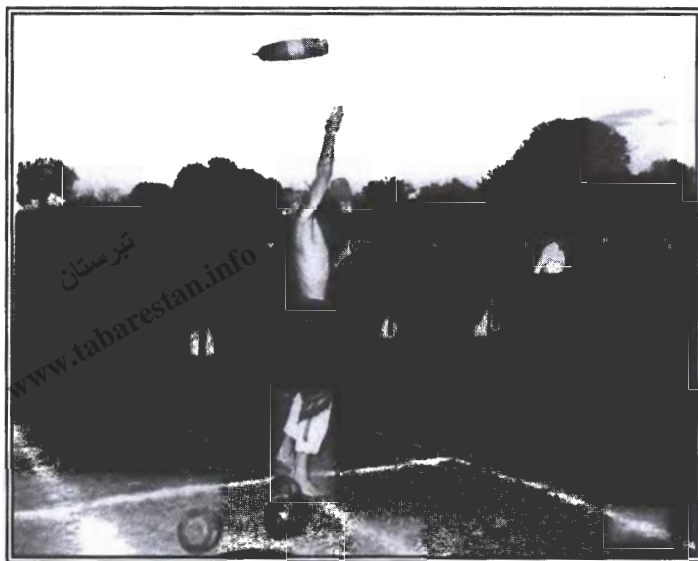
خسروانی مردی دین باور و گرمی است و خدمت او به حسینیّه محلّه‌اش - باقرآباد - و دستّه سینه زنی حسینی بی‌نیاز از تعریف است.

تبرستان
www.tabarestan.info
سیدآقا فرزادی

تولد ۱۳۱۳

سید آقا فرزادی از غرفه داران بزرگ میدان تره بار است. ورزش باستانی را پیش از انقلاب آغاز کرده بود پس از سالها ورزش پیوسته و مرتّب، اکنون جسته گریخته و با فاصله سری به زورخانه می‌زند. ورزش سید ساده و بدون خم و چم است. لیکن آنچه او را در دل ورزشکاران جای داده است، یاری بیدریغش هنگام برپایی مراسم و نیز گرفتن دست نیازمندان به گونه‌ی جوانمردانه است. فرزادی هیچگاه بهانه نمی‌گیرد و همواره فراخوانی مدیران باشگاهها را برای پیشرفت هر چه بهتر ورزش می‌پذیرد. او انسانی دیندار است و هر سال در ماه صفر چند روزی هم در خانه روضه حسینی بر پا می‌کند.





حسین واقفی

۱۳۸۵-۱۳۱۳

حسین واقفی ورزشکار شناخته و بنام دهه ۳۵-۵۵، اگر چه گرایش به کشتی نداشت، تا بخواهی دوستدار ورزش باستانی بود- از میان حرکت‌های ورزشی آن رشته، به میل بازی و نیز چرخ تک فر بیشتر می‌پرداخت. شبها یک ساعت زودتر به زورخانه می‌آمد و تمرین می‌کرد. میل بازی او در چندین چشمه (نوع) و به راستی تماشایی بود.

واقفی از همان روزگاران به خدا ترسی و پرهیزگاری آوازه داشت و هر چه می‌گذشت این پرهیزگاری افزایش می‌یافت. او برگزیده و امین گروهی از نیکوکاران بود. آنان



یاری‌های مالی را در اختیار او می‌گذاشتند و او پنهانی و بدون هیاهو به نیازمندان آبرومند می‌رساند. واقفی در بانک تجارت از کارمندان بلند پایه بشمار می‌رفت.

محمد وحیدی^۱

۱۳۱۳-۱۳۷۹

برستان
www.tabarstan.info

محمد وحیدی پس از چندین سال ورزش پیوسته گسسته، سرانجام در دو دهه پایان زندگی، توفیق یافت در شمار ورزشکاران منظم و همیشه حاضر در آید ورزش او ساده و بدون ریزه‌کاری‌های هنرمندانه بود. وحیدی طبعی شوخ داشت و همواره با مزاح‌های گونه‌گون و گاهی هم آنچنانی دوستان را سرخوش و شاد می‌کرد. به امام حسین (ع) ارادت ویژه داشت و از شرکت در مراسم سوگواری حضرت غفلت نمی‌ورزید. او پیشه‌هایی چند را آزمود و آخرین آنها عرضه و فروش پتو و تشک خوشخواب بود.

محمد حسن دانشور

تولد ۱۳۱۶

محمد حسن دانشور کارمند بازنشسته دادگستری و یکی از چند ورزشکار برجسته باستانی و وزنه‌برداری است و بارها در هر دو رشته به مقام‌های قهرمانی کشوری دست یافته جایزه‌هایی ارزشمند دریافت کرده است. افزون بر اینها دارای گواهینامه درجه یک داوری بین‌المللی هم است. تربیت بدنی هنوز در مسابقه‌ها از داوری و تجربه سرشار وی در وزنه‌برداری بهره می‌جوید. در کارنامه ورزشی او قهرمانی بدنسازی پاورلیفتیک -

^۱ -رک. به بخش تصویرها



آسیایی ۲۰۰۹-م - هم درخشش دیگری دارد. میانداری و شیرینکاری همیشگی او به ویژه در گشایش زورخانه نو ساخت عمادی بیاد ماندنی است.
دانشور پیوسته و در هر دوره از همکاری با هیئت ورزش باستانی استان دریغ نمی‌ورزد.
و برای گسترش این ورزش می‌کوشد.



رمضان شکریان

۱۳۷۳-۱۳۱۶

رمضان شکریان بیشترین ویژگی پهلوانی را داشت و برای همین نزد ورزشکاران گرامی بود. در کنار ورزش یاری و دستگیری با واسطه و بی‌واسطه از نیازمندان و عیادت از بیماران را از یاد نمی‌برد. میل گرفتن و نیز چند تک فر بلند او خالی از شیرینی نبود. او و



دو سه تن دیگر بازوی توانای هیئت ورزش باستانی استان به شمار می‌رفتند و از ساعتها صرف وقت برای سامان دادن ورزش خم به ابرو نمی‌آوردند.

خدمت بزرگ و بیاد ماندنی شکرپان همکاری بیدریغش در ساخت حسینیه ساروی‌ها در مشهد و بهره‌مندی بهینه زائران حضرت رضا (ع) از آن است.

ورزشکاران هنگام ساختمان‌سازی از او می‌خواستند شن و ماسه لازم را برایشان فراهم کند و با کامیون بزرگ کمپرسی‌اش پای کار بریزد.

www.tabaresn.info



پرویز غربی

۱۳۱۶-۱۳۷۶

پرویز غربی از اندک شیفتگان راستین ورزش شهرمان - ساری - بود. بدنی فربه و دست و بازویی نیرومند داشت. بیشتر غروبها به باشگاه می‌رفت و تا دیرگاه از شب به ورزش و جنبش می‌پرداخت و خستگی نمی‌شناخت. ورزش نخست و دلخواه او کُشتی و



باستانی ورزش دوش دومش بود. در مسابقه‌های کشتی همواره با حریفان سنگین وزن پنجه در پنجه می‌افکند چنانکه سال ۴۳-خ- در همین وزن توانست مقام اول کشور را بدست آورد.

در آغاز جوانی و اوج پیشرفت ورزشی بر اثر اصابت ضربه سنگی به پیشانی گرفتار روان پریشی و اختلال حواس گردید! اگر چه پیوستگان دلسوزانه در درمانش کوشیدند و اندک بهبودی دست داده بود متأسفانه دوام نداشت و با دنیایی آرزوی به کام مرگ فرو رفت غربی در بازار دستیار برادر بزرگش در خرید و فروش عمده پنبه و کنجد و مانند آنها بود.

علی اکبر وحیدی

۱۳۱۶

علی اکبر وحیدی از ورزشکاران سال‌های ۱۳۳۸-خ- به آن سوست. استعداد بدنی بالایی داشت و بر اثر ورزش پیوسته در شمار ورزشکاران خوش اندام درآمده بود. تصویر لخت و قاب گرفته او نصب بر دیوار باشگاه، دقیقه‌هایی بیندگان را به تماشا می‌ایستاند. وحیدی همنشینی با مرشدان و گپ و گفت با آنان را دوست داشت و هر چند گاه همراهشان به سفرهای کوتاه ورزشی می‌رفت. بجای خودرو با دوچرخه به کارهای بیرونی می‌رسید و در استفاده از آن سرمشق دیگران بود. در دهه پایانی کارمندی به تصوف گروید و به پیر سلسله گنابادی - رضا علی شاه تابنده نوری - ارادت نشان داد. وحیدی بازنشسته اداره بهداشت است و متأسفانه اکنون به حالت زمینگیر در خانه بسر می‌برد.



ابراهیم تسلیمی^۱

۱۳۸۲-۱۳۱۷

ابراهیم تسلیمی ورزش زورخانه‌ای را از سال ۳۲-۳۳ آغاز کرد و در کمتر از هشت نه ماه همه حرکت و آیین آنرا فرا گرفت - در دومین سال ورود به گود، چون مرشد پیشرفت وی از سنگ تا کباده را دید در نامه‌ای از ده پیشکسوت نام‌آور وقت خواست، اجازه دهند اندکی زودتر از دیگران در چرخ برایش صلوات بفرستند. تسلیمی جوان کمتر از دو دهه هر شب بدون غیبت به زورخانه می‌آمد، ولی پس از آن به علت رانندگی خودروهای سنگین و رفت و برگشت از این شهر به آن شهر بخشی زیاد از نظم پیشین ورزشی را از دست داد و بناچار یک هفته دو هفته در میان به زورخانه می‌آمد.

او کشتی‌گیری چابک بود و در مسابقه‌های شهرستانی و گاهی استانی امتیاز و مقام‌هایی بدست می‌آورد. رانندگی برون شهری همواره وی را برمی‌انگیخت از مرشدان و میانداران سرزمین‌های دور و نزدیک نکته‌ها بیاموزد و بر تجربه‌اش بیفزاید. چرخ‌های تیز و چمنی و تا اندازه‌ای تک فر او بهره از زیبایی داشت. تسلیمی در راه اندازی دسته سینه‌زنی محله خود نوتکیه از کارگردانان بود.



^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها



محمد حسین دهقان زاده^۱

۱۳۸۲-۱۳۲۱

محمد حسین دهقان زاده در نوجوانی شبها همراه برادر بزرگتر و ورزشکار عسکری دهقان زاده به زورخانه می‌آمد. تماشای ورزش برادر و همسالان بازاری او، شوق و گرایش ورزش باستانی را در وی برانگیخت. دهقان زاده نخست نزدیک به بیست سال در شمار ورزشکاران پا برجا و هر شبه بود. سپس چند سالی آنرا کنار گذاشت لیکن دوباره به تشویق و پافشاری دوستان به آن روی آورد و تا پایان زندگی دست از آن نکشید. او ورزشکاری خوش خلق و دیندار و بسیار گرمی بود. همراهی و سازگاری وی را در سفرهای ورزشی کمتر کسی داشت. در مغازه‌ای، پوشاک بچه می‌فروخت و در آنجا دوستان ورزشکار هر چند گاه به دیدار هم می‌رسیدند.

ابوالحسن (محمود) نخعی^۲

تولد ۱۳۲۱

محمود نخعی بیش از دو دهه پیوسته در زورخانه‌های شهر ورزش می‌کرد. لیکن پس از آن به علتی ناروشن ورزش در خانه را بر زورخانه ترجیح داد. او همه چهار پنج نوع ابزار ورزشی را در خانه دارد. و غروب هر روز بیش از یک ساعت با آنها دلخواه ورزش می‌کند. چون درودگری استاد است گاهی سفارش دوستان را در ساخت تخته سنگ می‌پذیرد و

^۱-ر.ک. به بخش تصویرها

^۲-ر.ک. به بخش تصویرها

تاکنون برای ورزشکارانی چند تخته سنگهایی خوش دست ساخته است. نحی بازنشسته دارایی و انسانی پرهیزگار و خداترس است و در نشست‌های مذهبی، قرائت و ترجمه و تفسیر قرآن با اوست.

رحیم تبریزی

۱۳۲۲

رحیم تبریزی مانند عموهای گرامیش - زمان و حسین تبریزی انسانی نیکومنش است. اگر چه در شمار ورزشکاران باستانی بود و به گواهی تصویرها پیوسته در مراسم ویژه آن شرکت می‌کرد، به کشتی‌گرایش بیشتری داشت. در سالهای ۴۵-۴۰-خ- پس از شرکت در چند مسابقه استانی و بدست آوردن مقام‌هایی برتر، فداکارانه همه وقت ورزشی‌اش را در آموزش فن کشتی گذاشت و به عنوان مرئی در پرورش شاگردانی همچون عسکری محمدیان - مجید ترکان - سید رسول حسینی - محمد حسین دباغی و مراد محمدی قهرمانان کشتی جهان کوشید. قهرمانان نامبرده همگی تبریزی را استاد نخستین و دلسوز خود می‌دانند و در گفت و گوهای رسانه‌ای همواره نام وی را به نیکی و بزرگی یاد می‌کنند.

تبریزی مردی دیندار و دوست داشتنی و از کارمندان بازنشسته و خوش نام بانک ملت

است.



ورزش باستانی



۱۵۲



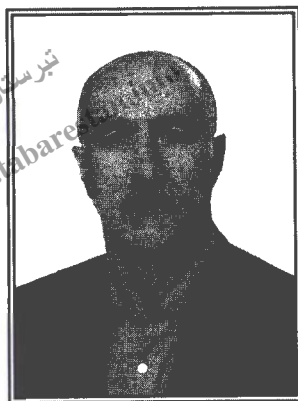
سمت چپ ایستاده رضایی فر - سمت راست داداشی و وسط دانشور

قربان علی رضایی فر

۱۳۸۷-۱۳۲۲

قربان علی رضایی فر خواهر زاده مهمانچی و از ورزشکاران دلبسته و همیشگی باستانی بود. در درازای چهل و چند سال ورزش بارها همراه تیم همسن به مسابقه گروهی زورخانه‌ای به این شهر و آن شهر می‌رفت و گاهی هم مسئولیت و سرپرستی تیم را می‌پذیرفت. او از صرف وقت و همکاری با هیئت اداره زورخانه دریغ نداشت و مأموریت‌های محوله را درست به انجام می‌رسانید. یکی از فرزندان او محسن از زمره چرخندگان شیرینکار و قهرمان است. رضایی فر در سالهای پایانی عمر گرایشی به هنر مرشدی پیدا کرده بود و جسته گریخته در سردم کنار دست مرشد رسمی می‌نشست و

اندک ضربی می‌گرفت و دریغا هم در سر دم چشم از جهان فرو بست! او در اداره دارایی از رانندگان خودروهای سنگین بود.



غلامرضا پورحسن

تولد ۱۳۲۳

غلامرضا پورحسن در شمار ورزشکاران پرسابقه است. مثل بسیاری در جوانی و میانسالی از عهده همه بخشهای پنجگانه ورزش باستانی برمی‌آمد ولی اکنون در سن بالا سبکتر ورزش می‌کند و تنها شنا و میل و پا را بس می‌داند.

پورحسن خواهرزاده پهلوان علی سالخورده و مانند او خوشخو و گرمی است. او کارمند فنی و بازنشسته اداره راه است.



ورزش باستانی





حسین چرم پرداز^۱ (۱۳۷۷-۱۳۲۳)

حسین چرم پرداز پیش از استخدام در دخانیات همکار مرشد باقر مستشرق در تعمیر و فروش دوچرخه بود و غروبها در پایان کار با هم به زورخانه می‌رفتند. او جوانی بسیار با ادب و دوستدار ورزش بود. پس از استخدام در دخانیات و گذشت دو سه سال از تأسیس زورخانه مدیریت آن را پذیرفت و سر و سامان نیکویی به ورزش آنجا داد. شیفتگی به ورزش وی را برانگیخت دو تن از پسران خود را هم به زورخانه بیاورد و پس از آشنا کردن به آیین ورزش باستانی آنان را آرام آرام در مسابقه‌های همسالان شرکت دهد. خوشبختانه فرزندان در کمترین زمان درخشیدند و در چرخ به برتری‌هایی دست یافتند. مرگ زودرس چرم پرداز افزون بر خویشان و بستگان، ورزشکاران را هم سخت افسرده ساخت.

حسین خورشیدی^۲ تولد ۱۳۲۴

حسین خورشیدی از سالهای ۴۵ به آن سو در زورخانه‌های ساری و ذوالفقار نکا ورزش می‌کرد از آغاز گرایشی به مرشدی داشت و چون به مشهد کوچید آن هنر را دنبال کرد. نخست در زورخانه توس پس از آن در باشگاه آستان قدس به سردم رفت و اکنون یکی از مرشدان نامی آن زورخانه است.

خورشیدی کارمند دانشگاه مشهد و یکی از مازندرانی‌های گرامی آن سرزمین است.

^۱ -رک. به بخش تصویرها

^۲ -رک. به بخش تصویرها



علی دلیری راد^۱

تولد ۱۳۲۷

علی دلیری راد از سالهای اندکی پیش از ۱۳۵۰ با ورزش زورخانه آشنا بود. او را باید به راستی از ورزشکاران نیک اندیش و منطقی دانست. خوب سخن می گوید و در کارهای گروهی و خدایسندانه همیشه پیشگام است. برپایه مراسم دعای توسل شب‌های چهارشنبه در باشگاه و خانه ورزشکاران ابتکار او و یکی دو تن دیگر است. دلیری راد ساده و بی‌پیرایه ورزش می‌کند. او سالها رئیس هیئت ورزش باستانی ساری بود و در آن مقام می‌کوشید پیوند مهر و دوستی میان ورزشکاران استوار بماند و نگسلد. او چندی در رادیوی مازندران بعنوان، کارشناس فنی خودرو آموزش می‌داد در تعمیرگاه بزرگ خودروهای سبک و سنگین وی بیش از ده استادکار و کارگر نان می‌خورند.

حسین مستشرق^۲

۱۳۲۷

از روزگار نوجوانی گاه تنها و گاهی همراه پدر خود مرشد باقر به زورخانه می‌آمد و در گود ردیف نواختگان می‌ایستاد و ورزش می‌کرد. مستشرق ورزشکاری پاکدل و مردمی و با همگان صمیمی است. از برتری‌ها و برجستگی‌های وی یکی خدمتگزاری فروتنانه از مهمانان و تماشاگران در مراسم و دیگری مداحی و نوحه خوانی بی‌ریاست. ورزشکاران دوستش می‌دارند و از گفت و شنود با وی شاد می‌شوند.

^۱-ر.ک. به بخش تصویرها

^۲-ر.ک. به بخش تصویرها

مستشرق ساده ورزش می‌کند و با اینکه سابقه ورزشی‌اش زیاد است ادعایی ندارد.
حرفه او تعمیر دوچرخه است.

مهدی نباتیان^۱

۱۳۶۵-۱۳۲۷

مهدی نباتیان ورزش را از پرورش اندام پس از آن باستانی آغاز کرد. به علت نزدیکی مغازه به زورخانه و شوق بسیار بیشتر شبها کمی زودتر از دیگران می‌آمد و تا دیرگاه ورزش می‌کرد. نباتیان مسافرت گروهی ورزشی را می‌پسندید و پیوسته از آن استقبال می‌کرد و در خدمت‌های جوانمردانه پیشگام بود. از مرگ ناگهانی و دلخراش او دوستان ورزشکار سخت افسرده شدند و تشییع جنازه کم ماندی کردند استادی وی در ساخت و تعمیر تشک خودرو حرف نداشت.

محمدعلی رحمانی^۲

تولد ۱۳۲۸

زورخانه دخانیات پس از درگذشت مدیر آن - چرم پرداز - چندی تعطیل بود. سرانجام کارمند ورزش دوست و ورزشکار باستانی آن اداره - رحمانی را بجای وی برگزیدند.
رحمانی با همکاری دوستان ورزشکار از جمله مهدی سلیمان خانی در کمتر از دو سه هفته توانست باشگاه را سر و سامان دهد و با یکی دو مرشد سپس با علی رحمانی فرزندش ورزش را راه بیندازد.



^۱-ر.ک. به بخش تصویرها

^۲-ر.ک. به بخش تصویرها

او مردی فروتن و آرام و در برگزاری و پیشرفت ورزش باستانی در دخانیات بسیار کوشاست.



سمت راست - بریمانی - محمدعلی عددی - نبوی - × حسن معلم کلایی

نصرت اله بریمانی

۱۳۲۸

نصرت اله بریمانی کارمند بازنشسته دخانیات است ورزشکاران همسال آغاز ورزش او را سالهای ۴۸-۵۰ می دانند. در گذشته جسته گریخته به همه زورخانه های شهر سر می زد لیکن پس از ساخت زورخانه اداره اش - دخانیات - بیشتر در آنجا ورزش می کرد. بریمانی انسانی آرام و آشتی جوست و در ورزش همیشه سلامت را در کنار می جوید و از خودنمایی ها و نیز رنجاندن دیگران دوری می کند.





تقی احمدیان^۱

تولد ۱۳۲۹

تقی احمدیان در آغاز جوانی چند سالی در نکا کارگاه در و پنجره سازی داشت و شبها هم در زورخانه ذوالفقار آنجا ورزش می کرد. تصویرهای او از شرکت در مراسم دینی و ملی ورزش باستانی نشان می دهد گرایش او به این رشته ورزشی زیاد بوده است.

پس از کوچ به زادگاهش ساری دست از ورزش نکشید و همچنان در زورخانه های ویشناسب و علی بن ابیطالب به تمرین می پرداخت. چرخ او با همه سنگینی وزن بدن، خالی از زیبایی نیست. احمدیان مسلمانی راستین و نیکنام و در برپایی روضه حسینی (ع) و راه اندازی دسته سینه زنی و اطعام و نیز بخششهای پنهانی بسیار کوشاست.

فروشگاه آهن و دیگر مصالح ساختمانی او یکی از چند فروشگاه بزرگ شهر است.

ناصر دلیری راد

۱۳۲۹-۱۳۸۰

ناصر دلیری راد برادر علی دلیری راد از ورزشکاران با ایمان و ارجمند شهر بود. آغاز ورزش باستانی او سال تأسیس زورخانه دحانیات است. چون آن زورخانه نزدیک خانه و خود هم کارمند آن اداره بود، همانجا ورزش می کرد و کمتر به باشگاه های دیگر سر می زد.

^۱ -رک. به بخش تصویرها



او ورزشکاری نیرومند و به اندام و نیز انسانی شایسته و گشاده‌رو بود و رفتاری بسیار مهربانانه داشت. ورزش او ساده تنها برای سلامت و نشاط بود. حسین چرم پرداز - مدیر باشگاه - در بر پایی هر چه بهتر جشن‌ها و مراسم همواره از رأی و نظر وی بهره می‌جست.

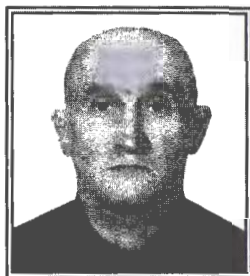
مرگ نابهنگام او برای آشنایان به ویژه همکاران سخت دردناک بود و آنان با شرکت در مراسم شکوهمند تشییع و ختم کمی آرام گرفتند و به ناچار واقعیت از دست رفتن او را پذیرفتند.

سید نصیر نبوی^۱

تولد ۱۳۲۹

سید نصیر نبوی از ورزشکاران شایسته دهه پس از ۱۳۵۰ است. به علت نزدیکی خانه بیشتر به زورخانه دخانیات و کمتر به ویشتناسب می‌رفت. بجز تخته سنگ و میل بازی و کبابه از عهده بقیه بخشهای ورزش بخوبی برمی‌آمد - نبوی هم مانند چند ورزشکار دیگر فرزندش سید محمد را به ورزش باستانی درآورد. سید محمد چند بار در مسابقه کشوری چرخ انفرادی به پیروزی‌هایی دست یافت و اکنون مربی ورزش باستانی نوجوانان است. نبوی کارمند بازنشسته اداره راه و مردی درست و دین باور است.

^۱ - رک. به بخش تصویرها



علی رضا آخوندیان

تولد ۱۳۳۰

علی رضا آخوندیان در دهه ۵۰-۶۰ نخست به کشتی سپس به ورزش باستانی رو آورد. آخوندیان به (مقتضای شغل - بزازی - کمتر می تواند هر شب، منظم و پیاپی به زورخانه بیاید بناچار بیشتر در خانه ورزش می کند. او انسانی با ایمان و درستکار است و در نشست های دینی ورزشکاران، همیشه قرائت قرآن و خواندن بخشهایی از دعای کمیل و توسل با اوست. ورزشکاران اغلب لنگ را از مغازه وی فراهم می کنند.

علی رضا اکبری^۱

تولد ۱۳۳۰

علی رضا اکبری سالهای پیش از ۶۰ در زورخانه ویشناسب (عمادی) ورزش می کرد. ولی از سال ۷۱ پس از ساخت زورخانه علی بن ابیطالب به عضویت آن باشگاه درآمد علت این تغییر چیزی جز نزدیکی خانه و مغازه او به زورخانه یاد شده نبوده است. اکبری ورزش



^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

را بخشی از زندگی می‌داند و آنرا جدی می‌گیرد و در سالهای گذشته در بیشتر مسابقات مسابقات گروهی زورخانه‌ای شرکت داشته است. پیشه او تعویض روغن خودروهاست.

عزت الله خورشیدی^۱

تولد ۱۳۳۰

عزت الله خورشیدی از ورزشکاران باستانی دهه ۴۸ به این سوست - نخست در باشگاه ذوالفقار نکا و پس از کوچ به ساری در زورخانه وشتاسب ورزش می‌کرد. خورشیدی به کشتی هم گرایش داشت و چندی به آن رشته پرداخت.

باور به سودمندی ورزش او را برانگیخته بود برای ورزش نوجوانان و جوانان زادگاه خود روستای پاچی بکوشد و باشگاهی کوچک رو براه کند. با پیشنهاد وی دست اندرکاران آموزش و پرورش منطقه یکی از اتاقهای خالی دبستان را به این مهم اختصاص دادند و سرپرستی آن را به وی سپردند. خورشیدی با کوشش و رفت و آمد زیاد به اداره تربیت بدنی توانست یک تشک کشتی و نیز شماری از ابزار ورزشی از جمله تخته شنا و میل برای باشگاه بگیرد و جوانان محل را به ورزش ترغیب کند. متأسفانه این باشگاه چندی است به علت تغییر و جابجایی مسئولان پیشین و شاید حذف ردیف اعتبار بودجه‌ای تعطیل است!

خورشیدی در یک شرکت بزرگ حمل و نقل کار می‌کند و راننده خودروهای سنگین است.



^۱ -رک. به بخش تصویرها

بارالله (مصطفی) رضانی

۱۳۳۱

بارالله رضانی از سالهای ۵۹ به آن سو در شمار ورزشکاران منظم و هر شبه بود. شغل قصابی با همه حساس بودن، هیچ گاه وی را از زورخانه باز نداشت. در سومین یا چهارمین سال جنگ تحمیلی برای سر بلندی ایران اسلامی به جبهه رفت و پس از مبارزه‌ای دلیرانه با افتخار ۴۵ درصد جانبازی برگشت. نه تنها دیگر نتوانست به زورخانه برود بلکه یارای ایستادن در مغازه و فروشنده‌گی را هم از دست داد.

ورزش رضانی ساده و دور از شیرینکاری‌های متداول بود ولی میل را سر دست و شیرین می‌گرفت و دور چرخ تک‌فر او هم خالی از زیبایی نبود. اکنون هر چند گاه سری به باشگاه می‌زند و در دیدار دوستان به آرامشی دست می‌یابد.

عباس قارنی^۱

تولد ۱۳۳۱

عباس قارنی از پیش از سال‌های ۱۳۵۵ به محیط‌های ورزشی رفت و آمد داشت، لیکن ورزش باستانی را از سال ۶۳ آغاز کرد. نخست در زورخانه دخیات پس از آن ویشتاسب همراه دوستان به گود رفت و تاکنون همچنان جسته گریخته به ورزش باستانی ادامه می‌دهد. گرایش قارنی به کشتی و نرمش‌های آن بیش از ورزش باستانی است و در آن رشته یکی از چند مربی و داور ممتاز - درجه ۳ ایران بشمار می‌رود. چون دوره داوری ورزش باستانی را گذرانده است همواره از وی برای داوری مسابقه‌های آن رشته به ویژه

^۱ - رک. به بخش تصویرها





کشتی پهلونی یاری می‌جویند. قارنی میان ورزشکاران به گشاده‌رویی و خوش‌خویی آوازه دارد و روزگار کارمندی در راه آهن را هم این چنین خوب و مردمی گذرانده است.

رضا قلی زاده^۱

تولد ۱۳۳۳

رضا قلی‌زاده سالهاست نه پیایی بلکه با فاصله به زورخانه می‌آید، گاهی در گود و زمانی بیرون آن ورزش می‌کند. او ورزشکاری آرام و بسیار فروتن است و گرایشی به جلوه‌گری‌های رایج مثل میاننداری ندارد ولی فرزند دانشجویش محمد، در مسابقه‌های کشوری چرخ تیز و چمنی و میل بازی مقام‌های بالایی بدست آورده است. قلی‌پور کارمند راه آهن و مردی دیندار و گرمی است.

مرتضی وثوق^۲

تولد ۱۳۳۳

مرتضی وثوق کمی پیش از سال ۷۰، هر چند گاه برای تماشای ورزش باستانی به زورخانه می‌آمد. تا اینکه به پیشنهاد دوستان ورزشکار به آنان پیوست، در شمار باستانی کاران شایان توجه شهر درآمد او گرایشی به گرفتن تخته سنگ دارد و شبها پس از پایان ورزش در گود، چندین جفت از آن را می‌گیرد و بدن را بیشتر می‌سازد. وثوق معلمی دلسوز و مردی دین باور و نیز انسانی دست و دل باز است.

۱-ر.ک. به بخش تصویرها

۲-ر.ک. به بخش تصویرها



عباس معلم کلایی^۱

تولد ۱۳۳۴

عباس معلم کلایی از شیفتگان راستین ورزش باستانی است. از هفت هشت سال پیش از انقلاب به زورخانه شد آمد داشت و با جوانان همسال ورزش می‌کرد. معلم کلایی تاریخچه ورزش باستانی و فراز و فرود تاریخی آنرا خوب می‌داند. دیده‌ها و دانسته‌های ورزشی او شنیدنی است. او نخستین رئیس هیأت ورزش باستانی استان بعد از انقلاب بود. مداحان و نوحه خوانان شهر یک زبان او را استاد خود می‌خوانند. شیرین و شمرده سخن می‌گوید و سخنرانی وی در جشن‌ها و مراسم ورزشی همواره بر شکوه آن می‌افزاید. معلم کلایی عضو برجسته و کوشای هیئت ورزش باستانی استان و داور کاردان و دوره دیده این رشته است معلمان او را همکاری مهربان و شاگردان هم معلمی هدایتگر می‌شمارند.

حمید آبیان^۲

تولد ۱۳۳۵

حمید آبیان در دهه‌های پیش، شبها همگام با دیگر ورزشکاران به زورخانه می‌آمد. لیکن چندی است به علت گرفتاریهای شغلی کمتر فرصت پیدا می‌کند به باشگاه سری بزند. همپایگی و همسانی کسوتی او با یکی از ورزشکاران، چندی موضوع سخن برخی دوستان بود. سرانجام پیمان بستند. هر یک شان در گود بجای ایستادن در کنار هم، رو به

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

^۲ -ر.ک. به بخش تصویرها

رو و هم طراز دیگری بایستند و از دوچرخ چمنی و تک فر یکی را برگزینند باین ترتیب آن گره کوچک گشوده شد.

قد میانین و تن نه چندان فربه آبیان و همانندان او همیشه صحنه ورزش را تا اندازه‌ای پهلوانی‌تر و تماشایی‌تر نشان می‌دهد. او در شمار ورزشکاران فروتن و راد مرد است و این روش پسندیده را هم در مغازه در عرضه و فروش مرغ پرکنده - بکار می‌بندد.



فخرالدین اسلامی

تولد ۱۳۳۵

رفت و آمد و ورزش زورخانه‌ای فخرالدین اسلامی به دهه پایانی پیش از انقلاب می‌رسد. او و حسن قربانی (مرشد) و تنی چند از دوستان و همسالان محلّه، پیوسته به زورخانه پا می‌گذاشتند و زیردست بزرگتران ورزش می‌کردند. در آغاز پیروزی انقلاب و برپایی شورای بزرگ و کوچک اداری و کارخانه‌ای... او و یاران اندیشیدند، اگر باشگاه هم به صورت شورایی اداره شود امید می‌رود از وضعیت اندکی نابسامان پیشین بیرون آید. مدیر باشگاه و یشتاسب این پیشنهاد را با کمی تردید و بی‌میلی پذیرفت و آنان با یاری تربیت بدنی توانستند، دگرگونی نیکویی در مدیریت باشگاه پدید آورند و جوانان بیشتری را به زورخانه بکشانند. شور و شوق فخرالدین اسلامی به ورزش باستانی همواره او را به خدمت و فداکاری برمی‌انگیخت و اکنون هم رئیس هیئت ورزش باستانی استان و در



ورزش باستانی





جوانمردی و گشاده‌رویی زبانزد است. اسلامی یکی از وارد کنندگان و عمده فروشان کیسه‌های ظریف و سفره‌های گونه‌گون کارخانه‌ای و ظرفهای یکبار مصرف است.

سید اسماعیل موسوی^۱

تولد ۱۳۳۵

سید اسماعیل موسوی اگر چه چند سال پیش از تأسیس زورخانه دخانیات جسته گریخته در دیگر زورخانه‌های شهر هم ورزش می‌کرد؛ آغاز ورزش رسمی و پیوسته وی از زورخانه دخانیات بود. او ورزشکاری با ادب و آرام است و همیشه با هر اندیشه و پیشنهادی در راستای بهبود ورزش موافقت نشان می‌دهد. موسوی معمار و پیمان کار خوش ذوق ساختمانی است.

داریوش سبک خیز^۲

تولد ۱۳۳۸

داریوش سبک خیز در دهه‌های پیش در شمار ورزشکاران هر شب بود لیکن پس از آن به علت آسیب دیدگی پا نتوانست پیوسته به زورخانه بیاید. اکنون اگر جسته گریخته به گود پا می‌گذارد با احتیاط و حذف بعضی از بخشها، ورزش می‌کند. چرخ تیز او ماهرانه و آفرین برانگیز بود.

سبک خیز جانبار جنگی و پاسدار انقلاب است و در بازار هم به عرضه و فروش انواع قمقمه - فلاکس - روزگار می‌گذراند.

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

^۲ -ر.ک. به بخش تصویرها



قاسم غلامی

تولد ۱۳۳۸

ورود قاسم غلامی به زورخانه سال ۶۹-۷۰ است، لیکن پس از چند ماه به علتی ورزش را ترک گفت. اکنون نزدیک به پانزده سالی است با حضور در گود و ورزش هر شبه، توانست غیبت سالهای گذشته را جبران کند. غلامی مردی رشید و در کار نیک گروهی همواره پیشگام است. ورزشکاران خدمت بی‌ریای او را در نظم و آراستگی زورخانه





می‌ستایند. بتازگی تمرین کباده را آغاز کرده امید می‌رود در آینده نزدیک بتواند در مسابقه آن شرکت کند و به پیروزی‌هایی دست یابد.

او در بازار به عرضه و فروش میوه‌های خوب آوازه دارد.

رضا مُصلحی

۱۳۳۸

آغاز ورزش رضا مُصلحی یکی دو سال پس از انقلاب است انسانی آرام و دیندار. بیش از یک دهه و نیم دست کم هفته‌ای سه شب به زورخانه می‌آمد و فروتنانه در گود کنار دوستان همسال ورزش می‌کرد. پس از آن شاید به علت ازدواج یا مشغله دیگر، فرصت ورزش در باشگاه را از دست داد. سالهای ۵۷-۵۹ که این بنده و بزرگ ساداتی در شورای ورزش باستانی می‌کوشیدیم نخست می‌پنداشتیم رضا مُصلحی با همانمَش عباس مُصلحی - ورزشکار سالمند بابلی و مقیم قائم‌شهر - خویشاوند است ولی زود دریافتیم آن دو هیچ نسبتی با هم ندارند. رضا اگر چه کباده نمی‌کشید و تخته سنگ نمی‌گرفت دیگر بخش‌های ورزش به ویژه چرخ‌های چمنی و تک فر را درست و هماهنگ با ضرب مرشد می‌آمد. مُصلحی در خدمتگزاری ورزشی همیشه پیشگام بود و هیچ گاه از پذیرش مسئولیتی هر چند کوچک طفره نمی‌رفت - درآمد کنونی او جابجایی مسافران در یکی از بنگاه‌هاست.

محمد معلم کلایی^۱

تولد ۱۳۳۸

محمد معلم کلایی برادر میانین معلم کلایی‌ها، جوانی فروتن و گشاده روست بیش از سی و اند سال از سابقه ورزش پیوسته او می‌گذرد، گمان می‌رود در ورزش باستانی نکته‌ای نیست که نداند و بکار نگیرد. او یک ساعت ورزش در گود را همچنان ایستاده و بدون تکیه به دیواره با جنبش و کوشش به پایان می‌برد و سرمشق همه در کوشایی به ویژه تنبلان می‌شود. در مراسم و جشنها نه تنها همیشه در شمار یکی از چندین ورزشکار برگزیده است بلکه بیشتر وقتها میاننداری بخشی از ورزش را هم به او می‌دهند او با رها در مسابقه‌های گروهی زورخانه‌ای و فردی به درخواست دست اندرکاران پاسخ مثبت داده و در آنها شرکت جسته است. اگر چه همه بخشهای ورزش وی درست و به آیین است، چرخ چمنی‌اش زیباتر می‌نماید. معلم کلایی دوره کارشناسی تربیت بدنی را گذرانده و اکنون دبیر ورزش آموزشگاهی است.



^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها



سید مصطفی منتظر^۱

تولد ۱۳۳۸

مصطفی منتظر پس از سالها ورزش در گود، اکنون بیشتر در بالای گود ورزش می‌کند و همیشه زودتر از دیگران زورخانه را ترک می‌گوید. منتظر عضو گروه دعای کمیل و توسل و انسان شایسته‌ای است. حرفه او افزون بر جوشکاری و ساخت و تعمیر در و پنجره فلزی اندکی هم کشاورزی است.

حمید چاکر حسینی^۲

تولد ۱۳۳۹

حمید چاکر حسینی از دوستاناران راستین ورزش باستانی است. دست کم هفته‌ای سه شب در زورخانه علی بن ابیطالب همراه دوستان به گود می‌رود و درست و پسندیده ورزش می‌کند. چاکر حسینی انسانی گرمی و حرفه او بافت و رفو و خرید و فروش قالی است.

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

^۲ -ر.ک. به بخش تصویرها

مهدی سلیمانخانی^۱

تولد ۱۳۳۹

آغاز ورزش مهدی سلیمانخانی در باشگاه ویشتاسب سپس دخانیات بود. هنگام برپایی مراسم، مسئولیت‌پذیری او آفرین برانگیز است. او انسانی منطقی و آشتی‌جو و در فراخوانی دوستان و آشنایان به ورزش کوشاست. مدیریت بخشی از یک شرکت بزرگ حمل و نقل با اوست.

محمد احسانی^۲

تولد ۱۳۴۰

محمد احسانی از مردم یزد است لیکن سالها در ساری بسر می‌برد آغاز ورزش وی در زورخانه ویشتاسب به سالهای اندکی پیش از ۷۰ می‌رسد. احسانی ورزشکاری جوانمرد و با منشی والاست. سفره افطار با برکت او را می‌توان حلقه پیوند ورزشکاران باستانی دانست. کار او ساخت و خرید و فروش ساختمان و اندکی هم کشاورزی است.



ورزش باستانی



۱۷۲

^۱-رک. به بخش تصویرها

^۲-رک. به بخش تصویرها



رضا پریچهره^۱

تولد ۱۳۴۰

رضا پریچهره مثل دو برادر گرامیش حمید و نصرالله (امیر) از چند سال پیش از انقلاب به ورزش زورخانه‌ای رو آورد. چون به تازگی مدیریت باشگاه عمادی را پذیرفته است بیشتر همانجا ورزش می‌کند و کمتر به زورخانه‌های دیگر سر می‌زند. پریچهره در بیشتر نشست‌های ورزش باستانی مهربانانه شرکت می‌جوید و برای پیشرفت آن هیجگاه از بدست گرفتن گوشه‌ای از کار رو گردان نیست. چون میل گرفتن او زیباست در جشن‌ها و در وقت‌های دیگر هم میانداری آنرا اغلب به وی می‌دهند. پریچهره در شرکت گاز از کارمندان بلند پایه بشمار می‌رود.

سید کمال جعفری^۲

تولد ۱۳۴۰

چون در دهه ۶۰-۷۰ فرزندان سید کمال جعفری خردسال بودند و او فراغت بیشتری داشت، پیوسته به زورخانه می‌آمد سپس آن شد آمد کاهش یافت و اکنون هر چند گاه تفننی به گود می‌رود. او در سه چهار سال، پیاپی دو پسر نوجوانش را با خود به زورخانه می‌آورد. فرزندان کمتر از ده ماه به آیین گود آشنا شده بودند و کنار پدر ورزش می‌کردند ولی به علت ازدواج و اشتغال، دیگر به زورخانه نیامدند. جعفری مردی مذهبی و در شمار مداحان و نوحه خوانان با تقوی و کار او در اداره برق (توانیر) است.

^۱ -رک. به بخش تصویرها

^۲ -رک. به بخش تصویرها



از راست علی اکبری شهربندی - هادی سلیمانخانی

هادی سلیمانخانی

تولد ۱۳۴۰

هادی سلیمانخانی از نوجوانی جسته گریخته به زورخانه می‌آمد، ولی ورزش جدی و پیایی او پس از انقلاب است. حضور هر شبه در باشگاه و نیز شرکت در جشن‌ها دلبستگی بسیارش را به این رشته نشان می‌دهد. سلیمانخانی آداب و آیین ورزش باستانی را خوب می‌داند و هنگام میانداری هیچ بخشی از ورزش را کم و یا حذف نمی‌کند. هر دو چرخ چمنی و تک فرا و شیرینکارانه و بی نقص است و نیز بدن ساخته و تراشیده‌اش همواره صحنه گود را شکوهمندتر می‌سازد. پیشه وی فروش و تعمیر لوازم خانگی و آشپزخانه‌ای است.



غلامرضا شویی^۱

تولد ۱۳۴۰

غلامرضا شویی ورزشکاری آرام و گرامی و دور از هر نوع خودنمایی است. او تنها برای تندرستی و شادابی ورزش می‌کند و به رتبه‌بندی رسمی آن چندان نمی‌اندیشد. شویی یکی از کارگزاران شرکت پخش مواد غذایی است.

www.tabarestan.info

علی اکبری شهربندی

تولد ۱۳۴۰

علی اکبری شهربندی اندکی پس از انقلاب و پیش از تشکیل اداره مرکزی ورزش باستانی - فدراسیون - از نخستین ورزشکاران دریافت کننده حکم کتبی صلوات در چرخ، از دست رئیس هیئت و پیشکسوت شناخته وقت، بزرگ ساداتی است. این تشویق و نیز روح سلامت جویی، از همان زمان وی را برانگیخت، ورزش را بخشی از زندگی بداند و دنبال کند. بدن ورزیده و تماشایی و مهمتر از آن روش جوانمردانه او سرمشق بسیاری از جوانان و نوجوانان است.

^۱ -رک. به بخش تصویرها



همیشه نیم ساعت پیش از آغاز ورزش اصلی به زورخانه می‌آید و بدن را گرم می‌کند
آنگاه همراه دیگران پا به گود می‌گذارد. به علت ورزش زیبا همیشه در مراسم و جشن‌ها
بخشی از میانداری با اوست.

اکبری چند بار در مسابقه گروهی زورخانه‌ای شرکت کرد و یکبار هم سال ۱۳۸۲ در
هنرهای دوازده‌گانه فردی نشان برتر کشوری را بدست آورد.
کار و کارمندی وی در دانشگاه پزشکی ساری است.

مهدی وحیدی^۱

تولد ۱۳۴۰

آغاز ورزش باستانی مهدی وحیدی اندکی پیش از دهه ۶۰-۷۰ است. آن هنگام برابر
پیمان دو زورخانه ویشتاسب و دخانیات، شب‌های زوج در ویشتاسب و شب‌های فرد در
باشگاه دخانیات ورزش می‌کردند. وحیدی به هر دو روزخانه می‌رفت، ولی چند سالی است
به علت پذیرفتن مسئولیتی در اداره زورخانه ویشتاسب کمتر به زورخانه‌های دیگر پا
می‌نهد و در همانجا ورزش می‌کند. میل گرفتن او خالی زیبایی نیست. وحیدی انسانی
دیندار و سرکاروان مسافران و زائران مکانهای مقدس درون و برون کشوری است.

^۱ -رک. به بخش تصویرها



مصطفی خلردی^۱

تولد ۱۳۴۱

مصطفی خلردی اگر چه پیش از دههٔ هفتاد اندکی گسسته و تفننی ورزش می‌کرد پس از آن کا را جدی گرفت و اکنون دست کم هفته‌ای سه شب به زورخانه می‌آید و کنار دوستان در گود ورزش می‌کند. خلردی ورزشکاری آرام و بی‌ادعاست و ورزشکاران اغلب هنگام نیاز، ساخت در و پنجره و کارهایی از این دست را به وی سفارش می‌دهند. فرزند جوان و گرامیش - ابراهیم - یکی دوبار در مسابقهٔ چرخ تیز شرکت کرده امتیازهایی بدست آورده بود.

حشمت قلی زاده^۲

تولد ۱۳۴۱

رفت و آمد حشمت قلی زاده به زورخانه اندکی پیش از سال ۷۰ است اگر هنگام ورزش کاری ضروری برای او پیش نیاید، راه زورخانه را پیش می‌گیرد و به دوستان ورزشکار می‌پیوندد. قلی زاده از صرف وقت برای بهبود ورزش دریغ نمی‌ورزد و در

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

^۲ -ر.ک. به بخش تصویرها



نشست‌های ورزشی همواره رأی بی‌غرضانه و سازنده می‌دهد تاکنون در چند مسابقه گروهی زورخانه‌ای شرکت کرده و به تازگی هم فرزند جوان وی - رضا - در چرخ چمنی به مقام سوم کشور دست یافته است او در عرضه و فروش ظرفهای چینی و بلوری فروشنده‌ای خوشخو و با انصاف است.

تبرستان
www.tabarestan.info

شهید علی معلم کلایی^۱

۱۳۶۱-۱۳۴۱

شهید علی معلم کلایی، از سالهای اندکی پیش از ۵۷ همراه برادران ورزشکار خود به زورخانه می‌آمد. و در گود شوقمندان رریف همسالان ورزش می‌کرد. و به درجه صلوات در چرخ رسیده بود، دو سالی از آغاز جنگ ناخواسته و تحمیلی می‌گذشت - به انگیزه اسلام خواهی و میهن دوستی، داوطلبانه به جبهه رفت و جان عزیز را در راه آرمان بلندش فدا کرد. چرخ تک فر او بلند و از زیبایی برخوردار بود.

شهید معلم کلایی سال پایانی هنرستان فنی حرفه‌ای را می‌گذراند.





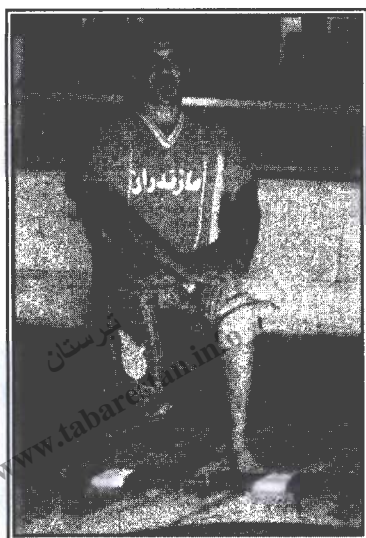
تبرستان
www.tabarestan.info



علی نورعالمی

تولد ۱۳۴۱

علی نورعالمی دست کم هفته‌ای دو شب به گود می‌رود. ورزش او درست و پر جنبش است و چرخ تیز وی خالی از شیرینی نیست. او مردی با ادب و نیک اندیش است. هنگام برپایی مراسم از هیچ یاری دریغ نمی‌ورزد. نورعالمی همچون دوستان همسال بارها برای شرکت در مسابقه زورخانه‌ای همراه تیم به این شهر و آن شهر رفته است. خریداران شیرینی استادیش را در کارقنادی می‌ستایند.



صمد اسدی

تولد ۱۳۴۲

صمد اسدی از سالهای نزدیک به ۶۰ به زورخانه می‌آمد و با اجازه مرشد به گود می‌رفت و روبروی سر دم می‌ایستاد و با همسالان ورزش می‌کرد. از ورود و حضور پیوسته او به گود برمی‌آمد به ورزش باستانی خو گرفته و بدان سخت پابند گشته است. اسدی انسانی بی‌ریا و خوش بین است و برای هر چه بهتر به اجرا در آمدن ورزش باستانی و نیز سامان زورخانه‌ها می‌کوشد. در جشن‌ها همواره یار و یاور مدیران است. او تا کنون چند بار در مسابقه‌های گروهی زورخانه‌ای شرکت کرده و همراه تیم برگزیده ساری به شهرستانها رفته است. اسدی چون دوره‌های رسمی داوری ورزش باستانی را گذرانده است همواره داوری مسابقه‌ها را به عنوان یک وظیفه و خدمت ورزشی می‌پذیرد. چرخ چمنی او بلند و



هنرمندانه و کباده کشیدنش هم به راستی زیباست. کار او باغداری و نهال کاری و فروش انواع سردرختی است.

شهید مهرداد علی بابایی

۱۳۶۶-۱۳۴۲

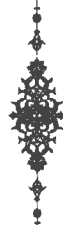
هنوز دو سه سالی از آغاز ورزش باستانی مهرداد علی بابایی نگذشته بود که آتش جنگ تحمیلی برافروخته گردید و آن نازنین که تازه گویا به استخدام اداره صنایع درآمدہ بود به عنوان بسیجی به جبهه رفت و در دفاع از کشور با دشمن جنگید و جان عزیز را در آرمان مقدس و مردمی‌اش فدا کرد. این بنده او را پیش از شهادت چند بار در گود باشگاه و یشناسب دیدم که درست ورزش می‌کرد و کباده را روی پنجه پا زیبا می‌زد. علی بابایی در برگزاری مراسم حسینی تکیه محله خود از کارگردانان بود روانش در مینو شاد باد.

غلامرضا (حمید) پریچهره^۱

تولد ۱۳۴۲

حمید پریچهره برادر میانین پریچهره‌ها، جوانی به اندام با چهره‌ای مردانه در شمار ستون‌های استوار ورزش باستانی شهر است. ورزشکاران همگی ادب و افتادگی وی را می‌ستایند و نمونه می‌دانند. چون اندکی نیرومند است گاهی هنگام میانداری بیش از توان ورزشکاران دور گود، شنا می‌رود و میل می‌گیرد. و این قضیه گله خفیف برخی را

^۱ -رک. به بخش تصویرها



برمی‌انگیزد. حضور او و همانندانش در مراسم، همواره شکوهی ویژه به گود می‌بخشد. پریچهره در شرکت گاز کار می‌کند و با حوصله و گشاده‌رویی بسیار در خدمت مردم است.



محمدعلی زعفرانی

تولد ۱۳۴۲

محمدعلی زعفرانی نزدیک به سه دهه پیش نخست عضو زورخانه عمادی (ویشاسب) بود و پس از تأسیس زورخانه علی بن ابیطالب به ورزشکاران آن پیوست - ورزش او مثل بسیاری ساده لیکن چرخ چمنی وی با آن وزن اندکی سنگین بدنی شیرینکارانه است.



ورزش باستانی





زعفرانی را می‌توان دستیار مرشد شیرزادی در اداره زورخانه دانست. تعمیر خرابی کلید و پریز و پنکه و سماور و مانند اینها و نیز فراهم کردن مقدمه سفرهای گروهی زیارتی و سیاحتی و ورزشی با اوست - شغل او آزاد و بیشتر داد و ستد عمده میوه و تره‌بار است.

مهرداد کیادهی

تولد ۱۳۴۲

مهرداد کیادهی در سالهای ۶۶-۷۰ بسته گریخته در زورخانه دیده می‌شد. چندی از ورزش فاصله گرفت و باز به آن رو آورد و اکنون گاهگاهی به زورخانه پا می‌نهد و ورزشی سبک می‌کند. کیادهی جوانی خوش قلب و عاطفی است و در مغازه‌ای به عرضه و فروش پوشاک سرگرم است.

ابراهیم اسماعیلی^۱

تولد ۱۳۴۳

ابراهیم اسماعیلی، در هر دو سه باشگاه پا می‌گذارد و بیش از دیگران از ضرب و شعر مرشدان بهره می‌جوید. اسماعیلی جوانی به راستی گشاده رو و با ورزشکاران صمیمی است و در مراسم ورزشی همیشه یکی از شرکت‌کنندگان و یاری‌گران است. او بخشی از کار یک شرکت تولیدی را بدست دارد.

^۱ -رک. به بخش تصویرها

مهدی اکبری شهربندی^۱

تولد ۱۳۴۳

مهدی اکبری شهربندی برادر علی اکبری شبها به علت شغل آرایشگری اندکی دیرتر به زورخانه می‌رسد و بناچار بالای گود و تنها بدون ضرب ورزش می‌کند ولی صبح‌های جمعه همیشه سر وقت در زورخانه حاضر است. اگرچه دور چرخ‌های او مثل چرخ‌های پسرش - محمد - شیرین کارانه و کم مانند نیست، بدون زیبایی هم نیست.

علی رضا غلام علی زاده^۲

تولد ۱۳۴۳

علی رضا غلام علی زاده هر شب سر وقت به زورخانه می‌آمد و پس از گرم کردن بدن همراه دوستان به گود می‌رفت لیکن پس از بیماری و زمینگیری پدر به علت پرستاری و نیز اداره مغازه وی دیگر وقتی برای ورزش بدست نمی‌آورد، با این همه رشته پیوندش را با زورخانه نبرید و گه گاهی سری می‌زند. دور چرخ‌های او بلند و زیبا بود. غلام علی زاده یک سال در مسابقه استانی چرخ چمنی به مقام دوم دست یافت. او انسانی نرم و بسیار مهربان و شغلهش عرضه و فروش انواع کفش در بازار چهار سوست.



^۱ -رک. به بخش تصویرها

^۲ -رک. به بخش تصویرها



هادی خدامیان^۱

تولد ۱۳۴۳

آغاز ورزش هادی خدامیان اندکی پیش از سال ۷۰ است نخست در باشگاه ویشتاب سپس در دخانیات به ورزش پرداخت. خدامیان تا دهه گذشته پیایی شبها به باشگاه می آمد لیکن پس از آن به علت گرفتاری های شغلی آن نظم ورزشی را از دست داد و اکنون هر چند گاه و با فاصله سری به زورخانه می زند. چرخ تیز او رو به پیشرفت بود. خدامیان یکی از دوستداران راستین ورزش باستانی است و ادب و افتادگی او هم سرمشق است. ورزشکاران و خانواده هایشان عطر و ادکلن مورد نیاز را از مغازه او فراهم می کنند.

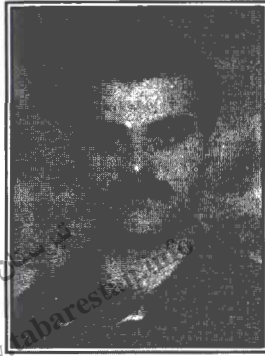
علی اکبر طایفه ارباب^۲

تولد ۱۳۴۳

علی اکبر طایفه ارباب از ورزشکاران سالهای ۶۳ به آن سوست - اگر چه او و دوست صمیمی اش خدامیان در گود از روی فروتنی اغلب رو به روی سردم و کمی آنسوتر می ایستادند، ورزش درست و به قاعده می کردند. طایفه ارباب در مراسم ورزشی مثل بسیاری از ورزشکاران پذیرایی از مهمانان را وظیفه می داند و از کوشش در این راه کوتاهی نمی کند. کوشایی و نیز گشاده رویی او زبانزد دوستان است. طایفه ارباب در شهر در کار خرید و فروش کالاهای گوناگون - آزاد - است.

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها

^۲ -ر.ک. به بخش تصویرها



محمد رضا شعبانی

تولد ۱۳۴۴

محمد رضا شعبانی از روزگار دبیرستان شوقی بسیار به ورزش داشت و در مسابقه‌های کشتی آموزشی شرکت می‌کرد. پس از آن به ورزش باستانی رو آورد و اکنون یکی از ورزشکاران شناخته و شایسته باشگاه ویشناسب است. پیشه او فروش عمده برخی خوار و بار بسته‌بندی شده می‌باشد.

اصغر عظیمی^۱

تولد ۱۳۴۴

اصغر عظیمی اندکی پیش از سال ۷۰ ورزش را در زورخانه ویشناسب آغاز کرد. پس از ساخت زورخانه علی‌ابن ابیطالب به علت نزدیکی خانه به عضویت آن درآمد. او تا همین یکی دو سال پیش در شمار ورزشکاران هر شبه بود ولی چندی است شاید به دنبال



^۱-ر.ک. به بخش تصویرها



مأموریت‌های دو رو دراز اداری نمی‌رسد مانند گذشته به زورخانه بیاید. عظیمی بدنی ساخته و نیرومند دارد و از نگاه اخلاقی مردی شایسته و در اداره گاز از کارمندان گشاده-روی آن دستگاه است.



اصغر قاسمپور

تولد ۱۳۴۴

اصغر قاسمپور جوانی شایسته و از ورزشکاران مطرح زورخانه‌های شهر است. کمتر شبی است که به باشگاه نیاید و نزدیک به دو ساعت تمرین نکند. او و هفت هشت تن



دیگر عضو ثابت ورزش باستانی در مراسم و جشنها به شمار می‌روند. از میان بخشهای پنج شش گانه ورزش باستانی گرایش او به گرفتن تخته سنگ و زدن کباده بیش از دیگر بخشهاست. قاسمپور بارها در مسابقه‌های استانی و کشوری این دو رشته شرکت کرده و مقام‌هایی بدست آورده است. حرفه او فنی و تعمیر لوازم سبک و سنگین خانگی است.

علی عددی^۱

تولد ۱۳۴۶

از خردسالی همراه پدر پیشکسوت (محمدعلی عددی) به زورخانه می‌آمد. در دوازده سیزده سالگی در گود ردیف خردسالان می‌ایستاد و به تناسب سن ورزش می‌کرد. با راهنمایی پدر زود به زیر و بم کار پی برد و پیش از بیست سالگی در زمره ورزشکاران شیرینیکار به ویژه در چرخ و میل بازی درآمد. پس از تشکیل اداره مرکزی ورزش باستانی - فدراسیون - و آغاز برپایی مسابقه‌های گروهی زورخانه‌ای و مهارت‌های فردی، از نخستین شرکت‌کنندگان و نخبگان بود و در سالهای ۶۳ تا ۶۵ بارها در چرخ تیز مقام اول و در میل‌بازی مقام سوم کشوری را بدست آورد « یکبار هم همراه نخستین تیم ملی تبلیغی ورزش باستانی به اسپانیا رفت. در سالهای کنونی در رشته قایقرانی مقام دوم کشوری را بدست آورد. علی عددی دبیر هیئت ورزش باستانی و دبیر کمیته مربیان اداره مرکزی - فدراسیون - و نیز مدیر طرح آموزشی آن اداره است. برپایی و راه‌اندازی

^۱ -ر.ک. به بخش تصویرها



کارخانه ظرفهای یک بار مصرف ساری، کوشش اقتصادی وی و تنی چند از همکارانش را نشان می‌دهد.

عبدالحمید آذری^۱

تولد ۱۳۴۷

عبدالحمید آذری از سال ۶۰ به آن سو به عضویت زورخانه ویشتناسب درآمد. او ورزشکاری منظم و وقت‌شناس و نیز بسیار فروتن و با ادب است. قبل‌بند و بدن ساخته، ورزشی او چرخ به ویژه تک فرش را زیبا نشان می‌دهد. رشته تحصیلی او شیلات و کار وی در آن اداره است و اکنون در یکی از کشورهای آسیایی دوره دکترا را این رشته را می‌گذراند.

مصطفی رضانی^۲

تولد ۱۳۴۷

آغاز ورود مصطفی رضانی به گود در بیست و دو سالگی است. از آن هنگام تا کنون پیوسته به زورخانه می‌آید و بر اثر تمرین پیاپی پیشرفت‌های چشمگیری داشته است. رضانی بارها در مسابقه‌های فردی و گروهی ورزش باستانی شرکت کرده و مقام‌هایی بدست آورده است. چرخ چمنی رضانی به راستی زیبا و نمونه است. او در جشنها و دیگر مراسم ورزشی از یاری و همکاری روگردان نیست. ادب و مهربانی رضانی زبانزد و شغل او حمل میوه و تره‌بار با خودرو- باری شخصی به تهران و دیگر شهرستانهاست.

^۱-ر.ک. به بخش تصویرها

^۲-ر.ک. به بخش تصویرها

سید فخرالدین صفایی هندی^۱

تولد ۱۳۴۶

سید فخرالدین صفایی هندی در سالهای نزدیک به ۷۰-خ به ورزش باستانی روی آورد. نخست در باشگاه دخانیات پس از آن در ویشتناسب یا دوستان به گود می‌رفت-او چندان دوستدار میانداری نیست و اگر مرشد و پیشکسوت اصرار بورزند میانداری میل را می‌پذیرد. صفایی به راستی انسانی مؤدب و حرفه‌اش تعمیر ساعت است.



^۱-رک. به بخش تصویرها



رویدادها و خاطره‌ها



تبرستان

www.tabarestan.info

بخش هشتم

رویدادها و خاطره‌ها

قزوین شهری کهن و دیدنی

رئیس تربیت بدنی قزوین ساروی است و چون از میان رشته‌های ورزشی گرایش به ورزش باستانی بیشتر است، هفته پیش یک گروه از ورزشکاران همشهری این رشته را به قزوین دعوت کرد. صبح هشنبه پانزده نفر از ورزشکاران ساروی با خودروی تربیت بدنی از ساری، به سوی قزوین، راه افتادند. ناهار را در یک باغ کرایه‌ای، کنار رود خروشان هراز خوردند و ساعتی آسودند. سپس مزاح‌کنان و شاد به راهشان ادامه دادند. آغاز شب به قزوین رسیدند. ورزشکاران باستانی شهر به پیشباز آمدند و خوش آمد گفتند و آنان را به زورخانه بردند. ورزش باستانی در قزوین رو به گسترش است و مرشدان به ویژه برادران حاج ولیان - حسین و اکبر - دلنشین و استادانه می‌خوانند و ضرب می‌گیرند.

هنگام ورزش در گود، قزوینیان به رسم مهمان‌نوازی نه تنها همتایان ساروی بلکه کوچکترانشان را هم بالا دست خود ایستانیدند و بخشی از میانداری را به آنان دادند. احترام و ستایش و شعر و شعار و صلوات - میزبان و مهمان - در اوج بود. هر دو گروه می‌کوشیدند در نوبت چرخیدن، میل گرفتن و کباد کشیدن، شیرین‌کاری و هنرشان را نشان دهند.

در سر میز ناهار سرپرست تیم ساری برخاست و از تربیت بدنی قزوین و دیگر دست‌اندرکاران این مراسم سپاسگزاری و آنان را ماه آینده برای یکی دو روز به ساری دعوت کرد.





شهرآباد و تمیز بود و مثل اصفهان دارای مسجد و امامزاده و مزارهای فراوان تاریخی است - ساختمان کلاه فرنگی و یکی دو دروازه با معماری دوره صفوی و بناهای دیگر دیرینگی شهر را نشان می‌دهد. به تازگی مزار امامزاده حسین بن موسی الرضا (ع) را بازسازی کرده‌اند - سکوه‌های پیرامون صحن با طاق‌های هلالی و وضوخانه پاکیزه، مکانی مناسب برای اسکان زائران به ویژه در تابستان است - نام دانشمندان و ادیبان مثل عبید، دهخدا، حمدالله مستوفی، محمد قزوینی، عارف ... بر پیشانی چندین خیابان و میدان می‌درخشد. بر روی هم قزوین شهری کهن، دیدنی و برای گردشگران بسیار پر جاذبه است^۱

۸۵/۳/۱۴

اهداء تخته سنگ

پس از افتتاح زورخانه نوساز و شکوهمند ساری، هر یک از ورزش دوستان فراخور ذوق و توان مالی، چیزی پیشکش کردند. این بنده هم یک جفت تخته سنگ - یکی از ابزارهای ورزش باستانی - فرستادم.

پس از دو سال شبی تیم ورزش باستانی کربلا در سفر به مشهد به زورخانه ساری آمدند. سرپرست تیم چون چشمش به تخته سنگهایی چند افتاد به مدیر گفت: ساخت و تهیه این ابزار در کربلا برایمان دشوار است و اگر یک جفت از آنها را به عنوان یادگاری به ما هدیه کنید همواره سپاسگزار خواهیم بود. مدیر پذیرفت و اجازه داد او خود یک جفت

^۱ - پرسه ۳ ص ۳۰۲

را برگزیند. سرپرست تیم ورزشی کربلا هم دست روی تخته سنگ اهدایی من بنده گذاشت...^۱

۸۴/۴/۲۰

دیدار ورزشکاران باستانی با زندانیان

هر سال در یکی از شبهای ماه رمضان، ورزشکاران باستانی شهر ساری به دعوت مسئولان به میان زندانیان می‌روند و با نمایش حرکتهای زیبای ورزشی، ساعتی آن غم‌زدگان را شاد می‌کنند. پس از بازرسی بدنی، ورزشکاران را به درون تالاری بزرگ راهنمایی کردند. بالای تالار از دو سوی سکو داشت. زندانیان از دری ویژه و کوتاه به داخل آمدند و روی پله‌ها پشت نرده آهنی نشستند. شمار آنان نزدیک به چهار صد تن بود. بیشترینشان جوان و میانسال و کمترین سالمند بودند. پس از چیدن و گذاشتن دایره‌وار ابزارهای ورزشی در میان تالار، ورزشکاران با شلوار گل‌دوزی شده و زیبای پهلوانی و پیراهن رکابی، همراه با ضرب و صدای دلنشین مُرشد به میدان آمدند. زندانیان جوان از تماشای شیرین کاری آنان به شوق آمده بودند و هلهله و شادی می‌کردند ولی پیران همچنان به آزادی می‌اندیشیدند و دلمرده بودند: ورزشکاران برای آزادی و بازگشت آنان به جامعه، پیوسته صلوات می‌فرستادند و از ته دل دعا می‌کردند. از پایین با دقت به آنان نگریستم و آشنایانی چند دیدم. چون گفت‌وگوی نزدیک با آنان ممنوع بود از دور برای هم دست تکان دادیم و ابراز مهر کردیم. صحنه‌ای بسیار تأثیر انگیز بود. آخر چرا باید در عصر





گسترش دانش و خرد، گروهی از ما، مثل انسانهای دوران‌های کم‌خردی و نادانی همچنان بلغزیم و اینگونه پر و بال شکسته رنج بکشیم. به یقین برای دولت‌ها یافتن ریشه‌ها و انگیزه‌های جرم و نابودی آنها، آسانتر و شاید کم‌هزینه‌تر از نگهداری و تنبیه مجرم است.^۱

۸۳/۸/۲۰

تبرستان

www.tabarestan.info

نامه‌ای توهین‌آمیز

آوازه‌میل تراشی زیبای مرشد نجفی همه جا پیچیده بود و بسیاری از وی می‌خواستند میل خوش دست برایشان بتراشد. از جمله این سفارش دهندگان، باستانی کاری پیشکسوت و تحصیل کرده شهری دور بود. او بجای اینکه درخواستش را در کاغذی سفید و رسمی بنویسد. و به محل اقامت او گنبد بفرستد و یا تلفنی بگوید، در تکه کاغذی کهنه و رنگ و رو رفته به اندازه کف دست بامداد چنین نوشت: سلام یک جفت میل ده کیلویی و خوش دست برایم بتراشید و بفرستید، هزینه‌اش را پس از دریافت خواهیم پرداخت قربان شما فلانی! نامه را به راننده آشنای کامیونی داد و فرستاد، وقتی بدست مرشد رسید. از شلختگی و ناآگاهی نویسنده به آیین نامه نگاری شگفت زده شد. بی‌درنگ پشت همان پاره کاغذ با خطی کژمژ نوشت چون چوب ویژه میل - توت - در دسترس نیست، از قبول سفارش معذوز است. پاسخ را همچنان تحقیرآمیز فرستاد و بدینسان تنبیه‌اش کرد. هر چه کاری بد روی از گل گل و از خار خار

مسابقه ورزشکاران سالمند باستانی

دین را حرمی است در خراسان دشوار تو را به محشر آسان
از معجزهای شرع احمد و زحمت‌های دین یزدان ...

(سنایی)

پس از چهار سال برای شرکت در گرد هم‌آیی کارشناسان ورزش باستانی و مسابقه گروهی زورخانه‌ای بار دیگر سفری به مشهد رفتیم. همسفران ورزشکارانی چند از آن رشته بودند. هدفشان زیارت حضرت رضا (ع) و شرکت در مسابقه بود. آغاز شب همگان به پایانه رفتیم و با اتوبوسی نو و تمیز - سیر و سفر - براه افتادیم. چندی است مسافران بجای روز، شب راه می‌پیمایند و از وقت روز برای رسیدگی به کارها بهره می‌گیرند. سازمان تربیت بدنی پیشاپیش مهمانپذیر درجه یک و نوسازی را برای اسکان تیم‌های هجده‌گانه استانها برگزیده بود. شرط شرکت در مسابقه داشتن سن ۶۰ سال به بالا بود. شمار ورزشکاران هر تیم با سرپرست و مرشد آن ۶ نفر بودند. از دهه دوم انقلاب، حکومت به علت‌هایی چند، ورزش ملی - مذهبی باستانی را به چشم مهر می‌بیند و آنرا مانند دیگر رشته‌ها ارج می‌نهد. اکنون بودجه دولتی زورخانه‌ها نزدیک به بودجه برخی رشته‌ها مثل کشتی است.

رئیس اداره مرکزی ورزش باستانی و کشتی پهلوان کشور، پهلوان زاده‌ای نجیب به نام دکتر سید عبدالله سجادی است. دکتر سجادی استاد دانشگاه و رشته تحصیلی و تخصصی او، روان‌شناسی است. مردی آهسته و متین و در گسترش این ورزش کهن سخت کوشا.





هر روز با معاون خود به محل مسابقه می‌آمد و برای هر چه بهتر برگزار شدن آن دستورهایی خردمندانه می‌داد. زمان مسابقه هر تیم بیست دقیقه و یک یک آنان در پایان با پیراهن ورزشی و شلوار گلدوزی شدهٔ پهلوانی همراه مرشد خود کنار دکتر می‌ایستادند و عکس و فیلم یادگاری می‌گرفتند. مرشدان جوان و دوره دیده، شعرهای عرفانی را با آهنگ‌های دلپذیر بعضی هنرمندان صدا و سیما می‌خواندند. و شورهای می‌آفریدند. لیکن بقیه این نوآوری و هنرمندی را نداشتند و همچنان سوگوارانه و غم‌انگیز می‌خواندند. مشهد پرمسافرتترین و شاید ثروتمندترین شهرهای ایران است.

در سال‌های ۳۰-۵۰ ش بیشتر مسافرخانه‌ها در خیابان‌های نزدیک حرم بود ولی اکنون در دامنه کوه‌های کنار شهر هم ساختمان‌هایی چندین طبقه ویژه مسافران برآورده‌اند و این جدا از زائرسراهای وزارتخانه‌ها و شرکت‌هاست.

مهمانپذیر ما در خیابان دانشگاه نزدیک خوابگاه سابق دانشجویان بود و من با نگاه به آن، سالهای سکونت در اتاق کوچک سمت خیابان را بیاد می‌آوردم و به روزهای خوش سپری شده افسوس می‌خوردم....^۱

۸۵/۲/۱۶

ورزشکاران باستانی نیشابور در ساری

دیشب فرصتی دست داد و سری به زورخانه زدم. از چراغ‌های اضافی و کاغذهای آویخته رنگی و تزئینی و نظم و نظافت ویژه و ردیف میز و صندلی کرایه‌ای و میوه و



شیرینی دریافتیم یا جشنی در پیش است و یا مهمانانی از شهرستان دور می‌آیند. مسئله را از ورزشکاری پرسیدم توضیح داد: این آراستگی برای ورود و خوش آیند ورزشکاران باستانی نیشابور است. پس از نیم ساعت مهمانان رسیدند. تعدادشان بیست و چهار تن بود هنگام ورودشان مرشد ساری ضرب را به صدا درآورد. میزبانان شوقمندان خوش آمد گفتند و پی در پی صلوات فرستادند. پس از پذیرایی نه تن از آماده‌ترین و شیرین‌کارترینشان پیراهن و شلوار پوشیدند و با آهنک ضرب مرشد خود به گود رفتند. مرشد نیشابوری بیشتر سروده‌های خیام و عطار را می‌خواند. ورزش آنان زیبا و هماهنگ و تماشایی بود. در پایان سرپرست کاروان کنار مردم ایستاد. نخست از مهمان نوازی همتایان ساروی سپاسگزاری کرد. آن گاه با اشاره به یکی از همراهان گفت: اگر چه نیکوکار ورزش دوست شهرمان - آقای گلستانی - دوست ندارد کسی خدمت مادی او را به گسترش ورزش و نیز فرهنگ نیشابور بازگوید. اکنون با اجازه‌ی ایشان به گوشه‌ای کوچک از خدمت ایشان تنها برای شناخت میزبانان به آن اشاره می‌کنیم.

آقای گلستانی هزینه این مسافرت و پول هدیه را مهربانانه پرداخته‌اند و اگر یاری بی‌دریغ ایشان نبود این دیدار مهرآمیز دست نمی‌داد.

هدیه‌ها عبارت بودند از دو قالیچه‌ی ظریف و گرانبها در قابی هنری، پانزده جلد کتاب نیشابور و محاکمه خیام - به قلم فریدون گرائیلی. مؤلف ورزشکار باستانی بود و کتاب پانصد صفحه‌ای و مصورش را با هزینه آقای گلستانی به چاپ رسانیده بود. گلستانی هنگام خارج شدن از باشگاه به آیین و روش زورخانه‌کاران، مبلغ پنجاه هزار تومان روی سکوی سردم گذاشت.





این نوع خدمت و بخشش اجتماعی نه تنها احترام همولایتی‌ها و دیگران را برمی‌انگیزد، بلکه کارخانه و دیگر دستگاه‌های بازرگانی وی را هم از آسیب‌های پیدا و پنهان نگاهبانی می‌کند.^۱

پهلوان حاج مصطفی توسی در ساری

در دهه‌های گذشته زندگی ساده‌تر و فرصت و آرامش مردم بیشتر بود. ورزشکاران باستانی نه تنها شبها، بلکه صبح‌ها هم پس از نماز به زورخانه می‌رفتند و یکی دو دست ورزش می‌کردند، آنگاه با خوردن صبحانه‌ای مناسب، سرخوش و شاد به کسب و کار روی می‌آوردند.

گاهی هم برای رهایی از ملال و یکنواختی به گردش در زورخانه‌های دور و نزدیک می‌پرداختند و شیرین‌کاری هم‌تایان و هنر مرشدان را می‌دیدند و روحیه‌ای تازه می‌یافتند و باز می‌گشتند.

سال ۱۳۲۵ ش - شادروان حاج مصطفی توسی - دارنده بازوبند پهلوانی - با مرشدی خوش پنجه و هنرمند به ساری آمد. ورزشکاران و انبوه مردم به استقبال رفتند و پهلوان را با شکوه هر چه بیشتر به زورخانه آوردند. مرشد ساری ضرب و زنگ را به صدا درآورد و شعری در خوش‌آمدگویی خواند. جمعیت برای دیدن ورزش پهلوان بی‌تابی می‌کردند. نخست مدیر اشاره‌ای کوتاه به مقام پهلوانی و خوی مردانگی او کرد سپس مرشد ویژه و همراه توسی به سردم رفت. با ضرب و آهنگ دلنواز او، پهلوان در پیش و یکایک

^۱ - پرسه ۲ ص ۱۱۵



ورزشکاران، لنگ بسته پشت سر او به گود درآمدند. زیبایی و درستی ورزش او را هنوز پیران شهر بیاد دارند و همچنان می‌ستایند. فردای آن شب شهردار و نیز استاندار، پهلوان و ورزشکاران همراه را به ناهار و شام دعوت کردند. هنوز خیابانها سنگ فرش بود و تاکسی هم براه نیفتاده بود و مردم با درشکه رفت و آمد می‌کردند.

هنگامی که پهلوان و همراهان نزدیک ساختمان شهرداری رسیدند، ناگهان چوپانی راست بالا و تنومند پیش آمد و به زبان مازندرانی گفت «من خوامبه همین جه بنه سر با تک پهلوان ایرون کشتی بیرم» من می‌خواهم همین‌جا روی زمین با یکتا پهلوان ایران کشتی بگیرم.

مرد را یکی دو تن از بازاریان برانگیخته و گفته بودند اگر با پهلوان پایتخت کشتی بگیرد و او را زمین بزند مقام ورزشی و حقوق و پاداش پهلوانی او را به وی خواهند داد. میزبانان ورزشکار به ویژه مرحوم خلج با زیرکی و نوعی مغطله نگذاشتند توسی قضیه را دریابد و شر مساری پدید آید. مرد دست بردار نبود و در بازگشت آنان از شهرداری دنبال درشکه به راه افتاد و همان ادعا و درخواست را تکرار کرد این بار، توسی دریافت و گفت: کشتی پهلوانی دارای سلسله مراتبی است. به او بگویید باید به تهران برود و پشت یک نوجه‌های مرا به خاک بیاورد تا نوبت کشتی وی، به من برسد، شب همان بازاریان، چوپان ساده‌دل را به زورخانه فرستادند و گفتند همچنان برای کشتی پافشاری کند. ورزش باستانی به پایان رسیده بود، پیشکسوتان چون نتوانستند مرد را آرام و از کشتی منصرف کنند، از ورزشکاری هم قد و بالای توسی خواستند لنگ ببندد و به اسم و جای توسی با وی بیاویزد. لنگی هم به کمر چوپان بستند و به گود فرستادند دو حریف برابر یکدیگر



ایستادند. مرشد گل کشتی کوتاهی خواند. پس از آن دست بردند و شانه و کمر هم را گرفتند. هنوز دو دقیقه‌ای نگذشته بود که کسی با صدای بلند از بالای گود نام چوپان را به زبان آورد و گفت: فلانی: هیچ می‌دانی حریف تو سید و بچه پیامبر (ص) است. با شنیدن کلمه سید مرد سست و فوری از حریف جدا شد. روی و موی او را در بوسه گرفت و گفت اگر این بی‌ادبی مرا نبخشاید به زودی سیل یا بلایی دیگر همه رمه‌اش را نابود خواهد کرد.^۱

۱۳۸۵/۸/۸

تنگ نظری

۱- دو سه ماه از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود. مسئولان رده‌ی نخست حکومت پیشین کشته و زندانی شده و یا به سرزمین‌های دیگر گریخته بودند. پس از تصرف خانه، باغ، زمین و نیز ائانه‌ی خانه‌ی مقام‌های نظام شاهنشاهی، آن‌ها را در اختیار اداره‌ای گذاشتند به نام بنیاد مستضعفان. این بنیاد افزون بر این که بعضی از املاک تصرفی را نقدی و قسطی به مردم می‌فروخت، ائانه‌ی مصادره‌ای را هم با بهایی ارزان در اختیار آنان می‌گذاشت و پولش را برای مستضعفان خرج می‌کرد. اگر چه بسیاری در عین نیازمندی از خرید آن ملک‌ها و کالاها اکراه داشتند کم نبودند کسانی که بی‌توجه به ناخشنودی و حسرت صاحبان با همان بهای اندک آن‌ها را می‌خریدند و باکی هم نداشتند. صف خریداران گاهی به سیصد چهارصد متر می‌رسید. ائانه‌ی کشته‌شدگان و فراریان و زندانیان



غیر از فرش، یخچال، کولر، پنکه، ظرف، میز، مبل، صندلی و ... شامل دوچرخه، توپ و اسباب‌بازی بچه‌ها هم بود!

در آن روزها عده‌ای از ورزشکاران جوان و تند و انقلابی تصمیم گرفته بودند مدیر یکی از باشگاه‌های ساری را بر کنار باشگاه را به شیوه‌ی شورایی اداره کنند. آنان گناه مدیر سالمند را شرکت در جشن‌های شاه دستان می‌دانستند و این را نشان سرسپردگی-اش به حکومت پهلوی می‌گرفتند. بیچاره هر چه می‌گفت؛ شرکت او در آن جشن‌ها و مراسم اجباری و تنها برای تبلیغ ورزش بوده است نمی‌پذیرفتند و همچنان بر بر کناری او پای می‌فشرده‌اند. جوانان تند و انقلابی جلسه‌ای تشکیل دادند و از همه‌ی ورزشکاران دعوت کردند برای دادن رأی و انتخاب هیأت مدیره در آن حضور یابند. پیش از رأی‌گیری ورزشکاری خردمند سخنرانی کرد. او پس از برشمردن فایده‌های ورزش برخلاف نظر و انتظار ورزشکاران جوان و انقلابی گفت: مدیر پیشین بیش از چهل سال بدون هیچ کمک در خور دولتی با خون دل چراغ باشگاه را روشن داشت. هنگام برگزاری جشن‌های دینی و ملی با تنی تنها به کارها می‌رسید. اگر نقص و کمبودی بوده است آن‌ها را نباید از ضعف مدیریت او دانست. کمبودها و نابسامانی‌های پیشین بخشی از کمی درآمد باشگاه و بخشی دیگر از نداشتن یاریگران دلسوز و امین بوده است. اکنون او خوشحال و خدا را سپاسگزار است که عده‌ای از ورزشکاران جوان و نیک اندیش دست در دست وی می‌نهند و با همکاری و مشورت باشگاه را بهتر از گذشته اداره می‌کنند. از بخت خوش این سخنان آتش خشم جوانان انقلابی و احساسی را فرونشاند و موضوع بر کناری مدیر از یادشان



رفت. هیأت مدیره با چشم‌پوشی از روش‌های شاه دوستانه‌ی مدیر، او را به ریاست برگزید و پس از طرح آیین‌نامه کارش را آغاز کرد.

تا آن زمان در باشگاه میز و صندلی سالم، کمد، رخت آویزی درست، پنکه، یخچال و آب سردکن نبود. ورزشکاران لباس را روی میخ می‌آویختند و از بشکه‌ی حلبی آب می‌نوشیدند. هیأت مدیره برای رفع این کمبودها تصمیم گرفت از بنیاد مستضعفان بخواند تا از اثاثه‌ی مصادره‌ای چیزهایی به باشگاه هدیه کند. رییس گرگانی بنیاد پس از نگاه به اقلام درخواستی با حالتی از بخل و خست گفت: کمد، آینه، میز و دیگر اثاثه مصادره‌ای ما از نوع عالی است و مناسب باشگاه ورزشی نیست و به کار باشگاه نمی‌آید!

خوبست لوازم احتیاجی را از نهادهای خیریه‌ی دیگر فراهم کنید. مدیر گفت: هیچ نهاد و دستگاه دولتی اموال مصادره‌ای در اختیار ندارد و نمی‌تواند مثل بنیاد مستضعفان آزادانه کمک کند. جواب داد: اگر جنس‌های گران‌بهای درخواستی را به باشگاه ببخشیم در امانت خیانت کرده‌ایم و آن پیش خدا و رسول کم‌گناهی نیست. مدیر گفت: اگر چنین است پس فروش امانت هم خیانت و گناه به شمار می‌رود. باشگاه ورزشی مثل مسجد، بیمارستان و... مکانی عمومی است و بخشی از وقت فرزندان ما در آن جا می‌گذرد. رساندن هر نوع کمک و بخشیدن هر چیز گرانبها و یا ارزان به آن کاری درست و خداپسندانه است. پس از گفتگوی زیاد سرانجام رئیس بی‌خیر بنیاد از بیست قلم کالای درخواستی تنها با پنج قلم کوچک موافقت کرد. پایان سال وقتی بازرسان به حساب و کتاب بنیاد رسیدند به



خیانت کلان رئیس گرگانی آن پی بردند. همین که خواستند او را دستگیر و محاکمه کنند زیرکانه گریخت و از مرز بیرون رفت و هنوز هم برنگشت.^۱

۱۳۷۵/۹/۲۷

مصلحت اندیشی یا فراموشی

۲- خانه‌ی شیخ نزدیک زورخانه بود و صدای ضرب مرشد سخت او را می‌آزرد. برای تعطیل زورخانه و یا انتقال آن به مکانی دیگر بسیار کوشیده بود. چند بار فراز منبر مرشدی را مطربی و ورزش باستانی را رقاضی و مکروه خوانده بود. امید داشت آن سخنان تعصب دینی برخی را برانگیزد تا بروند و با زور و خشم آن بنا را ویران کنند! ولی همواره تیرش به سنگ می‌خورد.

مردم حتی مریدان می‌گفتند: آخر چگونه می‌توان مرشد سردم نشین و راهنمای روش پهلوانی حضرت علی (ع) را مطرب و ورزشکاران پاکدل و جوانمرد را رقاض خواند؟ صدای صلوات و یا الله یا الله گفتن هر شب آنان آدمی را از زمین می‌کند و به جهان والای معنوی می‌کشاند. ایراد و انتقاد او درست نیست و عقل و احساس آن را نمی‌پسندد. شیخ چون همه‌ی درها را به روی خود بسته دید، به ناچار تسلیم شد.

شبی فرزند جوان و طالب علم - طلبه‌ی - خود را نزد مدیر زورخانه فرستاد و پیام داد: از مخالفت‌های گذشته پوزش وی را بپذیرد. اکنون اگر آن پنجره‌ی کوچک رو به خانه‌ی



او را ببندد تا صدای ضرب به گوشش نخورد و به مرشد هم بگوید از این پس آرام تر بزند، دیگر حرفی ندارد و سپاسگزار است.

مدیر پذیرفت و دشمنی میان آن دو پایان یافت. سال‌ها گذشت و فرزند شیخ دوره تحصیل حوزه‌ای را پشت سر گذاشت و در شمار واعظان درآمد.

یک سال ورزشکاران در شب تولد حضرت علی (ع) جشنی در زورخانه برپا می‌کنند و مردم به ویژه بلند پایگان سیاسی - دینی را به تماشا فرا می‌خوانند. از جمله دعوت شدگان یکی هم واعظ جوان، فرزند شیخ پیشین و همسایه‌ی دیرین زورخانه بود.

در آغاز یکی از دست اندر کاران با بیانی خوش از سوی مدیر و ورزشکاران به جمعیت خوش آمد گفت. آن گاه از واعظ جوان خواست، سخنانی در اهمیت ورزش به ویژه ورزش اسلامی، ملی باستانی برای حاضران بگوید. با صلوات جمعیت برخاست. پس از مقدمه‌ای کوتاه به نقل داستان کشتی جوانمردانه‌ی پوریای ولی پرداخت و گفت: پوریا با باخت عمدی کشتی توانست دل مادر پیر حریف را شاد کند و افزود وی و مرحوم پدرش از سال‌ها پیش با این ورزش آشنایی داشته و همواره آن را می‌ستوده‌اند و افزود!

آن شادروان صدای ضرب مرشد را نغمه‌ای روحانی و دلپذیر می‌دانست و اگر شبی صدای مرشد و آهنگ ضرب را از زورخانه‌ی کنار خانه نمی‌شنید افسرده می‌گشت! این سخنان مدیر و برخی از ورزشکاران همسال واعظ جوان را به یاد دشمنی‌ها و شکایت‌های مرحوم پدرش علیه زورخانه انداخت. به یکدیگر می‌نگریستند و چون می‌دانستند قضیه

برعکس بوده است لبخند می‌زدند و گوینده‌ی محترم را نه دروغگو بلکه مصلحت‌اندیش و یا فراموشکار می‌خواندند.^۱

۱۳۷۸/۶/۲۷

پایمردی

حاج مصطفی طوسی از ورزشکاران باستانی و کشتی‌گیران بنام ایران بود. پیش از رواج کشتی فرنگی از چند پهلوان پُرنوجه و صاحب بازوبند نیم قرن اخیر کشور به شمار می‌رفت.

قامتی متوسط و شانه‌ای پهن و چشم و ابروی زیبا و گونه‌ای مردانه داشت. مرشدان هنگام ورود او به زورخانه زنگ و ضرب را به صدا درمی‌آوردند و بسیار احترام می‌گذاشتند. حاجی درست و به قاعده لنگ می‌بست و به گود می‌رفت و زیبا و تماشایی ورزش می‌کرد. کنده زدن، سنگ گرفتن، شنا رفتن، میل گرفتن، چرخیدن، پا زدن، کباده کشیدن و دعا کردنش بدون کوچکترین عیب و ایراد بود. او افزون بر این که به مرشدان و دیگر کارکنان زورخانه بیشتر از همه دستمزد می‌پرداخت در مراسم گل ریزان هم بخشش او بیش از دیگران بود. می‌کوشید اصول جوانمردی را در حدّ توان بکار بندد.

تا نیم قرن پیش بر اثر ناتوانی نیروی انتظامی زورگویی و جاهل مسلکی کم و بیش رواج داشت. متأسفانه برخی از جاهل مسلکان ورزشکاران باستانی بودند. زورخانه رفتن و



^۱ پرسه یکم ص ۳۹۸

قوی شدن را برای این می‌خواستند تا بتوانند دیگران را بترسانند و یا از ثروتمندی باج بگیرند.

همچنان که در داستان - داش اَکَلِر - زنده یاد هدایت خوانده‌ایم، گاهی بین جاهلان نزاعی در می‌گرفت و یکی به قتل می‌رسید. روزی در اوج شهرت پهلوانی حاجی توسی نوچه‌ای بیست و چهار ساله و بسیار خوش اندام بر سر چیزی کم ارزش با همتایی ورزشکار درگیری پیدا می‌کند و با ضربه‌های مشت او را می‌کشد. قاتل پس از دستگیری و محاکمه به اعدام محکوم می‌شود. تا اجرای حکم یک ماه فاصله بود. حاجی می‌کوشد برای نجات او از کیفر اعدام و تبدیل آن به حبس ابد گامی بردارد. نخست نزد خانواده‌ی مقتول می‌رود و پس از بیان تأسف و همدردی از آنان می‌خواهد از اعدام جوان چشم ببوشند و به کیفر زندان رضایت دهند. بازماندگان پیشنهاد حاجی را می‌پذیرند. ولی دادگاه همچنان به اجرای حکم اعدام اصرار می‌ورزید. پهلوان به ناچار در نامه‌ای از شاه می‌خواهد اجازه دهد تا او چند دقیقه‌ای با وی دیدار کند. هنگام دیدار نخست فضیلت پیشین جوان را برمی‌شمرد آنگاه عکس‌های ورزشی و نیمه لخت او را از جیب درمی‌آورد و به شاه نشان می‌دهد و به نرمی می‌گوید: ملاحظه بفرمایید چهره و بدن و نیز حالت ورزشی‌اش چه زیباست. حیف نیست این اندام متناسب با این سن و سال اندک بر اثر یک لغزش جاهلانه به دار آویخته شود....



وصف دقیق و حمایتگرانه حاجی در شاه گرفت دستور داد کیفر جوان را یک درجه تخفیف دهند. جوان هفت هشت سال در زندان ماند تا بر اثر بخشودگی‌های موسمی و رسمی آزاد شد.^۱

۱۳۷۵/۲/۱۰

جوانمردی

در سال‌های پیش از ۱۳۴۰ ش استاد حبیب‌الله بلور مربی شناخته‌ی کشتی ایران در رادیو برنامه‌ای به نام جوانمردان اجرا می‌کرد. نخست مرشد زورخانه یکی دو دقیقه ضربی شورانگیز می‌زد آنگاه استاد بلور بر سر سخن می‌رفت.

بیان او گرم و گیرا بود. روزی برنامه را به معرفی حاج سید حسن شجاعت معروف به رزاز اختصاص داد. حاجی از پهلوانان و کشتی‌گیران بنام و صاحب زنگ در دوره‌ی رضاشاه بود. بدنی ساخته و متناسب داشت و پشت بسیاری از حریفان را به زمین آورده بود. در ورزش باستانی، میانداری و شیرین‌کاری او را کمتر کسی می‌دانست. هنوز تصویر مردانه‌ی او در بسیاری زورخانه‌های کشور هست. آوازه‌ی پهلوانی او از مرزهای ایران فراتر رفته بود.

یکبار سازمان تربیت بدنی فرانسه از او خواست به عنوان مهمان چند روزی به آن کشور سفر کند. میزبانان فرانسوی هر روز این مهمان عزیز را به مکان‌های دیدنی می‌بردند و آثار شگفت‌انگیز تاریخی، هنری و ... آن سرزمین را به وی می‌نمودند. در این سیر و گشت روزی به دیدن آبشاری رفتند. از نیروی برق تولیدی آبشار، کارخانه‌ای عظیم



^۱ - پرسه یکم ص ۱۱۶



به حرکت درمی‌آمد. حاجی به رسم پهلوانان از میزبانان اجازه گرفت و لخت شد و زیر آبشار رفت و بی‌آنکه تکان بخورد و بلرزد چند دقیقه‌ای مثل کوه ایستاد!

همراهان فرانسوی کار حیرت‌انگیز او را به آگاهی مسئولان رساندند. آنگاه تربیت بدنی فرانسه به رسم یادبود کمربندی زرین و قیمتی به وی اهدا کرد. حاجی هم پس از بازگشت آن را به موزه‌ی (گنجینه) ایران باستان بخشید. او از روزگار جوانی همواره راه تقوی و درستکاری می‌پیمود. به دنیا خواری و ثروت اندوزی رغبتی نداشت. سال‌های پایانی زندگی را بیشتر به نیایش خداوند می‌گذراند. سرانجام به امام زاده داوود رفت و کفشداری و سرایداری آن آستانه را به عهده گرفت. در یک شب جمعه دو سرباز زائر پیش حاجی می‌روند و از او درخواست زیلو می‌کنند. حاجی می‌گوید: همه‌ی زیلوهای انبار آستانه را به زوار داده‌ایم، کمی صبر کنید تا فکری برایتان بکنیم. چند دقیقه‌ای گذشت. سربازان بی‌حوصله شده بودند دوباره پیش او آمدند و با تندى و توهین گفتند: ما با بقیه چه فرقی داریم؟ ناگهان یکی از آنان سیلی محکمی به گوش پهلوان زد. زوار به ویژه ارادتمندان و نوجه‌های ورزشی او جمع شدند و خشمگینانه همین که خواستند سرباز بی‌ادب را کتک بزنند و به قول خودشان - آش و لاش کنند - حاجی پدران‌ه او را در پناه گرفت و نگذاشت و گفت: سیلی وی از روی ناشناختگی و خامی بوده است. بخشودمش^۱.

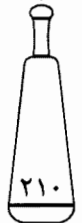
آفتی نبود بتر از ناشناخت

تو بر یار و ندانی عشق باخت

(مولوی)

۱۳۵۷/۳/۸

۲۰۹



درجه زنگ در چرخ

صبح یکی از جمعه‌های بهمن سال ۱۳۷۰ ش یکی از دو زورخانه بابل تصمیم گرفته بود به ورزشکاری ساخته و شیرین کار درجه زنگ در چرخ بدهد. برابر آیین ورزش باستانی هرگاه بیست و چند سال از ورزش پیوسته و درست کسی بگذرد و به راستکاری و کوچک نوازی و مهمان دوستی و دیگر صفت‌های جوانمردانه آوازه یابد بر مدیر زورخانه است درباره امتیاز زنگ او با بزرگتران و پیشکسوتان شور کند و اگر آنان را با خود همداستان یافت جشن بگیرد و به مرشد بگوید از این پس هنگام چرخ او، زنگ را به صدا درآورد.

زمان درجه زنگ فرهاد فرا رسیده بود. بیشتر ورزشکاران باستانی ساری، و دیگر شهرهای مازندران را به مراسم دعوت کرده بودند. پس از خوش آمدگویی، هفده تن از برجسته‌ترین و خوش‌اندام‌ترین ورزشکاران لخت شدند و لنگ بستند و با آهنگ ضرب و صدای مرشد به گود رفتند. از پنج شش بخش ورزش باستانی بخش سوم، چرخ است.

چون نوبت چرخیدن فرهاد رسید، مدیر برخاست و گوشه‌ای از گذشته ورزشی و اخلاقی درخشان او را بازگفت. آنگاه با صلواتی از او خواست از گوشه گود به میان بیاید و بچرخد - فرهاد با گفتن - رخصت - دستها را باز کرد و با زنگ مرشد به چرخیدن پرداخت - هنوز دو سه دور نچرخیده بود که ناگهان گره لنگ روی زیر جامه او باز و مثل سفره‌ای بر کف گود پهن شد. رنگ او پرید، شرم زده سر به زیر انداخت. منتظر بود پیشکسوت نام‌آور مجلس با سخنی دلجویانه عیب کار را بیوشاند و موضوع را اندکی عادی نشان دهد. لیکن پیرمرد کوته‌بین با صدایی بلند، نامهربانه گفت: متأسفانه گود مقدس به زبان حال می‌گوید: هنوز وقت زنگ او نرسیده است. باید دست کم دوسالی صبر کند. به احترام پیری



و موسپیدی هیچکس از بی‌پایه بودن حرف او اعتراض نکرد. ورزش به پایان رسیده بود همگان برخاستند و به رسم زورخانه چیزی در سردم مرشد گذاشتند و بیرون آمدند.^۱

۸۵/۴/۲۰

سخنی از دوست ادیب «احمد داداشی»^۲

«استاد ادب، احمد داداشی، صاحب کتاب «پرسه» در نزد فرهنگیان محترم، آشنا است. این کتاب که از مسایل و نکات ظریف اجتماعی، و معرفی برخی از افراد و اشخاص صاحب نظر، برخوردار است، نشانگر شناخت اجتماعی مؤلف آن می‌باشد، که الحق خدمتی ارزنده در آگاهی جامعه، برجای گذاشته است.

استاد که مرا سرگرم نوشتن زندگی نامه شخصیت ارزشمند روحانی آیت الله کوهستانی دید، نکته‌ای را که با دیگر دوستان خود، از محضر این پیر خرد به یادگار داشت، بیان فرمود:

روزی با برخی از دوستان که الحق عاشق دیدار محبوب خود بودند، در محضر آقا قرار گرفتیم. فضای مجلس، فضای روحانی و معنوی بود. شوق و ذوق حضور یافتگان نشان می‌داد که در سراپای وجودشان سخن پر بار آقا نفوذ کرده است. و از هر نکته‌ای که آقا بیان می‌فرمود، در شاخه‌های مختلف زندگی‌شان، مؤثر و پرمعنا بود.

در این حیض و بیض که از هر دری سخن می‌رفت، از میان جمع صدای مردی شنیده شد که دیگر شنوندگان را در مسیر سخن خود قرار داد. او گفت:

^۱ - پرسه ۳، ص ۲۲۸

^۲ - علی اکبر حسینی شیرازی - کبیر کوهستان ص ۳۶۴

آقا، چه قدر مسخره است، در برخی از شهرهای ما، به عنوان باشگاه ورزشی، گودالی می‌کنند و جمعی، حلقه وار در آن قرار می‌گیرند، و همراه با سازی که نواخته می‌شود، می‌رقصند.

آقا که متوجه سخن انحرافی او شده بود، خطاب به ایشان فرمود: مکانی که اشاره کردید، آیا مکان رقص است؟

آن مرد پاسخ داد: نه، می‌گویند زورخانه.

فرمود: ورزش‌های دیگر هم در آن جا، تمرین می‌کنند؟

گفت: بلی، وزنه‌برداری، رزمی، بدن‌سازی و ...

فرمود: در این گودال که گفتی، چه ورزشی صورت می‌گیرد؟

گفت: اسمش، ورزش باستانی است.

فرمود: متوجه نشدی حرکات‌شان چگونه است؟

گفت: مردی، ساز می‌نوازد، و آن‌ها شروع به حرکات گوناگون می‌نمایند، و می‌گویند که ورزش می‌کنند.

فرمود: می‌توانی اسم آن حرکات را بگویی؟

گفت: شنا می‌روند، چرخش می‌زنند، تخته برمی‌گیرند و ...

فرمود: خُب پسر جان، همه‌ی این سؤالات را که کردم، خواستم خودتان بگویید که این مکان ورزشی را، «زورخانه» می‌گویند. نه جای رقص.



ورزش باستانی





آن گودال که به گود زورخانه معروف است، از قدیم بوده. جوانان ما از دوران باستان در این ورزش حرکتی می‌کنند که نوعی رزم‌آوری است، آن سازی که اشاره کردی، نواخته می‌شود. غیر از لهو و لعب است که در جشن‌ها به کار می‌برند.

اطلاّع داشته باشید، که حضرت رسول (ص) زمانی که برای جنگ حرکت می‌کردند، سخنی بدین مضمون می‌فرمودند؛ طبل و نقاره را به صدا درآورند، این نوع صداها، افراد سلحشور را به تحرک وامی‌دارد که جهش و حرکات رزمی از خود نشان دهند. و این حرکات، بدن را آماده می‌سازد، برای مقابله با دشمن.

پس، عزیز من. هر نوع صدا را نمی‌توان نامشروع دانست. و هر نوع مکان را نمی‌توان، مکان رقص نامید. و گود زورخانه را نباید گودال نامید. امکان دارد، در جمع افرادی که سخن می‌گویی، ورزشکاران و یا ورزش دوستان باشند، آن وقت شما را مرد بی‌اطلاعی می‌دانند، که از ورزش، رزم، جوانی و جوان مردی چیزی نمی‌دانی. در حالی که شما در این جا، می‌خواستی به مشروع بودن ورزش باستانی، اطلاّع کسب کنی. این عقیده شما درست است.

سخنان حکمت‌آور مرد حکیم، پایان یافت. و گروه ما که برخی اهل ورزش و عده‌ای از ورزش دوستان بودند، در بازگشت به هم گفتیم که؛ آقا تنها در عالم عرفان نیست که غنی و وسیع است. بلکه در همه جوانب اطلاعات مخصوص به آن را دارد. و در حقیقت،

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

آمرزش خدا بر او باد»

«آمین»



گذشت

۱- شهرت حاجی طوسی در پهلوانی و جوانمردی، کشور گیر شده بود. ورزشکاران باستانی شیوه و شگرد ورزشی او را می‌پسندیدند. تصویر لخت او با لنگ و یا شلوارک چرمی در حالت‌های گونه‌گون ورزشی در بیشتر زورخانه‌های ایران بود. شیعی دیرهنگام حاجی و چند ورزشکار در شمیران از خیابانی می‌گذشتند. هوا تاریک و خیابان خلوت بود. رفتگری جارو می‌زد. گرد و غبار فضا را تیره کرده بر سر و روی آنان نشسته بود. یکی از همراهان به سرفه افتاد و با لحنی تند گفت: چرا آب نمی‌پاشی؟ و به سلامت خود و مردم آسیب می‌رسانی؟ رفتگر یادآوری او را توهین گرفت. چند گام پیشتر آمد بی‌آنکه سخنی بگوید، ناگهان در تاریکی سیلی محکمی نه به گوش گوینده بلکه به گوش حاجی طوسی زد! دوستان به خشم آمدند و همین که خواستند جواب سیلی رفتگر را بدهند حاجی نگذاشت و گفت: مصلحت در این است گذشت کنیم و پیش از آنکه ما را بشناسند بی‌سر و صدا دور شویم. زیرا اگر دستی برویش دراز کنیم از این خبر فردا نه تنها ورزشکاران بلکه همه کشور ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: پهلوان پایتخت - توسی و همراهان همه رسم و آیین جوانمردی را زیر پا نهاده رفتگری ساده و ضعیف را آزرده‌اند!

حاضر جوابی

از یکی از خیابانهای پر رفت و آمد بابل می‌گذشتم. دیدم عده‌ای از ورزشکاران باستانی ساری با مرشدشان از روبرو می‌آیند مرشد با من آشنا و صمیمی بود. ایستاد و گفت: به

^۱ پرسه یکم، ص ۱۲۱



عیادت و ورزشکاری بیمار می‌رویم، اگر شما هم بیایید او بیشتر خوشحال می‌شود. همراهشان رفتیم. به میوه فروشی رسیدیم یکی از ورزشکاران در حالیکه پرتقال‌ها را از داخل جعبه برمی‌داشت و در پاکت بزرگ می‌گذاشت به نرمی از فروشنده پرسید: پرتقال شیرین است؟ فروشنده با لحنی تند و بی‌ادبانه پاسخ داد: شیرین شوهر رفته است! مرشد هم فوری گفت: آیا می‌توانید خانه‌اش را به ما نشان دهید؟

ملک الشعرا بهار در زورخانه ساری

بهار در سومین سفر به مازندران - ۲۴-۱۳۲۳ نخست به ساری آمد. استاندار و دیگر مقام‌های بلند پایه به استقبال رفتند و به فرخندگی و رود او مراسم شکوهمندی برگزار کردند. فردای آن روز وی را به دیدن بناهای تاریخی و فرهنگی شهر از جمله دبیرستان پهلوی بردند. دقت در معماری کم نظیر و فضای پردرخت و سرسبز آن شاعر استاد را به وجد آورد و سرود:

شاد باش ای شهر ساری کز فروغ علم و دانش
باش تا بینی همی کز فرّ علم و نور دانش
آسمان سای و بهشت آسای خوانندت ولیکن
بینمت چشم و چراغ کشور مازندرانی
در تن ایران زمین مانده روح و روانی
بینمت خوشتر از اینی دانمت برتر از آنی

این شعر تا پیش از آتش‌سوزی دبیرستان، بالای دیوار روبروی در ورودی ساختمان در کاشی سبز به خط زیبایی کتیبه شده بود. شب میزبانان برای سرگرمی و خوش آیند میهمان عزیز او را به تنها زورخانه شهر بردند آنگاه سروده‌ای از وی را به مرشد -



محمدباقر مستشرق دادند و خواستند، همراه شعر فردوسی بیت‌هایی هم از چکامهٔ بهار را بخواند. پذیرفت و هنگام گرفتن میل با صدایی دلنشین خواند:

دوش در تیرگی غزلت جان فرسای
گشت روشن دلم از صحبت روشن رای
آسمان بود بدانگونه که از سیم سپید
میخ‌ها کوفته باشد به سیه دیبایی...
گفتم این انجم رخسنده چه باشد به سپهر
گفت بر ریش طبیعت تُف سربالایی..
گفتمش صحبت فردای قیامت چه بود
گفت کجاش از پس امروز بود فردایی
گفتمش چیست بدین قاعده تکلیف بهار
گفت گر دست دهد عشق رخ زیبایی.

بهار تا پایان ورزش لبخند می‌زد و پیوسته به مرشد و ورزشکاران آفرین می‌گفت.^۱

چهارم آبان روز جشن ورزشکاران

ورزشکاران مانند بسیاری گروه‌های اجتماعی، از گوشه‌گیری و ناپیدایی دوری می‌جویند و همواره پی موقعیتی می‌گردند تا دست آوردها و آموخته‌های شیرین ورزشی خود را بنمایانند و نیز شوق و گرایش ورزش را در همگان به ویژه نوجوانان و جوانان بیدار کنند. در گذشته‌های دور سیاست بازان با پشتیبانی و دلگرمی‌های دروغین بعضی تیم‌های ورزشی را می‌فریفتند و تا اندازه‌ای از مراسم‌شان بهره سیاسی و تبلیغی می‌بردند! ورزشکاران قضیه را چندان در نمی‌یافتند و اگر درمی‌یافتند اهمیت نمی‌دادند و آنرا به بازی می‌گرفتند. اندیشه‌شان تنها هنرنمایی ورزشی و نامجویی و تشویق و آفرین بینندگان بود. در آن روز میان ورزشکاران چهره‌های ضد شاهی هم کم نبوده‌اند و این از شگفت‌کاری‌ها

^۱ - احمد داداشی - خبرنگار بار فروش - ۱۳۸۷ - شماره ۷۱



بود! بنابراین اتهام شاه دوستی به ورزشکاران برای شرکت در آن جشن چندان خردمندانه نیست و چنین انتقادی دور از واقعیت و انصاف است. در جشن آبان ورزشکاران باستانی هم مانند دیگر رشته‌ها با آراستگی و هم آهنگی هر چه بیشتر در نوبت خود به میدان می‌آمدند و مرشد همانند ورزش درون گود هنگام چرخ جوانتران نام حضرت علی اکبر (ع) و در چرخ بزرگتران نام سردار اهل بیت (حضرت ابوالفضل (ع)) و در سه پای پیشکسوتان نام حبیب بن مظاهر را با هیبت بر زبان می‌آورد و همگان از هنراو و ورزشکاران به حیرت می‌افتادند. و در پایان از دست رئیسان تربیت بدنی و دیگر مقام‌ها جایزه می‌گرفتند.

فضل و هنر ضایع است تا نمایند عود بر آتش نهند و مشک بسانید

(سعدی)

ورزش انفرادی باستانی

روز جشن ورزش همگانی سال ۳۳-۳۲ - خ - هوای ساری بارانی و زمین ورزش دبیرستان سابق پهلوی و نیز پادگان گلناک بود. ورزشکاران رشته‌ها نمی‌توانستند مانند سالهای پیش مراسمشان را برگزار کنند. هنوز ورزشگاه کوچک و سرپوشیده تختی را نساخته بودند.

در آن وقت دو تن از مربیان کشتی تیم ملی - حبیب الله بلور و عبدالله مجتبوی و نیز سرپرست ورزش باستانی کشور - شعبان جعفری - (بی مخ) در ساری بسر می‌بردند.

تربیت بدنی و نیز مدیران زورخانه‌های شهر برای یادآوری جشن سالانه ورزش باستانی، از مهمانشان جعفری خواستند در هشتی ساختمان استانداری به تنهایی ورزش



کند. پس از آماده کردن سردم، مرشد پرآوازه شهر مستشرق- بر آن نشست. جعفری هم لخت شد و لنگی بکمر بست و با آن بدن فربه و خال کوبی شده برابر انبوه تماشاگران بیرون و درون ساختمان، نمونه‌هایی از هر پنج شش بخش ورزش باستانی را نشان داد.

یادی از پهلوان محمود ربانی

از ورزشکاران نامی و دوست داشتنی دهه ۴۰-۳۰ بابل یکی زنده یاد پهلوان محمود ربانی (۱۳۰۴-۱۳۴۳) بود.

قدی بلند و بدنی ورزیده و چهره‌ای مردانه داشت. رشته ورزشی او باستانی بود. از نوجوانی در زورخانه مرحوم ایمانی زیر دست پیش کسوتی به نام شادروان حاجی نورپور تمرین می‌کرد و چَم و خَم ورزش را می‌آموخت. شغل پهلوان رانندگی کامیون بود. به هر شهری که می‌رسید، سراغ زورخانه را می‌گرفت، و اگر می‌یافت، شب ساعتی به آنجا می‌رفت و با میانداری و ورزشی زیبا، مرشد و ورزشکاران را به شگفتی و نام بابل را بر سر زبان‌ها می‌انداخت.

دوستان و همدوره‌های‌ها از گذشت و جوانمردی او نکته‌ها نقل می‌کنند. ادب و احترام به پیران، دلجویی از ناتوانان به ویژه در فضای ورزشی از خصلت‌های به یادماندنی او بود. هر وقت همتای ساروی او، تقی خلج با نوجه‌هایش به بابل می‌آمد، پهلوان محمود او را در گود، بالا دست خود جای می‌داد و چون می‌دانست خلج فروتنانه اصرار به چرخیدن او پس از خود می‌کند و برترش می‌شمارد، تکه‌ای پارچه و جُلّی به یکی از انگشتان پا



می‌بست و به بهانه زحمی بودن انگشت پا، پوزش می‌خواست و هرگز بالادست خلج نمی‌چرخید.

پهلوان محمود، همسر و یک دختر داشت. همسرش زنی مدیر بود و نمی‌گذاشت در بزم‌های ناسالم شبانه شرکت کند و خدای نخواستہ آسیبی ببیند.

خانه پهلوان کنار خانه استاد شعبان‌پور بود و آنان با هم رفت و آمد خانوادگی داشتند. پهلوان هنگام گرفتاری‌های اجتماعی از استاد یاری می‌جست. خوشخویی و افتادگی، جوانان بسیاری را به سوی وی می‌کشانید و آنان به دوستی‌اش می‌بالیدند.

زورگو و جاهل پیشه نبود. بیهوده به روی کسی دست دراز نمی‌کرد. مگر وقتی به اصطلاح دُمش را لگد می‌کردند و آزارش می‌دادند.

پسر نادان و جوان صاحب مهمان‌خانه‌ای در بابلسر، می‌پنداشت اگر با ربّانی در بیفتد سری میان سرها درمی‌آورد و به شهرت و موقعیت جوانمردانه او دست می‌یابد. روزی چند سر راه پهلوان می‌ایستاد و پس از رد شدن او صدایی و ادایی مسخره‌آمیز در می‌آورد. پهلوان دو سه بار مهربانانه از او خواست دست از آن رفتار زشت بکشد و ادب پیشه کند. جوانک سخن نرم او را بر ترس می‌گرفت و همچنان به توهین و تحقیر او می‌پرداخت. بار چهارم همین که پشت سر او صدای ناهنجار سر داد، پهلوان زود برگشت و سیلی محکمی به او زد. جوانک بیهوش به زمین افتاد.



پهلوان کمی ترسید شاید هم پشیمان شده بود. پنداشت مرده است. شتابان پیش استاد شعبان‌پور آمد و قضیه را باز گفت. استاد یکی دو تن را به محل حادثه فرستاد. خیر دادند به خیر گذشته و جوانک از مرگ رسته و زنده است.

مرگ پهلوان نا به هنگام و در چهل و دو سالگی و سخت دلخراش بود. راننده اتوبوس شرکت واحد که با او تصادف کرده بود می‌گفت پس از حادثه خیال کرده، خود رواش را نه به یک آدم بلکه به تیر سیمانی و محکم برقی زده است.

مردم بابل جز در سوگ مرحوم نوشیروانی و یکی دو بزرگوار دیگر به انبوهی و شکوه‌مندی تشییع جنازه پهلوان ربانی ندیده بودند. خدایش بیامرزد.^۱

معجزه

درباره‌ی تأثیر دعا و نیز معجزه‌ی مزار امامان و فرزندان آنان فراوان گفته و نوشته‌اند. هنوز هم این جا و آن جا می‌شنویم که فلان بیمار درمان ناپذیر از توسل به روان‌های پاک و الهی، ناگهان شفا یافته است.

در توجیه این مسئله؛ تلقین و تمرکز حواس به یک نقطه و پافشاری در خواستن را مهم‌ترین عامل دانسته‌اند، ولی تاکنون نتوانسته‌اند مثل یک پدیده‌ی مادی اندیشمندانه آن را بشکافند و به پاسخ یقینی و درست برسند.





مرشد جعفر توسلی، یکی از خوش‌پنجه‌ترین مرشدان ورزش باستانی، مردی است پرهیزکار. هیچ‌گاه بی‌وضو سر دم نمی‌نشیند و دست به ضرب نمی‌زند. ورزش کاران سخن و پیش‌نهادهای او را درست می‌دانند و به کار می‌بندند.

پهلوان پایتخت، شادروان حاج مصطفی وسی، به او عشق و ارادتی بسیار داشت و از دیگر همتایان، برترش می‌شمرد. زورخانه‌ی مرشد توسلی گرم‌تر و پرزفت و آمدتر از دیگر زورخانه‌های تهران است. سال‌ها او در حوزه‌ی کوچک کاری خود از راه مراسم گل‌ریزان گره‌های اقتصادی ورزش کاران ابرومند را می‌گشود و در شادی خانواده‌های پیازمند و غم زده می‌کوشید.

روزی شنید دشمنان و رقیبان صنفی - قصابان - پهلوان توسی تصمیم گرفته‌اند در فلان شب به خوابگاه تابستانی او بریزند و آسیب‌هایی به وی برسانند. قضیه را به پهلوان گفت و از وی خواست آن شب به خوابگاه تابستانی نرود و اجازه دهد وی در بستر او بخوابد تا نقشه‌ی آنان نقش بر آب شود.

نیمه‌های شب، دشمنان دزدانه آمدند بی‌آن که روانداز نازک را از روی خفته کنار بزنند به تصور این که او پهلوان توسی است، با میله ضربه‌هایی چند به دست و پای او فرود آوردند و گریختند.

آه و ناله‌ی مرشد به همسایگان می‌رسد و با شتاب مرد را به بیمارستان می‌رسانند. پس از چند روز پزشکان می‌گویند چون ضربه‌های وارده به دست، شدید بود، متأسفانه باید بریده شود. دل مرشد می‌شکند و نیمه‌های شب به مناجات می‌نشیند و حضرت علی (ع) را مخاطب قرار داده و می‌گوید: یا علی، عمری در سر دم از دوستی و ارادت به تو دم زدم و



به عشق تو با این دست ضرب را به صدا درآوردیم. آیا سزاوار است پاداشم قطع آن باشد؟ ... و با این زمزمه‌ها به خواب رفت. ناگهان سحرگاه یا علی‌گویان با دستی سالم برخاست! همه به ویژه پزشکان شگفت زده شدند و دستور دادند تصویر پیش و پس از معجزه‌ی دست او را به عنوان یک رویداد مهم دینی و اعتقادی در بیمارستان نصب کنند.^۱

رسوایی

در سال ۳۸-۳۹ خ شبی رئیس شهربانی با چهار تن از دوستان بازرگان از بزمی برخاسته بودند و شاد و شنگ به خانه می‌رفتند. به کوچه نزدیک زورخانه رسیدند، صدای ضرب مرشد آنان را برانگیخت به تماشای ورزش باستانی و دلجویی از ورزشکاران بروند. زورخانه از انبوه جمعیت پر بود و مراسم گل ریزان به اجرا درمی‌آمد. مرشد رئیس شهربانی و همراهان را با به صدا درآوردن ضرب وارد کرد و صلوات فرستاد همینکه نشستند، ناگهان ته چوب و افور از جیب بغل کت یکی از بازرگانان بیرون زد. تنی چند آنها دیدند و خندیدند. پیش از آنکه دیگران هم آن منظره بد و رسوایی آور را ببینند و مسخره کنند. فوری پیش رفتیم و به عنوان خوش آمدگویی برابر او ایستادم و با انگشت سبابه آنها کنار زدم و درون کت پنهان کردم.

۸۱/۲/۱۰

^۱ - احمد داداشی پژوهاک شماره یکم زمستان ۸۳

شعبان جعفری

گفتم مَنَش ز صدمت تیمور بختیار گفت او مرا ز حرمت شعبان جعفری!

(مظاهر مصفاً)

پیش از پیروزی انقلاب روزی در تهران با ورزشکارانی چند به باشگاه جعفری مشهور به بی مخ رفتم. همراه ما یک مرشد هنرمند و خوش آواز مازندرانی بود. مرشد باشگاه جعفری همین که چشمش به ما افتاد به رسم زورخانه ضرب را به صدا درآورد و صلواتی فرستاد آقای جعفری در حال میانداری بود و عده‌ای در گود هشت ضلعی با او ورزش می‌کردند. پس از یکی دو دقیقه ناگهان مرشد باشگاه دست از روی ضرب گرفت و با اشاره به همکار مازندرانی خود گفت: او استاد من است و اگر لطف کند و بجای من بقیه ضرب ورزش امروز را بزند، وی و ورزشکاران را بسیار شاد و سپاسگزار می‌سازد. مرشد مازندرانی پس از تشکر خستگی سفر را بهانه ساخت و نپذیرفت. سپس آهسته به من گفت: شنیده است آقای جعفری تند و بد زبان است و اگر گوشه‌ای از ضرب با حرکت ورزشی او هماهنگ نشود پرخاش می‌کند. اشتباه می‌کرد. زیرا برابر قانون و سنت ورزش باستانی هیچ کس حق ندارد به مرشد حتی بی‌هنرِ سردم حرف تندی بزند و توهین کند. آقای جعفری دارای قامتی متوسط و چهره‌ای دراز و بینی بزرگ و کشیده و بدنی درشت بود. ریش بلند و سیبیل پرپشت و شانه‌ی پهن و تن خال کوبی شده و ورزشی‌اش حالتی ترسناک به وی داده بود.





همسالان جاهل مسلکش می‌گفتند: پیش از حادثه بیست و هشت مرداد، شعبان ولگردی آسمان جُل بود. پول یک دیزی آبگوشت و دو استکان چای را نداشت. صاحبان قهوه‌خانه‌ها و نیز داش‌ها و مشدی‌ها پذیرایش نبودند. شعبان چون دید آنان نمی‌گذارند وی درون قهوه‌خانه‌ی پاتوق برود و کنار داش‌ها و کلاه مخملی‌ها بنشیند و از زمره‌ی آنان به شمار رود دشنامی نثارشان می‌کرد و تیز می‌گریخت. آنان با دیدن این رفتار او را بی‌مخ لقب داده بودند.^۱

شعبان در ماجرای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ ش به گروه شاه دوستان پیوست و به پشتیبانی دربار توانست بسیاری از سران گروه‌های ملی به ویژه دوستداران دکتر مصدق را سرکوب کند و عنوان تاج بخش بگیرد. از آن پس شاه او را به دوستی گرفت و درجه‌ی سرهنگی بخشید و دستور داد زورخانه‌ای برای تبلیغ شاه دوستی بسازند و به وی بسپارند. پس از دو سال زورخانه ساخته شد. گود مرمیرین، گنبد مقرنسی بالای آن، کاشی‌کاری زیبای دیوار، مجسمه‌های هنری، جایگاه ویژه شاه و سردم هلالی مرشد، ضرب نقره‌ای، زنگ‌کننده کاری شده، کتیبه‌های رنگین و ... هر بیننده‌ای را برآستی به شگفتی می‌انداخت. شعبان هر چند گاه در باشگاه جشنی برپا می‌ساخت و ملکه و دیگر سران کشوری را دعوت می‌کرد. او در پایان ورزش با همان زبان لاتی دودمان پهلوی را می‌ستود و آنان را خشنود می‌کرد. هر گاه اطلاع می‌یافت رییس جمهور و یا مقامی سیاسی و شناخته‌ای از کشوری به ایران آمده است به افتخار ورود او جشنی می‌گرفت و در پایان

^۱ - ولی او در مصاحبه‌ای گفته بود: چون در دوره دبستان میان درس بدون گرفتن اجازه از کلاس بیرون می‌رفت آقا معلم او را بی‌مخ نامیده بود.



لوحی یا بشقابی منقش به تصویر شاه به وی هدیه می‌داد. آن مقام چون به میهن خود باز می‌گشت پس از چندی شعبان و تیم ورزشی‌اش را دعوت می‌کرد. او با این شگرد توانست با کمترین هزینه به چندین کشور آسیایی و اروپایی سفر کند. شعبان برای بزرگ نمایی، عکس‌های خود با شاه را در حالت‌های خودمانی پشت شیشه‌ی پنجره‌ی باشگاه رو به خیابان گذاشته بود و گذرندگان را به شگفتی می‌انداخت. اگر چه برخی از ورزشکاران جوان و ناگاه دور بر او جمع شده بودند و از سادگی خود را نوچه‌ی او می‌دانستند پیش کسوتان و دیگر ورزشکاران راستین و جوانمرد کمترین اعتنایی به وی نمی‌کردند و از رفتن به زورخانه‌ی او ننگ داشتند. شعبان در روزهای پایانی اقامت در ایران به درویشی گراییده بود. در اتاق بالایی دفتر کار چند پوست تخت انداخت و کشکول، تبرزین و تسبیح بر دیوار آویخت و دیوان‌های شاعرانی چند ... در قفسه گذاشت و اتاق را به شکل خانقاهی درآورد. روزهای جمعه یکی دو مداح خوش آواز می‌آمدند و برای این صوفی تازه کار و دوستانش دم می‌گرفتند. شعبان با همه‌ی پیشینه‌ی بد و سیاه اگر ورزشکاری مشکلی به ویژه اداری را با وی در میان می‌گذاشت در حل آن می‌کوشید.

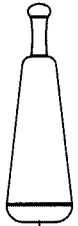
وصیت کرده بود پس از مرگ او را زیر گنبد و میان گود زور خانه‌اش به خاک بسپارند. با پیروزی انقلاب این و دیگر آرزوهایش به باد رفت. مانند بسیاری از بزهکاران دست از همه‌ی دارایی‌اش کشید و با تنی تنها از کشور گریخت. گویا اکنون در لوس آنجلس آمریکا بسر می‌برد.^۱

^۱ - پرسه یکم ص ۱۳۶

حمیت شهروندی

بهار سال ۳۶-۱۳۳۵ خ باشگاه ورزشی پیروز ساری تیم کشتی باشگاه فردوسی تهران را در شش وزن برای مسابقه با تیم خود فراخواند.

از یک هفته پیش میزبان در یکی دو اعلامیه خیر را به آگاهی مردم رسانید. دوستداران کشتی برای رسیدن زمان، روزشماری می کردند. هنگام ورود مهمانان جمعیت زیادی به ایستگاه راه آهن رفتند. دست اندرکاران، به زبان شعر خوش آمد گفتند و دسته‌های گل پیشکش کردند. زمان مسابقه شبها و محل آن حیاط پهناور یکی از دبستان‌ها بود. در نخستین شب پس از سخنرانی استاندار- بنی آدم - و یک دست ورزش باستانی نمایشی، سه وزن اول و در شب دوم سه وزن آخر کشتی گرفتند و برد و باخت‌هایی داشتند. مردم دسته دسته می‌آمدند و بسیاری از کمبود جا روی دیوار و درخت‌های کنار آن به تماشا می‌نشستند. هزینه پذیرایی مهمانان و مراسم از فروش بلیط بود. چون برخی از کشتی‌گیران تهران دانشجو و اندکی پژوهشگر بودند از میزبان درخواستند، روزها آنان را به دیدن جاهای تاریخی شهر و نیز طبیعت زیبای پیرامون ببرد. میزبان در آن وقت اندک، توانست تنها دو مسجد جامع و مصطفی خان و چنارهای استوانه‌ای سربرافراشته میان حیاط آنها و نیز گنبد‌های آجری و معماری کهن امام زادگان درون و بیرون شهر و مسجد و پل ویرانه شاه عباسی فرح آباد را به آنان بنمایاند و با گردش در باغ دلگشای کلبادی و مقدسی و جنگل‌های نزدیک شهر و کنار دریا، خستگی سفر و غربت را از نشان دور کند.





شب دوم، پس از کشتی پایانی، جایزه برندگان دو تیم را روی میز چیده برای اهدا آماده کرده بودند. متأسفانه جایزه‌ها گلدان‌هایی نقره‌ای - مسی و کوچک بود و ارزش چندانی نداشت. کشتی‌گیران پیشکسوت و قهرمانان سال‌های پیش شهر از دیدن آن جایزه‌های ناچیز احساس شرمندگی کردند. هر چه به مدیر و دیگر دست اندرکاران می‌گفتند آنها کم ارزش است و مناسب ما و استان ما نیست، گوش نمی‌دادند! در این هنگام یکی از پهلوانان بنام و جوانمرد سال‌های پیش، کشتی‌را به خانه فرستاد و به همسرش پیام داد همه گلدان‌های بزرگ و سنگین نقره‌ای قهرمانی وی را در کیفی بگذارد و به محل مسابقه بفرستد. گلدان‌های قبلی را جمع کردند و از آن پهلوان را جای آنها نهادند.^۱

دروغی شگفت انگیز

پس از سه چهار ماه از گذشت مسابقه کشتی‌گیران باشگاه فردوسی تهران در ساری، این بار باشگاه فردوسی از کشتی‌گیران ساری درخواست برای مسابقه‌ای در پنج شش وزن به تهران بیایند. میزبان در تهران صبح‌ها مهمانان را به گردش و تماشای جاهای دیدنی می‌برد. موزه‌ی (گنجینه) ایران باستان، کاخ گلستان، فرودگاه، امام زاده صالح شمیران، باشگاه ورزشی باستانی بانک ملی و جعفری (شهید فهمیده) و ...

^۱ - احمد داداشی فصلنامه اباختر ص ۲۴۳ - پاییز ۸۸



روز سوم پس از خوردن صبحانه‌ی کله پاچه و شکمبه همگی را به شهر ری برد تا هم مرقد حضرت عبدالعظیم (ع) را زیات کنند و هم معماری گور رضاشاه را ببینند. پا به درون آرامگاه رضاشاه گذاشتند نزدیک قبر ایستادند و به نشانه‌ی احترام دقیقه‌ای سکوت کردند. آن گاه یکی از مهمانان شعری در ستایش او به آوازی دلپذیر خواند. از آن جا به موزه‌ی ایران باستان رفتند در آن جا ناگهان حال مزاجی یکی از مهمانان بر اثر زیاده‌روی در خوردن کله پاچه به هم خورد و قی کرد و بسیار شرمنده شد. دم به دم از همراهان می‌خواست پوزش وی را بپذیرند و می‌گفت: به خدا دست خودش نبوده است.

سال‌ها گذشت و این قضیه کم و بیش از یادها رفت. پس از پیروزی انقلاب مانند بعضی مردم سودجو سربرآورد و گفت: استفراغ آن ورزش از روی عمد بوده و او قصد تحقیر و توهین به حکومت و خاندان پهلوی را داشته است!^۱

۱۳۷۴/۶/۲

یکه تازی جاهلانه

شعبان جعفری (بی‌مخ) در بیشتر مراسم ورزشی پس از آمدن و نشستن مهمانان روی پله‌ها و صندلی‌های دُور گود، نخست به عکاسان و فیلم برداران ویژه سفارش می‌کرد، در گرفتن عکس از صحنه و نیز برجسته نشان دادن حرکت‌های ورزشی وی دقت کنند. آنگاه مرشد را به سر دم می‌فرستاد و می‌گفت در فاصله لخت و آماده شدن ورزشکاران تا آغاز ورزش تماشاگران را با زمزمه‌هایی سرگرم کند. سپس آنان را به ترتیب کسوت پشت هم





از رخت کن به گود روانه می‌کرد و خود پس از چند دقیقه یکه و تنها با شلوار پهلوانی لخت از خلوت رخت‌کن بیرون می‌آمد و به گود می‌رفت و به میان‌داری می‌پرداخت پیشکسوتان این رفتار را دور از آیین جوانمردی و فروتنی ورزشکارانه می‌دانستند و نمی‌پسندیدند.

نزدیک به دو دهه پیش یکی از پیشکسوتان ساده دل ساری تصمیم گرفته بود در مراسمی به تقلید از جعفری جدای از یاران تنها به گود برود ولی خوشبختانه یادآوری ما را در نادرستی و زشتی کار پذیرفت و همچون گذشته همراه دوستان به صحنه رفت و همچنان با آنان بازگشت.

نقش بر آب

تابستان سال ۶۴-۶۵ خ اداره کل آموزش و پرورش استان مازندران گروهی از دبیران ادبیات شهرستان‌ها را برای بازآموزی به ساری فرا خوانده بود. زمان تشکیل کلاس صبح‌ها و مدت آن ده روز بود و محل آن را هم یکی از دبیرستانها برگزیده بودند.

استاد و مدرس کلاس دکتر ابوالقاسمی نام داشت. مردی بی‌مایه و بسیار ناآگاه و در اداره کلاس سخت ناتوان، دبیران چون وضع را نابسامان دیدند از او خواهش کردند در گوشه‌ای بنشینند و اجازه دهد هر روز پیشاپیش دو سه تن از آنان موضوعی در زمینه‌های ادبی، هنری، اجتماعی فراهم کنند و به شیوه سخنرانی برای همکاران باز گویند. از این پیشنهاد نه تنها مخالفتی نکرد بلکه خوشحال شد.



چون نوبت به من بنده رسید موضوع سخن را شناسایی ورزش باستانی ایران برگزیدم و در پایان همگان را شب از نزدیک به تماشای آن دعوت کردم. اندکی پیش‌تر به زورخانه رفتم و به مدیر به ویژه مرشد سفارش کردم، ورزشکاران زبده و شیرینکار را برگزیند و خود هم زیباترین و دلنشین‌ترین شعرها و آهنگها را بخواند و همه هنرش را بکار گیرد. دبیران سروقت با گل و شیرینی رسیدند. مرشد خوش آمدگفت و ضرب را به صدا درآورد و صلوات فرستاد. همزمان با آنان ورزشکارانی چند هم از بابل آمده بودند. مرشد بجای اینکه از آنان بخواهد صبر کنند و پس از ورزش تا اندازه‌ای نمایشی ورزشکاران ساری به گود بروند و دست دوم ورزش کنند؛ به رسم مهمان نوازی تعارف کرد و اجازه داد آنان هم لخت شوند و همراه با ورزشکاران ساروی به گود بروند. گود گنجایش بیش از هفده نفر را نداشت ولی متأسفانه سی و چهار تن به آن درآمده بودند و جفت هم نه ورزش می‌کردند بلکه می‌لولیدند. هیچ ورزشکاری جز در چرخ نمی‌توانست هنر ورزشی‌اش را نشان دهد. ورزشی دور از قاعده و نا زیبا و درهم و برهم. حوصله دبیران از دیدن آن همه آشفتگی سرآمد و خاطره‌ای بس ناخوش از ورزش باستانی برایشان بجا مانده و همه تعریف و تبلیغ ما نقش بر آب شد.

تدبیر زیرکانه

در میان سال‌های ۶۴-۶۳ (؟) صبح جمع‌های در تهران میزبانم مرا به تماشای ورزش باستانی به زورخانه نزدیک خانه برد. زورخانه را آب و جارو کرده و فرشهای رنگی انداخته بودند. جشن بزرگداشت صادق قطب‌زاده بود-مناسبت آنرا از مدیر پرسیدم گفت: شنیده‌ایم او و درباردار احمد مدنی خود را نامزد ریاست جمهوری کرده‌اند، مصلحت دیدیم پیشاپیش برای هر کدام مجلس نکوداشتی برپا کنیم و گوسفندی زیر پایشان سر ببریم و خودمان را به آنان بشناسانیم. تا پس از پیروزی، درخواست‌های ما را به آسانی بپذیرند و یاریمان کنند.

نیم ساعت پیش از آغاز ورزش، محافظان قطب‌زاده آمدند و محل را بازدید کردند. آنان انسانهایی بالا بلند و چهارشانه و سیاه چهره و از گروه جاهلان خشن بودند. با آمدن او همگان کف زدند، مرشد ضرب و زنگ را به صدا درآورد. قطب‌زاده در جایگاه ویژه نشست. آنگاه مدیر زورخانه لب گود ایستاد و به مهمانان خوش آمد گفت و افزود: در دوره شاه که هیچکس نمی‌توانست به کوچکترین مأمور دولتی و پاسبان حرف تندی بگوید، این آقای قطب‌زاده زیر گوش داماد شاه - اردشیر زاهدی - زد. برای سلامت‌ش صلوات بفرستید.

پس از سخنان او برادر روحانی حسین امامی، کشنده نخست وزیر - هژیر - به پاخواست. او ورزشکاری نیرومند بود و در گرفتن تخته سنگ مهارتی داشت گفت: سرآغاز انقلاب



اسلامی، نهضت فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی بود و انقلاب کنونی مکمل آن است. پس از او قطب زاده بیا خاست و از همه سپاسگزاری کرد و گفت: چندی است پیر و مرادم حضرت امام دستور داده است جایی سخنرانی نکنم. جمعیت صلوات فرستادند.

در پایان ورزشکاران کنار قطب زاده و امامی ایستادند و عکس یادگاری گرفتند. هنوز یک سال از آن مراسم نگذشته بود که قضا پنجه در گلوی قطب زاده افکند و احمد مدنی هم در شمار رانندگان سیاسی درآمد و به غربت گریخت.^۱

۸۴/۱۰/۲۹



ورزش باستانی



۲۳۲



تبرستان
www.tabarestan.info

بخش، مقدم

تصویرها

ارزش تصویر

عکس‌ها نشانگر موقعیت‌های ویژه زمانی و مکانی است و هر یک از آنها بخشی کوچک از رویدادهای فردی و اجتماعی ... را می‌نمایانند. نگاه به عکس نه تنها گذشته سپری شده و تغییر و دگرگونی و فرسودگی‌های انسان و دیگر پدیده‌ها را پیش چشم می‌آورد، بیننده را برای بهره‌مندی بهتر و بیشتر از عمر به اندیشیدن برمی‌انگیزد. همچنانکه عشق به خویشتن ذاتی است، دوست داشتن عکس و تصویر خویش هم در سرشت ماست.

مردم حتی نازیباترین و ناقص‌ترین آنان از دیدن تصویر خویش لذت می‌برند و در نگاهداری آن می‌کوشند و آنرا دلیلی مهم بر بودن و هستن خود در پهنهٔ زمان می‌گیرند در میان تصویرها عکس‌های علمی - هنری و ورزشی از همه ارزشمندتر و ماندگارتر است. خوشبختانه ورزشکاران باستانی در گرفتن و گردآوری عکس‌های گونه‌گون غفلت نکرده بلکه همیشه در این راه در شمار پیشگامان بوده‌اند.

در دفتر (آلبوم) عکس این عزیزان صحنه‌های دیدنی فراوان است و هر یک از آنها مانند یک سند معتبر و گرانبهای تاریخی می‌تواند پژوهشگران رشته‌های ورزشی و جامعه‌شناسی را بکار آید.

غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقایبی

(سعدی)

احمد داداشی

۸۹/۶/۱





یکی از مراسم - میاندار قربان سیدی (سعیدی)



جمعی از ورزشکاران در گردش تابستان کنار چشمه

ایستاده از راست: آشکاری - شکارچی - مشک آبادی؟ معتقدی - سید مصطفی اصفهانی
نشسته از راست: انوری -؟ - صحافی



ایستاده از راست: پورحسن - تسلیمی - شکریان - پشت سر او - فخرالدین اسلامی
نشسته: نباتیان



یکی از مراسم: ایستاده از راست با بارانی سفید، عبدالکریم مجیدیان دست راست او
پیرزاده مالک زورخانه

نشسته از راست: صحافی - منتظری - یحیی زاده - سیدی (سعیدی)





یکی از مراسم از راست: سیدی - پیرزاده - مؤمنیان - مرادی - احمد اصفهانی -
بزرگ عقیلی - عمادی



نشسته از راست: بزرگ عقیلی - فرهمند - پیرزاده ...





جمعی از ورزشکاران در یکی از مراسم



از راست:؟ - تقوی - شعبانی - عمادی - شکارچی - مرشد در سر دم



از چپ مهمانچی - داداشی - نیینی - ؟ - فرهمند - نفتیان



یکی از مراسم



از راست: علی دلیری راد - دانشور - داداشی - محمدعلی عددی - رضایی فر -
رمضانی - معلم کلایی - اسدی



نشسته: لوله کاغذی بدست - اسدزاده - کنار او (با کراوات) ازدری





ایستاده : نیکنام - دست راست او صادقیان - دست چپ مظاهری، میان آن دو -
عمادی - بالا، مستشرق ۱۳۲۴ خ



ورزشکاری از گوشه گود به وسط آمده است و می چرخد



جمعی از ورزشکاران ساری - در زورخانه کهن پهلوان شاوردی قزوین ۱۳۸۵



تصویرها



وسط دانشور - دست راست او به ترتیب حامدی - داداشی - آشکاری - صالحیان



ایستاده از راست: اسلامی - معتقدی - ؟ - نشسته از راست: نامدار - نوریان





پایان یکی از مراسم به مرشدی اسدزاده



از راست: دانشور - مستشرق (در پیری و بیماری) - حسین مستشرق





ایستاده از راست: خورشیدی - داداشی - آشکاری - دکتر سجادی - ؟ - دانشور -
حامدی - ؟ نشسته : صالحیان - رضایی فر



وسط: داداشی از راست - مستشرق - دهقان زاده ... دو نفر آخر - نجاریان - میناگر



ورزشکاران در حال نرمش



ایستاده از راست: نهرینی - مستشرق - رضایی فر - بابازاده - خوشگویان - شتابان
حسین مستشرق - ؟ - ؟ - ؟ - زورخانه بابل





خلج از دست استاندار مازندران بنی آدم جایزه دریافت می‌کند.



ایستاده از راست: راهبان - سیدی - خسروانی - پیرزاده - حبیب نژاد

نشسته از راست: فرهمند - ؟ - شکریان - چرم پرداز - ؟ -





از راست : ابراهیمی - فرمند



از راست: فرمند- عمادی- سیدی (سعیدی)



ورزش باستانی



۲۴۸



خلج در جوانی



مسابقه زورخانه‌ای در شیراز

از راست - خداداد - طریقتی و داداشی در حال چرخ





یکی از مراسم



از راست اسماعیلی - داداشی - وثوق - علی اکبری شهربندی



ورزش باستانی



۲۵۰



از راست: داداشی - عمادی - شتابان



یکی از مراسم



رژه ورزشکاران به سرپرستی عمادی



دانشور - داداشی - عددی - رضایی فر ... در حال رژه پیش از آغاز مسابقه





ورزشکاران در حال رژه



ورزشکاران از راست:

صخافی - حسین واقفی - حسین زاده - ؟ - مرادی





وسط : عقیلی در حال چرخ



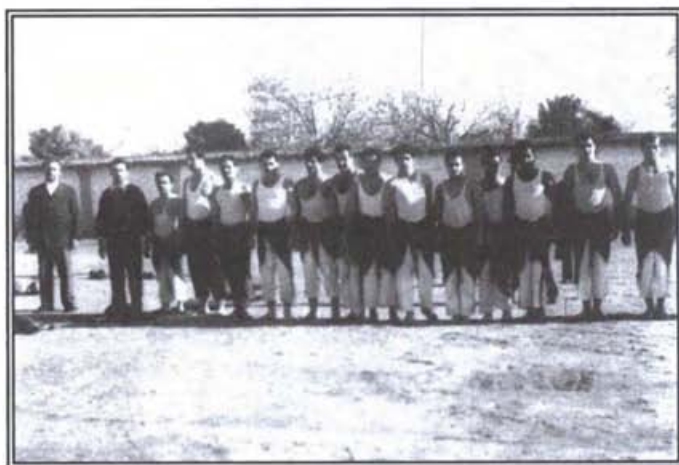
سال ۳۵ یکی از مراسم در زورخانه پیروز

از چپ ایستاده حجة الاسلام خلیلی - نشسته در سردم - داداشی - درون گود از راست یحیی زاده - سیندی (سعیدی)





ایستاده از راست: محمّد اکبری - نورعالمی - مرشد وفایی فر - زعفرانی - طور سوادکوهی
نشسته از راست: حشمت قلی زاده - علی اکبری شهربندی



یکی از مراسم ایستاده از چپ انوری - عمادی - مستشرق - سیدی (سعیدی) - زمان تیریزی - حداد - گلپان بابا زاده
مرحمتی اژدری - مرادی نفر آخر - آشکاری





جمعی از ورزشکاران در زورخانه علی بن ابیطالب

ایستاده از راست: محمد اکبری - سجاد شیرزادی - مرادی - زعفرانی - اکبری - داداشی - مرشد
 ملایری - آشکاری - قاسمپور - شیرزادی - احسانی - اکبری - طور سوادکواهی ،
 نشسته : حسین مستشرق - علی اکبری شهربندی و فرزندش



خلج در سکوی نخست مسابقه
 وزنه برداری قهرمانی کشور



ورزش باستانی



۲۵۶



تصویرها



کشتی پهلوانی در گود
(برگرفته از تاریخ ورزش باستانی بیضایی)



سید محمد مشک آبادی



زمان تبریزی



۲۵۷



ایستاده از راست: طریقتی - میناگر - خداداد - داداشی - گلچین - رضایی فر -
 دانشور - خسروی
 نشسته از راست: محمدعلی عددی - عباسی - مرشد سیروس



جمعی از ورزشکاران ساری





تصویرها



۲۵۹



کارت عضویت باشگاه ایران



یکی از مراسم

از چپ - افروخته؟ برومند - نجاریان - خوشگویان



ایستاده از راست : سعودی - پیرزاده - وزیر ی - سیدی - بالباس جعفرپور
 نشسته از راست: داداشی - یحیی زاده - تسلیمی - منتظری - صحافی - اصفهانی



از راست : آبیان - محمّد معلم کلایی - حمید پریچهره - در وسط - قاسمپور





ایستاده از راست: اکبری - داداشی نشسته از راست: محمد معلم کلایی - شیرزادی



ورزشکاران به سرپرستی مستشرق در حال رژه





ورزشکاران در حال میل گرفتن



ایستاده از راست: زعفرانی - خورشیدی - موسوی - علی اکبری شهربندی -
 نورعالمی - اسدی - آشکاری - پشت سر او، - مرادی - افضلی - شیرزادی و احسانی
 نشسته از راست: خلردی - سلطانی - چاکر حسینی





دانشور در حال میل بازی



یکی از مراسم





از راست ایستاده: داداشی - مهمانچی

نشسته؟ فرهمند؟ - نفتیان؟؟ در باشگاه ذوالفقار نكاء



ایستاده از راست: نفر دو - سه - چهار - به ترتیب بزرگ عقیلی - ساداتی -

غنی صعودی - میرعیسایی

نشسته از راست - اشرفی - سلیمانخانی - امینی؟؟



ورزش باستانی



۲۶۴



ایستاده از راست: رضا پریچهره - دانشور - متانی - مؤمنیان - فرجپور -
محمدعلی عددی - امیر پریچهره - عباس معلم کلایی
نشسته از راست: زنده دل - محمد معلم کلایی - وحیدی - دلیری راد



ایستاده از راست:؟؟ منتظر - نباتیان - آذری - زعفرانی
نشسته غلام علی زاده - آذری - اسرافیل پور - امیر پریچهره



در پیش، زمان تبریزی همراه با ورزشکاران باشگاه آزاد در حال رژه



در عروسی یکی از ورزشکاران - نفر سمت چپ، نشسته وسط با بلوز سفید خلع



ایستاده از راست: پیرزاده - مؤمنیان - فرهمند - ؟ - سعودی - حسین زاده - برومند -
حبیب نژاد نشسته: خسروانی



از راست: سید مسعود خادمی ۱۳۲۴-۱۳۵۳ و حسن قربانی ۱۳۳۵





رژه ورزشکاران ساری به سرپرستی محمدتقی خلیج در امجدیه



تیم کشتی باشگاه پیروز

نشسته از راست: سید محمد مرادی - عباس پتکی - قاسم بابلیان -
ایستاده از راست با لباس: مرتضوی - خان باباخان (مرتضی) کلبادی

پایان



ورزش باستانی



۲۶۸

SARI BASTANI SPORT

1921-1991

تیرستان

www.tabarestan.info

Ahmad dadashi

Cultural Researches Publications

under Mazandaran Province

Physical Education (organization)